

باسمه تعالی شانه

قطره دریاست اگر با دریاست  
ورنه او قطره و دریا دریاست...

## قطره و دریا ...

پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}



طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه

مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور

«پایگاه خبری تحلیلی رئیس جمهور ما»

(پاییز ۱۳۸۹)

کلیدپرسش این طرح بحث :

چرا و چگونه گروه‌های برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی توده‌های عزت‌مدار مردم کشورمان در عرصه‌ی مدیریت‌های اجرایی استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه‌ای مواضع دچار می‌شوند؟

من باب مثال... در مطالعات و پیگیری‌های خود در رفتارشناسی مدل سیاسی عملکرد "هاشمی رفسنجانی" به پرسش‌هایی برخورد کرده‌ام که بدلیل اهمیت و حساسیت پاسخ‌ها نخواستم خود به تحلیل یا استنتاج غیر مستقیم یا ذهنی (ولو با قرابت زیاد منطقی) آنها پردازم.

به امید حسن توجه و تحلیل منصفانه‌ی این رفتارشناسی و بیان دقیق پاسخ‌های مناسب صاحب نظران آگاه و پژوهشگران محترم تاریخ معاصر جهت تنویر افکار عمومی این مجموعه مقالات را منتشر می‌سازم.

باشد که تصحیح مسیر شبهات موجود در روایات و مستندات غیر قابل انکار در بیوگرافی و نیز سوابق مدیریتی آقای رفسنجانی و اخلافش در قوه‌ی مجریه‌ی جمهوری اسلامی ایران به فهم آگاهانه‌تر نسل جدید کمکی ولو مختصر بنماید. ان شاءالله تعالی

رضا گلپور - پاییز ۱۳۸۹

## فهرست

### فراز اول ..... صفحه ۵

{مقدمه ی نخست : متن مصاحبه ی نویسنده ی کتاب **شهود اشباح** با شماره ی ۱۴ هفته نامه ی پنجره }

### فراز دوّم ..... صفحه ۲۵

{مروری بر مواضع روشنگرانه ، اصولی و از سر اخلاص حجت الاسلام والمسلمین "سید حمید روحانی" همراه دیرینه ی حضرت "امام خمینی" در نقد و بررسی مواضع شیخ "علی اکبر هاشمی رفسنجانی" }

### فراز سوّم ..... صفحه ۸۵

{دقتی بر شاخصهای حق و باطل در کلام ولایت {بیانات "امام خامنه ای" استان قم - دوّم آبان ۱۳۸۹:}

... قضایای سال ۸۸ این را نشان داد... حرکت عظیم بسیج، این شاخص بصیرت و این پرچم بصیرت را برای خود حفظ کرد؛ اشتباه نکرد؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه الصلّاء و السّلام) فرموده بود: «لا یعرف الحقّ بالرجال»؛ با چهره‌ها نمیشود حق را تشخیص داد. یک چهره‌ی موجه محترم است، مورد قبول است، مورد تکریم است؛ اما او نمیتواند شاخص حق باشد. گاهی چهره‌ی موجهی مثل بعضی از صحابه‌ی پیغمبر راه را عوضی میروند، اشتباه میکنند. باید حق را شناخت، باید راه را تشخیص داد تا بفهمیم این شخص حق است یا باطل. هر که از این راه رفت، حق است؛ هر که از راه حق نرفت، مردود است. حق را باید شناخت... }

### فراز چهارم ..... صفحه ۱۴۳

{سه شبهه در سوابق رفسنجانی مستند به بیانات و خاطرات منتشره توسط خود و خانواده اش :

\* شبهه ی نخست پیرامون روابط راهبردی و دیرین سیاسی شبکه ای و مالی "هاشمی رفسنجانی" با نماینده ی هفت

دوره مجلس شورا(ی ملی دوران طاغوت!) جناب "سید ابوالفضل مصباح التولیه" (فرزند میرزا باقر متولی باشی سالار التولیه) معروف به سید "ابوالفضل تولیت".

\* شبهه ی دوّم پیرامون نقش "هاشمی رفسنجانی" در تهیه ی اسلحه و حکم شرعی ترور "حسنعلی منصور" با علم به مخالفت شدید و راهبردی "امام خمینی" با این مسأله.

\* شبهه ی سوّم پیرامون حمایت‌های مالی دکتر "محمد مصدق السلطنه" و سفیر اردن در تهران از "هاشمی رفسنجانی" و حمایت‌های

مختلف و بویژه مالی "هاشمی رفسنجانی" از سازمان مجاهدین خلق قبل و بعد از جریان مارکسیت شدن بخش عمده ای از سازمان... }

### فراز پنجم (پایانی) ..... صفحه ۱۹۵

{سه شبهه ی دیگر در سوابق رفسنجانی مستند به بیانات و خاطرات منتشره توسط خود و خانواده اش :

\* شبهه ی چهارم اینکه کدام روایت از ولایت "امام" پذیرفتنی تر است؟ روایت خارج شده از فحوای پردازش بیان "هاشمی

رفسنجانی" که "امام" در عرض و یا حتی مدیون او قرار میگیرد یا روایت آشکار عقل و تاریخ!؟

\* شبهه ی پنجم پیرامون اسرار سفرهای قبل از انقلاب "هاشمی رفسنجانی" به خارج از ایران بویژه بلژیک و ایالات متحده

ی آمریکا و نقش کلیدی باجناق مقیم بلژیک ایشان که در تمام منابع رسمی خاطرات از افشای هویت او گریزانند. (در برخی

منابع قابل توجه از او با نام "رضا امینیان" نام برده شده است.)

\* شبهه ی ششم پیرامون هماهنگی و رابطه ی سوابق و عملکردهای انحرافی برخی اعضای خانواده آقای "هاشمی

رفسنجانی" با او!

[www.ourpresident.ir](http://www.ourpresident.ir)

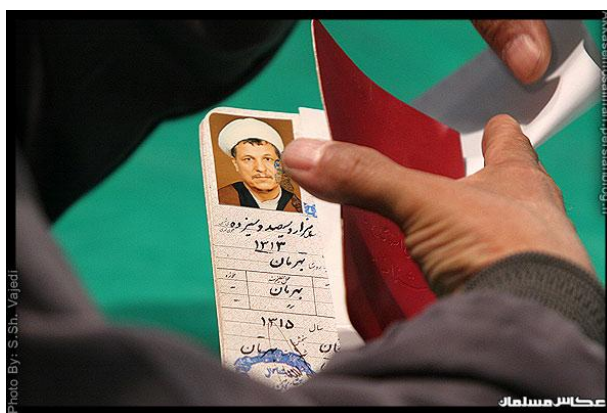
مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور (فراز نخست از ۵)

## قطره و دریا ...

### پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}

طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه



#### مقدمه:

در این سلسله مقالات سعی دارم به همراهی مخاطبین فهیم و هوشیار ، با بررسی تجربه های تاریخی در مدل سیاسی مردمسالاری دینی کشورمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به پاسخی مناسب برای این پرسش دست یابم: پرسش کلیدی :  
چرا و چگونه گروههای برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی توده های عزتمدار مردم کشورمان استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه ای مواضع دچار می شوند؟

به عبارت روشن تر گروههایی که با شعارهای آرمانی و اصولگرایانه و عدالتخواه ؛ بالا ترین درصد آرای مردم را به خود جلب میکنند و قوای مقننه یا مجریه را در اختیار می گیرند ؛ پس از رسیدن به قدرت و در میدان اجرا با بی دقتی در افق های کلان ترسیمی ولایت فقیه ؛ توسط تفکر مرعوب و غربزده ای ؛ در دام آگاهانه و یا غالباً ناآگاهانه ی کجروی ها می افتند .

در این روش شناسی می توان دریافت معمولاً عناصری رادیکال در کنار مسئولان تازه به قدرت رسیده قرار گرفته شده و با استفاده از غفلت یا تغافل نظری آنان یا ضعف های دیگر زمینه ی همنوایی آرام و رو به رشد افقهای انحرافی فراهم می آید . تا آنجا که پس از مدتی مسیر عملی مدیریتی در راستای استفاده ی براندازان نظام قرار می گیرد و حتی بعضاً با تیشه ی موضعگیری های ناشایست خود ریشه های تفکر جمهوری اسلامی را هدف می گیرند!

در مسیر این لغزش اصلی ترین و مهمترین قدم انحرافی اعطای مسئولیتهای راهبردی و اجرائی قوه ی مجریه به عوامل و امدار و مؤمن به این تفکر انحرافی است .

مثلاً رادیکالهایی نظیر اعضای مجمع روحانیون مبارز (که به دلیل فقر درمبانی فقهاتی ولو با حفظ لباس و ظاهری فقیهانه!) ؛ با وجود ادعاهای مردم پسند در تبعیت از خط "امام" و شعار مخالفت با انحرافات راهبردی مدیریت و اگرای هاشمی رفسنجانی با آرمانهای انقلاب ، مردم ، امام و رهبری ؛ اکثریت را در اجرا و تقنین از آن خود کردند ؛ عملاً در دوران هشت ساله ی اصلاحات "خاتمی" ؛ نه تنها به ابزار دست صرفاً خود "هاشمی" ، بلکه فرزندان! و خاندان "هاشمی" {در بسط و گسترش انحرافات دشمن شادکن حولشان} تبدیل شدند...

مثال بین آن ، باندهای مجهول السابقه ی روزنامه ی سلام که تحت عبای آقای "موسوی خوئینی ها" رهبر معنوی فرقه ی فرقان گرد هم بودند و به سردمداری امثال "عبّاس عبدی" و نظائرش به "هاشمی رفسنجانی" و جریان تحت مدیریت او به هر بهانه ای حمله میبردند! پس از ۸ سال حاکمیت اصلاحات ؛ به ابزار میدانی حزب خانوادگی کارگزاران سازندگی در همسویی با دشمنان انقلاب تبدیل شده اند و...

در سالهای پایانی اصلاحات تفکر مرعوب و غریزه ای (که می توان شاخص کنونی و کانونی آنرا روشمندی گروههای حول "علی اکبر هاشمی رفسنجانی" و خاندانش معرفی نمود) سعی در گرفتن ریاست جمهوری و در سال ۱۳۸۸ از طریق چهره ی ابزاری مدعی ساده زیستی و آرمانگرایی و صداقت یعنی "میر حسین موسوی" داشت اما هوشیاری مردم مطابق تاریخ انقلاب بار دیگر کار آقای هاشمی را ناکام گذاشت... شعله های خشم طرفدارانش نیز که بیشتر سطلهای زباله ی شهرداری تهران را به آتش می کشید سودی نکرد!

جالب اینجاست که خود آقای "هاشمی رفسنجانی" که حیات سیاسی قبل و بعد از انقلاب خود را مدیون ولی فقیه (چه "امام خمینی" و چه "امام خامنه ای" بوده وهست و هر چه خیر داشته و دارد مدیون این انقلاب و نظام است را میتوان با رعایت کامل انصاف از مصادیق مبتلایان به این تغییر افق نظری و عملی (ان شاءالله سهوی) از آرمانهای مطروحه در شعارهای رأی آور گذشته دانست!

دقت بفرمائید:

{نقل از نشریه ی شاهد شماره ۷ خرداد ۱۳۶۰ خاطرات "اکبر هاشمی رفسنجانی" از زبان خودش:}

... در یک روستای دور افتاده در یکی از بخشهای رفسنجان بنام نوق که اسم آن دهستان است در ۱۳۱۳ متولد شدم. پدرم کشاورزی همانند خرده مالکان بود که با مقداری زمین و آب و ۲ الی ۳ کارگر (برزگر) یک زندگی متوسط یا کمتر از متوسط را می گذراند.

در آن روستا به علت پایین بودن سطح زندگی خانواده ها تا حدودی زندگی ما مرفه بود و در ضمن خانواده ی پر جمعیتی هم بودیم... در همه ی آن بخش ها که عرض شد حدود ۱۰۰ الی ۱۲۰ روستا بود که سه مدرسه ی ابتدائی داشت و ما نمی توانستیم به مدرسه برویم و وسیله ی نقلیه هم نبود. بطور کلی اصلاً ماشینی در آن منطقه وجود نداشت. من تا سن چهارده سالگی شهر را ندیده بودم و ده ما دوازده فرسخ با شهر فاصله داشت... در همان موقع {ها بود} که خانواده ام تصمیم گرفتند که مرا برای تحصیل علوم دینی به قم بیاورند که به اتفاق پدر و مادر و بستگان آمدیم.

برای اولین بار بود که من سوار ماشین می شدم. البته روستای خودمان ماشینی نبود. با الاغ {دقت بفرمائید!} آمدیم چند فرسخ آن طرف تر. جاده ی شوسه ای بود و ۲ الی ۳ ساعت هم آنجا ماندیم، تا یک کامیون باری {بار بر} رسید و ما را سوار کرد و آورد تا یزد و از آنجا روانه ی قم شدیم...



در سال ۱۳۵۰ در رابطه با مجاهدین خلق دستگیر شدم و هفت ماه زندان برایم بریدند و در سال ۵۱ با کمک به خانواده های مجاهدین (خلق) دستگیر شدم و حدود ۴۰ روز در زندان بودم و در سال ۵۴ در این رابطه البته به خاطر ایجاد یک خطّ سالم برای مجاهدین خلق که منحرف شده بودند مخفی شدم. ولی "وحید افراخته" مرا لو داده بود و این آخرین باری بود که دستگیرم کردند و ۳ سال همراه با شکنجه در زندان بودم..."

رحمت و رضوان خداوند بر محیی عزّت شیعیان در تاریخ معاصر "امام خمینی" کبیر که بعد از جریان تیر خوردن آقای "هاشمی رفسنجانی" فرمود:  
"جناب حجت الاسلام مجاهد متعهد، آقای "هاشمی" عزیز... بدخواهان باید بدانند "هاشمی" زنده است **چون** {باز هم دقت بفرمائید **چون**} نهضت زنده است. آمریکا و دیگر ابرقدرتها بدانند ملت ما زنده است. اجتماعات عظیم این دو - سه روز شاهد زنده بودن انقلاب است ..."





نقل از جلد هفتم ( صفحه ۴۹۵ ) صحیفه نور پیام به به مناسبت ترور نافر جام آقای "علی اکبر هاشمی رفسنجانی" ۵ خرداد ۱۳۵۸ قم}

کلام واضح "امام" اینست که همه مدیون نهضتند نه نهضت مدیون آقای "هاشمی"! نکته ای که به نظر در ذهن و عملکرد ایشان و اطرافیان مغفول مانده است.

چه زیبا کلامیست این شعر:

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا دریاست...



طرح چرایی این پدیده و تلاش برای یافتن پاسخ مناسب به پرسش های حول آن در حال حاضر اهمیّت مضاعف دارد؛ چرا که در صورت عدم دقّت در متدولوژی انحرافات ( و نه انکار دستاوردهای افتخارآفرین مدیریت متّکی بر مبانی فقهی و مردمی و بومی جمهوری اسلامی ایران در این سه دهه!) دیگر مدعیان رهروی در خطّ "امام"، ولایت و قانون اساسی را نیز به مانند "میر حسین موسوی"، "هاشمی رفسنجانی" و "سید محمّد خاتمی" و معاونان و مشاوران راهبردی‌شان با نفوذ دادن و امداران جریان "هاشمی" در عمل به انحراف خواهد کشانید.



فاعتبروا يا اولوالابصار!



[www.ourpresident.ir](http://www.ourpresident.ir)

(متن مصاحبه ی نویسنده ی کتاب **شنود اشباح** با شماره ی ۱۴ هفته نامه ی پنجره )



همه او را به عنوان نویسنده ی **شنود اشباح** می شناسند. "رضا گلپور" گر چه زمان زیادی از چاپ کتابش می گذرد، اما اغلب چند جلدی از این کتاب را ... دارد و به افرادی که با آنها ملاقات می کند، یک جلد از این کتاب را هدیه می دهد. او مهمترین واکنش ها به این کتاب را از سوی "موسوی خوئینی ها" می داند. وی معتقد است که "خوئینی ها" موجب اظهار نظر تند "سید محمد خاتمی" در واکنش به انتشار **شنود اشباح** شد. "گلپور" همچنان با حرارت مسایل روز را دنبال می کند.

او معتقد است بزرگترین دلیل دوری و انحراف جریان به اصطلاح **اصلاحات** از مبانی انقلاب اسلامی، فاصله و عدم تبعیت آنها از ولایت فقیه بوده است.

نگارنده ی **شنود اشباح** در این مصاحبه بر آن است تا نقش استراتژیک "سید محمد موسوی خوئینی ها" در اغتشاشات اخیر تشریح شود:

{خبرنگار پنجره:} آقای "گلپور" کمی در مورد تألیف معروفتان یعنی کتاب **شنود اشباح** و بازتاب های مختلف آن توضیح دهید .

{ "گلپور": } در سال ۱۳۸۱ کتابی که حاصل ماه‌ها تحقیق و بررسی بود را به نام **شنود اشباح** منتشر کردم که برای انتشار آن، مجوز قانونی و رسمی را از وزارت ارشاد نیز گرفتم و کتاب وارد بازار شد که با عکس‌العمل بسیار تند و شدید از سوی آقای "خاتمی"، رئیس وقت شورای عالی امنیت ملی، مواجه شد تا حدی که ما برای چاپ دوم کتاب دچار مشکل شدیم و دو وزارتخانه‌ی اطلاعات و فرهنگ و ارشاد اسلامی آن زمان مسئول رسیدگی به این موضوع شدند.

برخلاف شعارهایی از جمله **جوان‌گرایی** که "خاتمی" می‌داد، برخوردی غیرمنطقی با من به‌عنوان یک جوان - که متولد سال ۱۳۵۶ هستم - و کتابم کردند.

شعار دیگر "خاتمی" و طیفش، «دانستن حق مردم است» بود، اما با وجودی که من تمام مستندات کدهایی که در کتاب بود (که مثلاً این حرف مستند به مصاحبه‌ام با فلان شخص است و اشاره به منابع حقوقی و رسمی منتشره در تریبون‌ها و روزنامه‌ها یا نشریات معتبر بود) را اشاره کرده بودم، اما بازهم برخورد تندی از سوی دولت وقت با من صورت گرفت.

حداقل این بود که ایشان اگر محلاً اشکالی هم می‌دیدند، می‌توانستند با نوشتن کتاب یا مقاله‌هایی، کتاب را نقد کنند؛ اما برخوردهای او و برخی امنیتی‌های مشکوک السابقه‌ی دور و بر وی، منجر به یک سری مکاتبات بین بنده و ایشان شد که در نهایت به برخوردهای سخت‌افزاری و بازداشت بنده توسط وزارت اطلاعات انجامید. من تلاش کردم با سکوت و صبر و جواب‌های مستدل به مطالب اتهامات مطروحه به‌نحوی این بحث را به زمینه‌ای منطقی و قانونی سوق دهم تا برخی از نقاط تردید‌ساز در اعمال مشکوک افرادی که از سال‌های پایانی رژیم ستمشاهی تا سال‌های پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در برخی مراکز و گلوگاه‌های امنیتی و یا نظامی و اقتصادی حضور داشتند، روشن شود.

امیدوار بودم این سوابق در معرض نقد علمی و منطقی قرار گیرد، فلذا اگر دقت بفرمایید در چهار فصل اول کتاب **شنود اشباح**، تقریباً چهار بستر و زمینه‌ی خارجی این بحث یعنی آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، اسرائیلی‌ها و روس‌ها بررسی می‌شد که سیاست استراتژیک آن‌ها نسبت به ژئوپلیتیک ایران چیست و اینکه عوامل مرتبط با آن‌ها را ایران چه کسانی بودند؟!



برای مثال در فصل اول بنده اشاره به سیاست‌های انگلیس به ویژه رقابت‌های سرویس اطلاعاتی آن یعنی MI6 داشتم. در این بحث، تیمسار "منوچهر هاشمی" که در اسناد ساواک، تحت عنوان رئیس اداره ی هشتم یا اداره ی ضد جاسوسی ساواک بود را مورد بررسی قرار دادم و من باب مثال این سؤال را برای خواننده طرح کردم که چگونه ممکن است عواملی که در شبکه ی مرتبط این تیمسار ساواکی مانند "منوچهر قربانی‌فر" بودند، بعد از پیروزی انقلاب نیز همین افراد دارای روابط با اعضای رسمی دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری مانند "خسرو قنبری تهرانی"، "محسن کنگرلو" و دیگران باشند؟!



عنوان فصل دوم کتاب؛ شنود اشباح بود که در آن فعالیت‌های سرویس اطلاعاتی مرکزی و نظامی آمریکا - سی‌آی‌ای و دی‌آی‌ای - در ایران مورد بحث قرار می‌گرفت. در این فصل برخی ارتباط‌ها روی سایت‌های شنود در خط شرقی - غربی ایران و نقش افرادی مثل "بهزاد نبوی"، "محسن سازگارا" یا "ابراهیم یزدی" بررسی می‌شد. در فصل سوم هم وضعیت فعالیت شبکه ی اسرائیلیها در ایران به ویژه "دیوید کیمخه" و "آلبرت حکیم" و افراد مرتبط‌شان در ایران تدقیق می‌شد. فامیل ریشه‌دار خانواده آقای "رفسنجانی" در بلژیک و امثال ذلک. در فصل چهارم، فعالیت امنیتی روس‌ها با طرح دانشگاه پاتریس لومومبا را مورد بحث قرار دادم که معمولاً نیروها و عناصر **روس محور** در کشورهای دیگر را این دانشگاه آموزش و برای آنها تئوری‌سازی مارکسیستی و مناسب با فرهنگ روسیه، (به مفهوم آکادمیک و دسته‌بندی شده) ارائه می‌کند.



نقطه ی کانونی این فصل سوابق آقای "سید محمد خویینی‌ها" (معروف به "موسوی خویینی‌ها") است. در فصل‌های بعدی هم این خطوط و تعاملاتشان تا سال ۱۳۸۰ مورد دقت پژوهشی بود.

واقعاً در این کتاب به دنبال این بودم که به نوعی مطالب فوق در سطح رسانه و افکار عمومی تکمیل و بررسی و یا حتی نقد شود. خُب در خارج از کشور برخی از افراد نشاندار جریان سلطنت طلب و سازمان منافقین و افرادی مانند "بنی صدر" در پوشش نقدها، توهین‌های مفصلی به بنده کردند و حتی از اساس وجود و حضور بنده را زیر سؤال بردند و در داخل کشور افرادی مانند "مسعود بهنود" و "احمد زیدآبادی" و برخی دیگر که سوابق آن‌ها روشن است، شروع به جنگ روانی علیه بنده کردند و وارد مسایلی مانند مسایل شخصی زندگی بنده شدند و حتی گفتند که نویسنده ی این کتاب دیگران هستند و تنها اسم "گلپور" در آن نوشته شده و یا به عنوان مثال یک کمیته از حزب مؤتلفه ی اسلامی و طرفداران انصار حزب ا... این کتاب را نوشته‌اند. در حالیکه بنده تلاش کردم با صبر این موضوعات را توضیح بدهم و از اصول مورد دقت و نظرم فاصله نگیرم.

{خبرنگار پنجره:} می‌شود گفت مهمترین عکس‌العمل نسبت به این تألیفات از سوی "موسوی خویینی‌ها" و "بهزاد نبوی" بود؟



{ "گلپور": } بله به نظرم حتی خود آقای "سید محمد خاتمی" هم تحت فشار این دو نفر و عواملشان قرار داشت. خُب من در این کتاب بحث‌ها و سؤالاتی را در خصوص ریشه‌های تشکیلاتی و روابط مشکوک اعضای سازمان مجاهدین، به‌ویژه در سطوح امنیتی کشور مانند "جواد قدیری کفرانی" یا "عباس زریباف" یا "مسعود کشمیری" یا "خسرو قنبری تهرانی" و "سعید حجاریان کاشی"، "مصطفی تاجزاده" و بهزاد نبوی" مطرح کردم.

مثلاً با مطالعه ی **شنود اشباح** این سؤال‌ها مطرح می‌شود که چرا کسی مانند "منوچهر قربانینفر" که عامل ضداطلاعات یا اداره ی ضدجاسوسی ساواک بوده و بعد از انقلاب از مهمترین و در حقیقت محور لجستیک و از سه نفر اصلی کودتای نقاب در پایگاه هوایی "شهید نوژه" بود و در عملیات آمریکا در طبرستان انتقال‌دهنده نیروهای آمریکایی از طبرستان به تهران بوده است، همین فرد رابط اصلی (... ) { "میر حسین موسوی" } و تیم امنیتی او در نخست‌وزیری با خارج شود؟!

{ خبرنگار پنجره: } در خصوص آقای "خوئینی‌ها" چگونه؟

{ "گلپور": } رفرنس‌های مختلفی هست که قبل، حین و بعد از اشغال لانه ی جاسوسی به تأثیرپذیری "محمد خوئینی‌ها" از سرویس کا.گ.ب اشاره می‌کند و بنده برخی از موارد آن‌ها را



در کتاب **شنود اشباح** عیناً نوشتم. اما به جای پاسخگویی به این موارد، برخورد سخت‌افزاری کردند و شخص رییس‌جمهور وقت تلاش کرد تا صورت مسئله را پاک کند. شنیدم که آقای "خوینی‌ها" قبل از آن اظهار نظر آقای "خاتمی" درباره‌ی بنده، در کابینه، مفصلاً با او صحبت کرده بود.



{خبرنگار پنجره:} تحلیل شما از وقایع اخیر چگونه است؟ آیا این جریانات و اغتشاشات اخیر ادامه همین جریان اصلاحات است؟

"گلپور:" { در جریانات اخیر که تا حدودی جریانهای مختلف اپوزیسیون از ضد انقلاب مسلح تا مسئولین آمریکا و انگلیس و همان جریان تعقیب‌کننده‌ی اصلاحات در یک جبهه‌ی واحد تلاش کردند تا با شعار تقلب، آشوب طلب‌ها را به خیابان‌ها بیاورند و برای براندازی نظام سامان بدهند. با کمی دقت همان سؤالات که قبلاً مطرح کردم باز هم جای تأمل دارد. اگر آقای "خاتمی" در همان زمان به جای برخوردهای سخت‌افزاری، کتاب را با کتاب و اندیشه را با اندیشه پاسخ می‌داد و تلاش می‌کرد تا این افراد در معرض نقد قرار گیرند، چه بسا امروز به این نقطه‌ی ارتجاعی نمی‌رسید.

{خبرنگار پنجره:} "موسوی خوینی‌ها" قبل از انقلاب با کدام گروه سیاسی همکاری داشته است؟

{ "گلپور": } "موسوی خوئینی‌ها" در آن دوران کلاس‌های تفسیر قرآنی داشت و مشهور بود، چون پدر وی در جریانات "پیشه‌وری" {تجزیه طلب روسوفیل آذربایجان} کشته شده بود، ایشان نگاه‌های شدید مارکسیستی دارد.

دستگیری وی به همین دلیل هست؛ یک نوع بینش شدیداً مارکسیستی و دیالکتیکی و تلاش برای استفاده از پتانسیل داغی موجود در برخی افراد {کم سن و سال تر} مرتبط با حوزه‌های علمیّه {نظیر "گودرزی" و "مشکینی" و ...} و همراهی و همگرایی با افرادی که مارکسیسم را محور مبارزه می‌دانند.

تفاسیری که "خوئینی‌ها" در تلاش‌های خود ارایه می‌کرد، به هر شکل ممکن قصد داشت اعلام کند که آیات قرآن با مبانی مدرن جهان مارکسیسم در تعارض نیست و به یک شکلی می‌خواهد آیات قرآن را با مطالب به ظاهر مدرن و دیالکتیکی منطبق کند. همین الان آقای "خوئینی‌ها" اگر خیلی ساده و راحت به چند نقطه‌ی مبهم پاسخ بدهند، این اختلاف مبناها آشکار است:

مثال ساده اینکه در همان سالهایی که در روزنامه‌ی سلام بودند در ستونی که باید مردم تماس می‌گرفتند (الوسلام) و مشکلاتی را بیان می‌کردند، خود "خوئینی‌ها" و دوستانش حرف‌های خودشان را به‌عنوان اینکه فردی تماس گرفته و ما هم به سؤال و مشکل آن فرد جواب دادیم، منتشر می‌کردند. این در حالی است که انسان مسلمان و متعهد چه لزومی دارد که در این سطح دروغ بگوید؟ (خود همین افراد در خاطراتشان اعلام کردند که خودشان این مطالب را درستونی که مردم باید تماس می‌گرفتند، می‌نوشتند.) در واقع «الو خودم» بود نه «الو سلام»!

"موسوی خوئینی‌ها" در مقام سنجش با بسیاری از مبارزین مخلص و پیشتاز حوزه‌ها (حتی اگر تنها سوابق مصرّحه در صحیفه‌ی نور "امام" (ره) را محور قرار دهیم) عمق فقهی و حوزوی لازم در شناخت مباحث مربوط به فروع و اصول دین در سطحی که بخواهد در جایگاه یک لیدر

مذهبی و مجتهد دینی قرار بگیرد را ندارد، بالعکس به عنوان یک نیروی چپِ رادیکالِ سطحی قابل ارزشگذاری است.

{خبرنگار پنجره:} پس چطور می‌شود که ایشان از سوی "امام" راحل به عنوان دادستان انقلاب منصوب شدند؟

{ "گلپور": } ببینید بعد از انقلاب که امثال "قطب‌زاده" در رادیو و تلویزیون فعال ما یشاء شدند، "امام" با معرفی دوستان، "خوئینی‌ها" را به عنوان کسی که بالأخره لباس روحانی و تعلیم حوزوی دارد، به آنجا در آن فضای فرهنگی افتضاح می‌فرستد. در سال ۱۳۵۸ هم جریان لانه‌ی جاسوسی و یا عربستان و حج که عده‌ای کارهای رادیکالی دارای تبعات احتمالی بین‌المللی می‌کردند، "امام" یکی را از جنس خود آن رادیکال‌ها که آنها قبول داشته باشند، برای نمایندگی انتخاب کردند. بعد هم که سال شصت و چهار آقای "صانعی" در اختلافات شورای عالی قضایی لج کرده و کنار رفته بود؛ برای هماهنگی به دادستانی کل منصوب شد.

اینکه گفته می‌شود "امام" راحل ایشان را دادستان انقلاب منصوب کرده و این در حالیست که این جایگاه نیاز به علم فقهی دارد؛ بنده به برخی دوستان که چنین موضوعاتی را مطرح کردند گفتم که اگر در حکم "امام" دقت کنید، می‌بینید که "امام" راحل مبانی علمی و فقهی "خوئینی‌ها" را به تأیید دوستان تأیید می‌کند و زمانی که از این دوستان سؤال شده که چگونه مبانی فقهی این فرد را تأیید کردند در حالیکه "خوئینی‌ها" تا این حد به این مبانی آشنا نبود، پاسخ آنها این بوده که به دلیل فشارها و نوع شرایط، ترس از ضربه خوردن و خدای ناکرده فروپاشی نظام قضایی و رفع اضطرار بوده که چنین تأییدی انجام دادند.

برخی افراد تحلیل‌های کج و غلطی داشتند در حالیکه دارای علم بالایی بودند، اما این افراد ظاهراً تمام توجه‌شان این بود که ما فدائیان ولایت هستیم و مدعی بودیم شرایط مبارزه‌ی آنها {در این مسیر} به گونه‌ای بود که کمتر می‌رسیدند درس بخوانند.

امروز به دلیل دو لبه بودن و دوگانه بودن همین ابزاری {بودن اعضای به اصطلاح مجمع روحانیون مبارز} که علیه منافع جمهوری اسلامی به کار گرفته شده، این سؤال مطرح است که نسبت تولی و تبرای افرادی مانند "کروبی"، "خاتمی"، "میرحسین" "خوئینی‌ها" و امثالهم با مردم و با نظام و با قانون چگونه است؟ باید دقیق تعریف شود، و آلا اینکه در زبان حرفی زده شود و در عمل به شکل دیگری عمل شود این صحیح نیست و نفاق است.

{خبرنگار پنجره:} از این زاویه درباره صحبت‌های سردار "جعفری" که بخشی از آن به "موسوی خوئینی‌ها" و "خاتمی" اختصاص داشت، چه نظری دارید؟

{ "گلپور":} بنده صحبت‌های آقای "جعفری" را نه تنها صحیح و درست، بلکه حتی دیر هنگام می‌دانم. چرا که وظیفه‌ی سپاه دفاع از ارزش‌های انقلاب و نظام اسلامی است نه حفظ مدعیان آن. هوشیاری که سپاه در وقایع اخیر در جغرافیای جدید جهاد نرم نشان داد، براندازان را غافلگیر کرد. در این جغرافیا بهترین آفند آگاهی‌دهی به شکل شفاف و مستند است. به طور کامل مشخص است که اعضای مجمع روحانیون، حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب ابزار میدانی دشمن در تجاوز به حریم مقدس اعتقادات و شعارهای انقلاب و نظام شدند.

{خبرنگار پنجره:} آیا زمینه‌هایی از این سمت فراهم شد که این افراد به طمع افتادند؟ {"گلپور":} ما بر اساس مبانی دینی و شرعی به هر روشی نباید تحلیل کنیم و آن چیزی که ما لزوماً می‌خواهیم باشد که نیست. بلکه در شرع اسلام این امر هست که اگر کسی نسبتی را با دشمن برقرار کرده باید به طور آشکار به این نسبت اشاره کنید.

بسیاری از دوستان در پیچیدگی‌های فتنه از امتحان خود سربلند خارج نمی‌شوند درحالی‌که خودی بوده یا هستند و دشمن نیستند. اما به دلیل پیچیدگی فتنه، امتحان خوبی پس نمی‌دهند و به گونه‌ای از امواجی که وجود دارد تأثیر می‌پذیرند و این در مسیر اطلاعات و اخبار و در جنگ

نرم چنین چیزی وجود دارد. مانند دیدن فیلمی که ممکن است تعادل روحی و فکری یک فرد را برهم بزند که این در ده سال اخیر به اوج خود رسیده است.

{خبرنگار پنجره:} در مورد چه افرادی این مسئله صدق می کند؟

{ "گلپور": } ببینید مؤمنین با صفات ایمان شناخته می شوند و منافقین با صفات نفاق، فرضاً درباره ی "سعید حجاریان کاشی"، زمانی این فرد در مسیر رضایت آقای "ری شهری" حاضر به بازجویی و کار اطلاعاتی و امنیتی می شود و بعدها در مسیر اسلامیت زدایی طرحریزی می کند که چه کاری باید انجام شود که اسلام کنار برود! و این به دلیل ضعف او در مبانی است و اگر این افراد مبانی دینی و فقهی خود را قوی کنند، پارادوکسی در این موارد بروز نمی کند. دفاع مؤمن از ولایت فقیه **مبنایی** است نه **منفعتی**!...

{خبرنگار پنجره:} در مورد "موسوی خوئینی ها" چطور؟

{ "گلپور": } همین فرد اگر نسبت خود را با مارکسیسم مشخص کند آن بخش از عملکرد این فرد که مورد تأیید "امام" راحل بوده، مورد تأیید است. به دلیل اینکه از صافی مرجعیت فقیه شیعه گذر کرده و عملکرد اعضای مجمع و دفاعی که "امام" راحل از ایشان کرد بر پایه های استوار بوده که امروز از اساس این پایه ها را با تیشه می زنند و این نفاق قابل پذیرش نیست، هرچند به نظر بنده قابل فهم و حتی پیش بینی بوده است.

{خبرنگار پنجره:} یعنی دفاع "امام" به خاطر حرکت آن ها در مسیر نظام جمهوری اسلامی ایران بود؟

{ "گلپور": } بله. اما امروز همین افراد ابزار دست آمریکا برای براندازی قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران شدند. لذا زمانی که به این موارد اشاره می‌شود، دوستان دلگیر می‌شوند. در حالیکه باید صادقانه و درست به چرخش مواضع خود دقت کنند.

آقای "خوئینی‌ها" زمانی در مصاحبه‌های خود اعلام کردند افرادی که لانه‌ی جاسوسی را گرفتند، متوسط سنی بیست و چند سال را داشتند و برخی معتقد بودند چون این افراد جوان هستند و مبانی مشخصی ندارند، اگر پستی و سِمَتی بگیرند، ممکن است احکام اسلام و افکار عمومی را با چالش‌های جدی روبه‌رو کنند و "امام" راحل در این موارد، خط شکنی و استکبارستیزی آن‌ها را تأیید می‌کردند و این جمع به همین خاطر از جامعه‌ی روحانیت جدا شد. اما امروز همینها منتقدین "احمدی‌نژاد" ها هستند و اعلام می‌کنند که شما سن و تجربه‌ی کمی دارید و خود همین افراد در لایه‌های بالای شصت سال هستند!

خبرنگار پنجره: چرا افرادی مانند "خوئینی‌ها" به این نقطه رسیدند؟

"گلپور": { به‌نظرم این طی مسیر دو دلیل اصلی دارد: اول عدم آگاهی و التزام به مرزهای مبانی مبنی است و متأسفانه امروز این چالش در برخی اعضای تیم مدیریتی دولت فعلی {دولت آقای احمدی نژاد} هم وجود دارد.



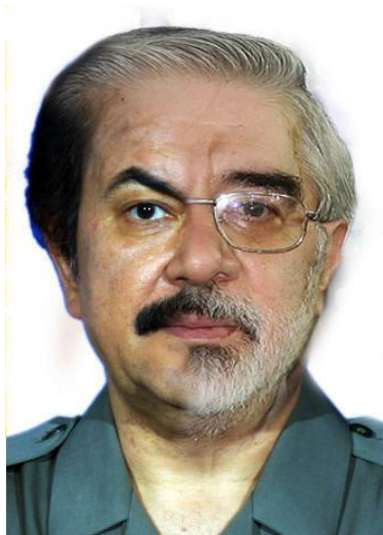
از سوی دیگر، افرادی که به این نقطه ی انحرافی رسیدند توگی و تبرایشان مخلوط می شود و نهایتاً در روند حرکتشان ، جای دوست و دشمن عوض شده و گیج خواهند زد و در این مسیر حتی به جاسوس های سیا و ام شانزده! هم راهکار دادند.

اما دلیل دوومی که باعث شد این افراد به این نقطه برسند ، پیچیدگی ابزار مدرن است . ما با ساده انگاری با این موارد برخورد می کنیم و چون به دلیل گستردگی حجم اطلاعات ؛ مسایل عمیق پشت پرده در معرض دیدگاه عوام الناس نیست ؛ پیچیدگی ابزار مدرن یک ساده انگاری برای آنها می آورد و تصور می کنند که می توانند به راحتی از این ابزار مدرن استفاده کنند . در خصوص "موسوی خوئینی ها" و مجمع آنها اول؛ منتقد "هاشمی رفسنجانی" می شوند که در روزنامه ی "سلام به هاشمی" چه حملاتی می کردند؛ اما در عمل و استدراجی دچار چرخش مواضع به دلیل فقر مبانی می شوند و چند سال بعد همین افراد به ابزار دست نه تنها "هاشمی" ، بلکه فرزندان! هاشمی " {در انحرافاتشان} تبدیل می شوند.

این سؤال را اعضای تاکنون محترم مجمع روحانیون باید پاسخ بدهند که چرا به بی بی سی فارسی و شبکه ی صدای آمریکا که سفارتخانه های عینی جدید انگلیس و آمریکا در جغرافیای نظام سایبر است، پناهنده شدند و دخیل بسته اند در حالیکه قبلاً به سفارت آمریکا اعتراض داشتند که چرا به شاه پناه داده؟! و چرا با وجود سابقه ی تصرف دیروز سفارت آمریکا ؛ امروز دوستان از پلو و دیگ شبکه سفارت تلویزیون صدای آمریکا ارتزاق می کنند؟! و به آنها پناهنده شده اند و صدای آمریکا این افراد را بزرگ می دارد؟!

اربابان فکری این افراد با نظام مشکل دارند چرا که همه آنها مانند مؤسسه رند و کارنگی و امثال آنها هر چه بگویند باید این افراد این موارد را کاربردی و بومی کنند.





{خبرنگار پنجره:} برخی تحلیلگران بر این امر تأکید دارند که این افراد به خاطر تنفر مردم از

آمریکا و آمریکامحورها نتوانستند مردم را سازماندهی کنند؟

{ "گلیور": } درست است. این افراد به دلیل پیچیدگی ابزار جدید از سطح درک مردم کوچه و خیابان هم عقب ماندند و این از زمان مشروطه تا به امروز وجود دارد: روشنفکران ما دچار یک بیماری مزمن تاریخی هستند و آن اینکه به حدی به منابع غربی وابسته می‌شوند که از درک خانواده اطرافیان خود {در جامعه ی پیرامون خود} عاجز می‌شوند.



{خبرنگار پنجره:} از شرکت شما در این گفت‌وگو سپاسگزاریم .

پایان فراز نخست از ۵

{ "گلیور": } ممنونم و موفق باشید....

این مطلب ادامه دارد...



مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور (فراز دوّم از ۵)

## قطره و دریا ...

پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}

طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه



کلیدپرسش بحث: چرا و چگونه گروههای برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی توده های عزّتمدار مردم کشورمان در عرصه ی اجرایی استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه ای مواضع دچار می شوند؟

در فراز قبلی (فرازنخست این طرح بحث)؛ برای یافتن پاسخ مناسب به این پرسش کلیدی، جهت مرور مختصر بر روش شناسی تفکر انحرافی و التقاطی مرعوب، شهرت محور و غریزده اشاراتی صورت پذیرفت.

عرض شد که در تغییر استدراجی افق های مدیریتی مسئولان اجرایی کشور از مسیر ترسیمی کلان ولایت فقیه (که در جایگاه نیابت عام "امام عصر" (ارواحنا فداه) مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی کانون اصلی مشروعیت بخش قوای سه گانه است) چگونه روشهایی را در عمل به کار می بندند...

مُرّاصل دوّم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: {

جمهوری اسلامی، نظامی است برپایه ایمان به:

۱ - خدای یکتا (لااله الاالله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.

۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.

۳ - معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا.

۴ - عدل خدا در خلقت و تشریح.

۵ - امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی.

۶ - کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسوولیت او در برابر خدا که از راه:

الف - اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم

اجمعین.

ب - استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها.

ج - نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه گری و سلطه پذیری، قسط و عدل و استقلال

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تامین می کند...

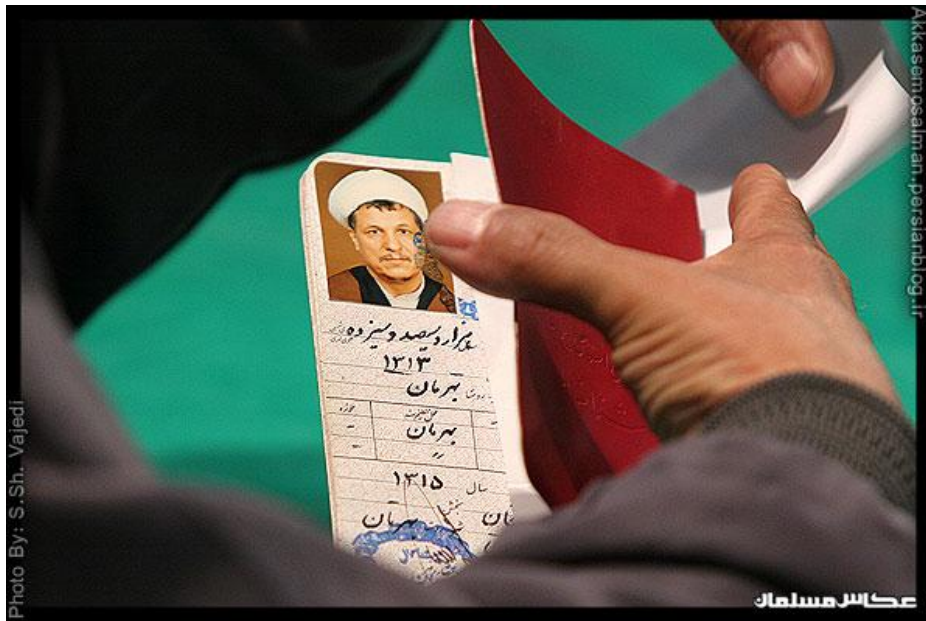
مقابلاً ملاحظه واذنابشان که داعیه دار حکومت جهان کنونی اند، در مسیر تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی در ایران؛ تمام توان خود را در تغییر ماهیت جمهوری اسلامی به کار می گیرند.



آنان متکی بر شناخت اقتضائات مفاهیم و ابزار مدرن و به اتکاء عناصری معمولاً مشکوک سابقه (یا با پیشینه های مبهم) و یا اقلّاً رادیکال و بی مبنا در کنار مسئولان تازه به قدرت رسیده ذرّه ذرّه با استفاده از غفلت یا تغافل نظری یا ضعف های دیگر شخصیتی آن مسئولان؛ زمینه ی همنوایی آرام و رو به رشدشان با آواهای انحرافی را در تعارض با ولایت فقیه فراهم می آورند. معارضی که متأسفانه در تاریخ انقلاب اسلامی در مواردی نظیر آیت الله العظمای شیخ "حسینعلی منتظری" (با آن سوابق درخشان در تاریخ انقلاب) به تضاد منجر گردید.

در مسیر این لغزش خانمانسوز (از پیروی به معارضه و از تعارض به تضاد)؛ اصلیتین و مهمترین قدم انحرافی گم کردن شاخص تولی و تبری (ناشی از غفلت و اعتماد بی جا به عوامل و امدار و مؤمن به این تفکرات انحرافی) که منجر به اعطای مسئولیتهای راهبردی و اجرائی به عناصری فاقد صلاحیت لازم بویژه اعضای خانواده (نسبی و یا سببی) می باشد.

به عنوان **مقدمه ی دوم** این سلسله بحث؛ در این فراز به مرور مواضع مبنایی روشنگرانه، اصولی و از سر اخلاص حجت الاسلام والمسلمین "سید حمید روحانی" همراه دیرینه ی حضرت "امام خمینی" (قده) در نقد و بررسی مواضع شیخ "علی اکبر هاشمی رفسنجانی" می پردازم:



کُبه نفل از صحیفه ی نور مجموعه فرمایشات الهی سیاسی "امام خمینی" (قده) جلد ۲۱،  
ص ۲۳۹ - ۲۴۰:}

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت الاسلام آقای "آسید حمید روحانی زیارتی" دامت افاضاته





با تشکر از زحمات جنابعالی در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و تلاش قابل تقدیرتان در تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، امیدوارم بتوانید با دقت، تاریخ حماسه آفرین و پر حادثه انقلاب اسلامی بی نظیر مردم قهرمان ایران را بدان گونه که هست ثبت نمایید. شما به عنوان یک مورخ باید توجه داشته باشید که عهده دار چه کار عظیمی شده‌اید. اکثر مورخین، تاریخ را آن گونه که مایلند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اوّل می‌دانند که کتابشان بنا است به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند.

از شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید، چرا که همیشه مورخین اهداف انقلاب‌ها را در مسلخ اغراض خود و یا اربابانشان ذبح می‌کنند.

امروز همچون همیشه تاریخ انقلاب‌ها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پر افتخار انقلاب اسلامی ایران مشغولند که سر در آخور غرب و شرق دارند. تاریخ جهان پر است از تحسین و دشنام عده‌ای خاص، له و یا علیه عده‌ای دیگر و یا واقعه‌ای در خور بحث.

اگر شما می‌توانستید تاریخ را مستند به صدا و فیلم حاوی مطالب گوناگون انقلاب از زبان توده‌های مردم رنج‌دیده کنید، کاری خوب و شایسته در تاریخ ایران نموده‌اید. باید پایه‌های تاریخ انقلاب اسلامی ما چون خود انقلاب بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها باشد. شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تحجر و واپس‌گرایی قیام کردند و فکر **اسلام ناب محمدی** را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه **اسلام آمریکایی** کردند.



شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین باور دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند .



شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ آباد تحجر و تقدس‌مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاکبخته رفت، چه ناله‌های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجرگرایی، سرافراز - ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش - پیروز شدند .



حرف بسیار است، و من حال نوشتن بیش از این را ندارم. خداوند به شما که مورد علاقه من هستید و خود از ستم کشیده‌های این انقلابید، توفیق بندگی دهد تا بتوانید با در نظر گرفتن او - جلّ و علا - واقعیت‌ها را برای نسل آینده ثبت کنید.

من به شما دعا می‌کنم و از واحد فرهنگی بنیاد شهید تشکر می‌کنم که به شما کمک می‌کند تا انشاء الله بتوانید کارتان را به پایان برسانید. والسلام .

۱۳۶۷/۱۰/۲۵

"روح الله الموسوی الخمینی"

{به نقل از سایت جهان نیوز <http://www.jahannews.com> ۱۴ شهریور ۱۳۸۶:}

نظرات "حمید روحانی" درباره خاطرات "هاشمی رفسنجانی"

.... {سؤال:} در جریان هستید که اخیراً کتاب خاطرات آقای "هاشمی رفسنجانی"

منتشر شده که در برخی موضوعات مثل شعار «مرگ بر آمریکا» مطالبی در این کتاب آمده

که موجب واکنش‌های مختلف شده است. به نظر شما خاطرات نقل شده از آقای "هاشمی"

در شرایط کنونی چه پیامی دارد؟ آیا این خاطرات سندیت تاریخی دارد؟



{ "سید حمید روحانی" : } این نکته قابل تأمل است که خاطره نویسی در کشور ما به صورت مهارت گسیخته‌ای پیش می‌رود و هر کس هر چه را که می‌خواهد می‌نویسد و سعی می‌کند کارهای خود و شخصیت خودش را برجسته کند و در نتیجه تاریخ تحریف می‌شود و خاطره نویسی در کشور ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد. افرادی که با اغراق‌گویی و خلاف‌گویی و تحریف حقایق خاطره می‌نویسند هم اعتبار نوشته‌های خودشان را به زیر سؤال می‌برند و هم خاطره نویسی را به کلی بی‌اعتبار می‌کنند .

اصولاً "در خاطرات آقای "هاشمی" مسائل بسیار زیادی وجود دارد که جای نقد و بررسی دارد و من به یاری خداوند طبق وظیفه اسلامی به نقد خاطرات او خواهم نشست . اما اجمالاً" در نقد خاطره ایشان مبنی بر موافقت "امام" با حذف شعار مرگ بر آمریکا دلایلی وجود دارد که به بعضی‌ها اشاره می‌کنم :

۱- در مورد ادعای آقای "هاشمی" مبنی بر حذف شعار «مرگ بر آمریکا» و موافقت "امام"، باید گفت این ادعا به یک شوخی نزدیک‌تر است، چرا که اولاً موضع "امام" در برابر شیطان بزرگ تا آن پایه ریشه‌ای، مبنایی و منطقی بود که نمی‌توان تصور کرد که "امام" در مقطعی در این موضع الهی - انقلابی خویش تجدید نظر کرده باشند . وقتی به زندگی سیاسی "امام" نگاه می‌کنیم، می‌بینیم از روزی که "امام" نهضت را آغاز می‌کنند تا روزی که دیده از جهان فرو می‌بندند، نسبت به استکبار جهانی، به ویژه آمریکا، یک خط مستقیم، مشخص و روشنی دارند که هیچگونه تغییری در آن پدید نیامد و تا آخر عمر موضع



قاطع خود را در قبال امریکا حفظ کردند و امریکا را منفورترین افراد بشر می دانستند .  
 ۲- به فرض اگر "امام" مصلحت اسلام و ایران را در حذف شعار «مرگ بر امریکا» تشخیص می دادند، بی درنگ آن را اعلام می کردند و در اعلام آن کوچک ترین تردیدی به خود راه نمی دادند. "امام" از آن کسانی نبودند که در راه مصالح اسلام و ملت، مجامله کار و متزلزل باشند و این دست، آن دست کنند و دچار تردید شوند. "امام" به مصداق «لا تأخذه فی الله لومة لائم» بی پروا نظر خود را اعلام می کردند. "امام" (ره) مرد وظیفه بودند و در انجام وظیفه، قاطع، صریح و سریع عمل می کردند .



{ "منوچهر قربانفهر" (گربی) ؛ "رابرت مک فارلین" ؛ "فریدون وردی نژاد" (مهدی نژاد) ؛ "الیور نورث" ؛ "علی هاشمی بهرمانی" (اسکندری) و ... کانالهای ارتباطی "میر حسین موسوی" و "اکبر هاشمی رفسنجانی" با کاخ سیاه "رونالد ریگان" در فصل یازدهم کتاب شنود اشباح به شکل تفصیلی به این موضوعات پرداخته بودم. }

۳- "امام" (ره) پنج سال پس از آنچه در خاطره آقای "هاشمی" آمده است در قید حیات بودند. با نگاهی به سخنرانیها، پیامها و نوشتههای "امام" می بینیم که نه تنها کوچک ترین نشانه ای از تغییر مشی "امام" نسبت به شیطان بزرگ پدید نیامد، بلکه استوارتر و پایدارتر از گذشته بر ضد آن شیطان جهانخوار موضع گیری داشتند و دیگران را به خطر امریکا متوجه

می ساختند و هشدار می دادند. در یادداشت شادروان مرحوم حاج "سید احمد خمینی" (ره) به حاج آقای "ری شهری" می خوانیم :

"... حضرت "امام" فرمودند در جریان فریب امریکا چند مسأله باید کاملاً روشن شود : باید همیشه در دل همه دست اندرکاران به خصوص شما که مسئولیت این فریب را بر عهده گرفته اید، بغض و کینه امریکا محفوظ باشد چرا که آنها و سایر ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها تنها چیزی که فکر می کنند نابودی اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی است."

"امام" تا آن پایه نسبت به شیطان بزرگ حساسیت داشتند که نگران بودند مبادا برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی که روی تاکتیکی به امریکا نزدیک می شوند، از خطر این شیطان شرور و دشمن بشریت غافل بمانند و به آن به عنوان یک انسان بنگرند. "امام" در پیام خود نوید می دهد: "امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابرنه‌ها و مرفهین بی درد شروع شده است." (صحیفه "امام"، ج ۲۱، ص ۸۵)

آیا جنگ استضعاف و استکبار و جنگ حق و باطل بدون استنکار از شیطان بزرگ و شعار کاخ برانداز «مرگ بر امریکا» امکان پذیر است. "امام" در پیام دیگری آرزو می کنند: «... از خدا می خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین، که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ امریکا و شوروی را به صدا درآوریم...» (صحیفه "امام"، ج ۲۱، ص ۸۷)

راستی این موضع گیری‌های الهی - انقلابی با آن ادعای کذایی که در خاطره آقای "هاشمی" آمده است چگونه با هم همخوانی دارد؟ آیا این نشان از این واقعیت ندارد که حذف این شعار، نظر شخصی آقای "هاشمی" و یا برخی از راحت طلبانی بوده است که در پست‌های کلیدی نظام جا خوش کرده بودند و نامشان در کتاب خاطرات آقای "هاشمی" آمده است؟



{ چرا "رونالد ریگان" به خود اجازه داد به "هاشمی رفسنجانی" کلت اهدا کند؟ سمبل...؟! }

۴- در خاطرات آقای "هاشمی"، تاریخ گفتگو با "امام" (ره) و جلب به اصطلاح موافقت ایشان بازگو نشده است. آقای "هاشمی" که خاطرات خود را به صورت روزانه و لحظه به لحظه یادداشت می کند، چگونه آن روز و ساعتی را که با "امام" پیرامون حذف شعار «مرگ بر امریکا» گفتگو کرده است یادداشت نکرده و در کتاب خاطرات نیاورده است؟ حالا ممکن است بازگو کردن علل و عواملی که او را به این تصمیم واداشته که شعار مرگ بر امریکا و مرگ بر شوروی حذف شود اکنون به مصلحت نباشد اما لااقل می توانست تاریخ مذاکره با "امام" در این مورد را بازگو کند. البته من نمی خواهم بگویم که این موضوع اصولاً با "امام" مطرح نشده است. من رد نمی کنم که ممکن است آقای "هاشمی" چنین موضوعی را با "امام" در میان گذاشته باشد، اما این سؤال برای من مطرح است که چگونه تاریخ آن در کتاب خاطرات نیامده است؟



۵- ادعای موافقت "امام" با حذف شعار «مرگ بر امریکا» با آنچه در ۱۱ اسفند همان سال در خاطرات ایشان آمده که «نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات بدر، "امام" دستور بدهند شعار «مرگ بر امریکا» و «مرگ بر شوروی» از موضع قدرت حذف شود» چگونه همخوانی دارد؟ آیا این خاطره نیز تأیید نمی‌کند که جریان حذف شعار مرگ بر امریکا نظر شخصی آقای "هاشمی" بوده و به "امام" ارتباطی نداشته است؟



۶- با شناختی که اینجانب از "امام" دارم و قریب ۱۵ سال در نجف اشرف در خدمت ایشان بوده‌ام می‌دانم که دأب "امام" این بود که در برابر بسیاری از پیشنهادات و نظریات افراد سکوت می‌کردند و پاسخی نمی‌دادند. این سکوت معانی متفاوتی داشت. گاهی پیشنهاد مطرح شده را تا آن پایه مبتذل و بیهوده می‌دیدند که اصولاً "لزومی نمی‌دیدند که آن را رد کنند و به مصداق «و اذا مروا باللغو مروا کراما» از کنار برخی پیشنهادات و نظریات بی‌تفاوت می‌گذشتند. گاهی سکوت "امام" (ره) برای این بود که اصولاً "مصلحت نمی‌دیدند درباره پیشنهاد مطرح شده نفی" یا اثباتاً "سخنی بگویند و اعلام موضع کنند. گاهی بر آن بودند روی پیشنهاد مطرح شده تأمل کنند و سپس تصمیمی بگیرند .

من بعید نمی‌دانم که آقای "هاشمی" چنین پیشنهادی را با "امام" مطرح کرده باشد لیکن احتمالاً با سکوت "امام" (ره) مواجه شده و از سکوت "امام" برداشت موافقت کرده اند .

۷- "امام" در وصیتنامه خود تأکید می‌کنند: «اکنون که من حاضریم بعضی نسبت‌های غیر واقعی به من داده می‌شود و ممکن است در نبود من بر حجم آن افزوده شود. آنچه به من نسبت داده شد و یا می‌شود مورد تصدیق من نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من

باشد و یا تصدیق کارشناسان و یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم." بنابراین طبق این سفارش "امام" خاطره آقای "هاشمی" را با همه احترامی که برای او قائل هستیم، نمی توانیم بپذیریم ...

به نظر من یکی از مشکلات انقلاب ما همین است که برخی می کوشند به دیگران بیاوراند که همه کارهای برجسته و رویدادهای خارق العاده در کشور از سر انگشت زرریز آنان به انجام رسیده است و اگر آنها نبودند، اسلام نبود، انقلاب نبود و اصولاً "امام"، "امام" نمی شد .

شما اگر کتاب خاطراتی را که به نام آقای "منتظری" نوشته اند بخوانید، می بینید که در آن وانمود شده است که این آقای "منتظری" بود که علما و مراجع را در سال ۴۱ گرد آورد و به مبارزه واداشت و در مقاطع مختلف به داد "امام" (ره) رسید و به ایشان رهنمودهایی داد. و اصولاً او بود که "امام" را مرجع کرد و به مقام رهبری رسانید. اما کیست که نداند آنچه "امام" (ره) را به مسند مرجعیت نشانید و به مقام رهبری بلا منازع جهان تشیع رسانید علم "امام" و ویژگی های منحصر به فرد ایشان بود که اگر آن علم و آن ویژگی های برجسته را نداشتند تبلیغات و تلاش های دیگران نمی توانست راه به جایی ببرد .

در مورد رهبری آیت الله "خامنه ای" نیز باید دانست که این خصوصیات منحصر به فرد ایشان بود که خبرگان را به معرفی ایشان به عنوان رهبر انقلاب واداشت نه خاطره گویی این و آن. باید پرسید اگر آن روز مجلس خبرگان به رهبری "آیت الله خامنه ای" رأی نمی داد ، به چه مقام دیگری می توانست توجه کند و آن شخص را برای این مقام لایق و مناسب ببیند؟ حتی امروز که نزدیک ۲۰ سال از آن روز و روزگار می گذرد، مجلس خبرگان چه مقامی را می تواند لایق تر و مدبرتر از ایشان برای رهبری نظام جمهوری اسلامی معرفی کند؟ ثانیاً اگر در یک مورد خبری را از مقامی طبق قرآینی که وجود داشت، پذیرفتیم آیا ناگزیریم که همه گفته ها، گزارش ها و روایت هایی را که او بازگو می کند - حتی اگر قرآین بر خلاف آن باشد - بپذیریم؟ شاید او اشتباه کرده باشد .

ثالثاً " ما نمی‌خواهیم آقای "هاشمی" را تکذیب کنیم و به او خدا نخواستہ نسبت دروغ بدهیم، بلکه طبق آنچه در وصیتنامه "امام" (ره) آمده است و دیگر قرآینی که در بالا آمد، نمی‌توانیم خاطره او را در مورد موافقت "امام" مطابق با واقع بدانیم و احتمال نزدیک به یقین می‌دهیم که برداشت آقای "هاشمی" این بوده که "امام" موافقت کرده‌اند اما این برداشت با روش و منش "امام" (ره) تا روز آخر حیات ایشان همخوانی ندارد و نمی‌تواند مطابق با واقع باشد .

اما آنهایی که کوشیده‌اند وانمود کنند که رد نقل کسی که در بالاترین سطح این نظام قرار دارد، خطرهایی به همراه دارد، در واقع اشکال به "امام" (ره) دارند که چرا در وصیتنامه خود یادآور نشده‌اند که آنچه به من نسبت داده شده و یا می‌شود مورد تصدیق من نیست مگر اینکه راوی "از بزرگانی باشد که با من حشر و نشر خصوصی داشته است!" همچنین باید به مجلس شورای اسلامی اعتراض کنند که مؤسسه تنظیم و نشر آثار "امام" (ره) را مرجع قانونی برای تأیید روایت‌ها و نقل قول‌ها از "امام" دانسته و تبصره نزده که اگر راوی از بزرگان بود مؤسسه تنظیم و نشر آثار "امام" و عموم مردم باید چشم و گوش بسته و بدون چون و چرا آنچه را که او از "امام" نقل می‌کند بپذیرند و دم نیاورند! البته اگر چنین تبصره‌ای در کار بود و یا "امام" در وصیتنامه خود روایت بزرگانی را که با ایشان حشر و نشر خصوصی داشتند معتبر می‌شمردند مشکل دوچندان می‌شد. برخی از بزرگانی که اکنون در شورای نگهبان و دیگر نهادها و مراکز حضور دارند حدود ۱۵ سال در نجف اشرف با "امام" حشر و نشر خصوصی (خیلی خصوصی‌تر از کسانی که در ایران می‌توانستند با "امام" داشته باشند) داشته‌اند. آیا اگر امروز از "امام" روایتی آوردند نیز به همین دلیل که آقایان دارند، بی‌چون و چرا باید پذیرفت و هیچ مرجع قانونی حق ندارد روی روایت آنان از "امام" چون و چرا کند؟ اگر این نقل قول‌ها و ادعاهای «بزرگان» از زبان "امام" با هم متناقض بود چه باید کرد و به چه مرجعی باید برای حل آن متوسل شد؟ آیا اگر



چنین تبصره‌ای در کار بود، خیلی‌ها مدعی نمی‌شدند که «از بزرگانی هستند که با "امام" حشر و نشر خصوصی داشته‌اند»؟

{به نقل از سخنرانی مهم "سید حمید روحانی" در خمین منتشره رجانیوز در ۱۶ آبان ۱۳۸۸:}



در جریان انتخابات امسال چیزی که بسیار برای ملت ما دردناک بود این بود که می‌دیدیم موضع بسیاری از کسانی که در این کشور نان انقلاب را خوردند اعتبارشان، حیثیتشان، شخصیتشان، آبرویشان به برکت "امام" و انقلاب بوده با موضع شیطان بزرگ با موضع رژیم صهیونیستی همسان بود، هم صدا بودند، همراه بودند این فاجعه است اینها راهشان از راه خدا جداست از راه "امام زمان" جداست اینها نمی‌توانند منتظران واقعی باشند اینها کسانی هستند که اسیر قدرتند، اسیر نفسند وقتی انسان اسیر نفس شد طبیعی است که در مقابل قدرتمندان و زورمداران این گونه خواهد بود.



یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های "امام خمینی" (سلام الله علیه) این بود که از منتظران واقعی بود. چرا؟ برای اینکه در گام نخست از خودرسته بود یکپارچه خدایی بود، خدا را می‌دید، جز به خدا نمی‌اندیشید، هیچ‌گاه «خود» برایش مطرح نبود، منیت نداشت، سخنش، قلمش، قدمش یکپارچه برای خدا بود و چون یکپارچه خدایی بود، غیر خدا اصلاً برای او اهمیتی نداشت. اینکه می‌گفت: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» برای همین بود که امریکا را قدرت نمی‌دید جز خدا کسی برای او قدرت نبود دیگران ناچیز بودند برای اینکه "امام" در گام نخست خودش را اصلاح کرد؛ از منیت و از کیش شخصیت نجات پیدا کرد و بلافاصله به محیط‌سازی پرداخت. دوری‌گزینی "امام" از منیت و کیش شخصیت تا آنجا بود که اگر در محفل و مجلسی از او ستایش می‌شد "امام" به شدت ناراحت می‌شد به شدت عصبانی می‌شد. بارها عرض کردم وقتی آیت‌الله العظمی "بروجردی" (اعلی‌الله مقامه) از دار دنیا رحلت کردند از روز رحلت تا چهلمین روز درگذشت ایشان در مساجد مختلف قم مجلس ترحیم برگزار می‌شد؛ علما، مراجع، بزرگان، حضور پیدا می‌کردند اما "امام" در این مراسم حضور پیدا نمی‌کرد. اینکه "امام" در مراسم ختم آقای "بروجردی" حضور پیدا نکردند باعث حرف و حدیث شد. جمعی می‌گفتند: «بین ایشان و آقای "بروجردی" اختلاف نظر بود و به همین دلیل ایشان در این گونه مراسم حضور پیدا نمی‌کنند»

چند نفر از اساتید خدمت "امام" رفتند و عرض کردند: «خوب است که شما در مراسم بزرگداشت آقای "بروجردی" شرکت داشته باشید این عدم شرکت شما باعث حرف و حدیث شده» "امام" فرموده بودند: «اتفاقاً من خیلی مایل بودم که در این مراسم حضور پیدا کنم اما یک بار که وارد یکی از این مجالس شدم برخوردی با من شد که برای من ناخوشایند بود لذا تصمیم گرفتم که دیگر در این گونه مراسم حضور پیدا نکنم» برخورد ناخوشایند چه بود؟ برخورد ناخوشایند این بود که وقتی "امام" وارد مجلس می‌شود قاری قرآن می‌گوید: «برای سلامتی آیت‌الله خمینی صلوات ختم کنید.»





این شعار برای "امام" به عنوان یک برخوردار ناخوشایند تلقی می شود و لذا تصمیم می گیرد که دیگر در این مراسم حضور پیدا نکند که بعد آن اساتید گفتند: «ما قول می دهیم وقتی شما وارد مجلس می شوید کسی شعار ندهد» و بعد از آن "امام" در بعضی از آن مراسم شرکت می کرد. ببینید تا این حد "امام" از خودرسته بود، از خود دوری جسته بود این انسان از خودرسته می تواند عدالتخواه باشد اگر دم از عدالت می زند واقعی است، حقیقی است، جنبه شعار ندارد، جنبه ظاهری ندارد، به معنای واقعی کلمه می خواهد عدالت را در جامعه حاکم کند. خاطره ای برای شما بگویم:

تابستان بود؛ "امام" در نجف در حیاط منزلشان نشسته بود و مطالعه می کرد. شخصی به نام مشدی حسین، خدا رحمتش کند، در بیت "امام" کار می کرد و مأمور خرید بود از بیرون آمد گوشت خریده بود داشت آنجا گوشت را می شست "امام" که مشغول مطالعه بود چشمش به این گوشت افتاد سؤال کرد: «مشدی حسین!» این قصاب به همه مشتریانش این گونه گوشت می دهد؛ گوشت لحم کم استخوان بی چربی؟» «مشدی حسین» که پیرمرد ساده ای بود گفت: «نه حاج آقا! این قصاب از علاقه مندان شماست، مقلد شماست، مرید شماست روی علاقه ای که به شما دارد این گوشت را می دهد.» "امام" فرمود: «مشدی حسین!» از فردا دیگر حق نداری از این قصاب برای من گوشت بگیری. وقتی که این قصاب گوشت لحم کم استخوان بی چربی را به من می دهد پیه و چربی و استخوانش را به دیگری می دهد و حق دیگری ضایع می شود این اجحاف در حق دیگری است.» این قصاب نامش

حاج محمود بود، پیرمردی بود خدا رحمتش کند، من یک بار رفتم از او گوشت بگیرم گفت: «من نمی دانم چه کار کرده ام که "سید خمینی" رابطه اش را، معامله اش را با من قطع کرده دیگر "مشدی حسین" نمی آید از ما گوشت بگیرد» و چشمهایش پر از اشک شد تعجب کردم رفتم تحقیق کردم معلوم شد قضیه این است. خب حساب کنید امروز من و شما وقتی به میوه فروشی می رویم اگر فروشنده به ما اجازه ندهد که میوه را سوا کنیم اصلا با او قطع رابطه می کنیم، قطع معامله می کنیم پس ما هنوز عدالتخواه نشده ایم، هنوز به مرحله ای نرسیده ایم که واقعا خواستار عدالت باشیم، همه از عدالت دم می زنیم همه می گوئیم که چرا در کشور ما ظلم است، اجحاف است، تجاوز است، عدالت نیست اما این تنها در زبان است عدالت را برای خود می خواهیم همه چیز را برای خودمان می خواهیم سعی می کنیم در صف نانوایی یا دیگر بتوانیم چند قدمی جلوتر برویم دیگران را پشت سر بگذاریم و حق دیگران را نادیده بگیریم، در رانندگی سعی می کنیم که سبقت بیجا بگیریم، از چراغ قرمز رد بشویم اینها نشانه این است که هنوز به آن مرحله نرسیده ایم که عدالتخواه باشیم؛ "امام" به این مرحله رسیده بود؛ خود را نمی دید، کیش شخصیت را در خودش از بین برده بود، می بینید که دنبال این بود که عدالت را اجرا کند بلافاصله بعد از خودسازی به محیط سازی پرداخت؛ در چه زمانی؟ در همان دوران رضاخان. در همان زمانی که رضاخان در این کشور روضه را ممنوع کرده بود، تبلیغ و وعظ را ممنوع کرده بود، در مساجد را بسته بود "امام" عصر روزهای پنجشنبه در مدرسه فیضیه مجلس وعظ داشت، درس اخلاق داشت. شخصیت هایی مانند شهید مطهری، شهید مدنی و شهید صدوقی در مکتب اخلاق "امام" تربیت شدند. "امام" بلافاصله بعد از خودسازی به محیط سازی پرداختند.

یکی از ویژگی های "امام" این بود که به مردم عشق می ورزید؛ به مردمش علاقه داشت، دوست داشت به مردمش خدمت بکند. وقتی که بعد از پیروزی انقلاب کسانی به حضور "امام" می آمدند و از کارهای عمران و آبادی، شهرسازی، خیابان بندی، پل سازی و سدسازی صحبت می کردند "امام" لذت می برد، خوشحال می شد. "امام" به افکار مردم احترام

می گذاشت؛ کم نیستند کسانی که دم از مردم می زنند، سیاستمدارانی که تا وقتی به قدرت نرسیده اند از خلق سخن می گویند، از مردم حرف می زنند، دم از مردم می زنند اما وقتی به قدرت می رسند دیگر مردم فراموش می شوند وقتی که "امام" به قدرت رسید بر قلبها حکومت می کرد یک ایران بود و یک "امام"؛ هرچه "امام" می گفت مردم با دل و جان می پذیرفتند ولی هرگز حاضر نشد نظر خودش را بر مردم تحمیل کند؛ وقتی که بنی صدر برای کاندیدای ریاست جمهوری شدن خدمت "امام" رفت، "امام" به او گفت: «صلاحیت نداری!» الان در فرانسه خاطرات بنی صدر منتشر شده خوشبختانه خودش در خاطراتش نوشته: «وقتی من رفتم به "امام" عرض کردم که می خواهم برای ریاست جمهوری کاندید بشوم "امام" فرمود: شما صلاحیت نداری برای اینکه اولاً به اصل ولایت فقیه اعتقاد نداری ثانیاً نسبت به روحانیت ذهنیت منفی داری سوّم اینکه به طور کلی روحیه انقلابی نداری.» (ظاهراً سوّمین نکته این بود) در عین حال بنی صدر آمد کاندید شد مردم هم از او استقبال کردند و به او روی آوردند. "امام" حتی اگر به صورت غیرمستقیم به گوش مردم می رساند که نسبت به بنی صدر ذهنیت منفی دارد محال بود مردم به بنی صدر رأی بدهند ولی "امام" اجازه داد مردم بیایند نظر خودشان را بگویند، خودشان انتخاب کنند، روی پای خودشان بایستند، متکی به شخص دیگری نباشند در عین حال هم اگر اشتباه کردند بالاخره تجربه می آموزند "امام" نظر مردم را تنفیذ کرد؛



در روز تنفیذ رأی، "امام" جمله‌ای گفت که اهل نظر دریافتند که "امام" نسبت به بنی‌صدر ذهنیت دارد. فرمودند: «آقای بنی‌صدر بداند که حب الدنیا راس کل خطیئه» "امام" تا این حد نسبت به نظر مردم احترام گذاشت؛ درست است که با ریاست جمهوری بنی‌صدر ضرر زیادی دیدیم فاجعه بزرگی برای کشور به وجود آمد اما در عین حال "امام" احساس می‌کرد اگر مردم متکی به فرد باشند، حکومت فردی در جامعه حاکم بشود با رفتن فرد همه چیز می‌رود. مردم باید روی پای خودشان بایستند. و با اندیشه و تجربه خویش کشور را پیش ببرند، از این رو هیچ‌گاه نظر خود را بر مردم و مسئولین تحمیل نمی‌کرد. بلکه در برابر نظر اکثریت کوتاه می‌آمد وقتی می‌خواستند آقای شیخ "حسینعلی منتظری" را به عنوان قائم‌مقام تعیین کنند "امام" فرمودند: «این کار را نکنید!» شاید علتش را فرمودند فقط گفتند: «این کار را نکنید! صلاح نیست.» مجلس خبرگان برخلاف نظر "امام"، آقای "منتظری" را به عنوان قائم‌مقام تعیین کرد.



www.ourpresident.ir

می بینیم "امام" بعد از آن نه کوچک ترین اعتراضی کردند و نه انتقادی کردند، به نظر خبرگان احترام گذاشتند و تاروژی که آقای "منتظری" به طور کلی در مقابل نظام، "امام" و انقلاب نایستاده بود او را تحمل کردند. در موارد بسیاری "امام" نظر دیگری داشتند ولی به نظر مردم و به نظر مسئولان احترام می گذاشتند. از دیگر ویژگی های حضرت "امام" این بود که به اصل ولایت فقیه اهتمام ویژه ای داشتند. خیلی ها از من سؤال می کنند: «چرا "امام" تا سال ۱۳۴۲ نهضتشان را آغاز نکردند و به مبارزه برخاستند؟» علت العلیلش این بود که که "امام" پیرو ولایت فقیه بود؛ تا وقتی که آیت الله العظمی "بروجردی" (اعلی الله مقامه) زعامت جهان تشیع را بر عهده داشتند "امام" به خودشان اجازه ندادند که برخلاف نظر و رأی ایشان حرکتی بکنند و سخنی بگویند و کاری صورت بدهند البته به محضر ایشان می رفتند، اعتراض می کردند، پیشنهاد می دادند، انتقاد می کردند اما وقتی از محضر ایشان بیرون می آمدند کوچک ترین سخنی برخلاف رأی و نظر ایشان نمی گفتند چون پیرو اصل ولایت فقیه بودند؛ این کسی است که منتظر ظهور حضرت است. که با همه قدرت خود، محیط و زمینه را برای ظهور حضرت آماده کرد.

اما ما در جریان این انتخابات {ریاست جمهوری ۱۳۸۸} کسانی را دیدیم که اگر از دستشان برمی آمد، اگر قدرت داشتند حاضر بودند ایران به یک ویرانه جغد نشین بدل شود

ولی خودشان به قدرت برسند، حاضر بودند این کشور را به خاک و خون بکشند تا به قدرت برسند. دیدیم چگونه رأی و نظر مقام معظم رهبری را نادیده گرفتند، دیدیم که به اسم قانون چگونه قانون را زیر پا گذاشتند، دیدیم چگونه به نام مبارزه با دروغ‌گویی به این ملت دروغ گفتند. طبیعی است که اینها نمی‌توانند انسان‌هایی باشند که در جهت ظهور حضرت { "امام عصر" (عج) } قدمی بردارند و کمکی بکنند. خودشان اسیر نفس هستند چگونه می‌توانند به این کشور خدمت بکنند؟ به اسم اینکه می‌خواهند با قانون‌شکنی، با قانون‌گریزی مبارزه کنند کاندید شدند اما خودشان قانون‌شکنی کردند. هنوز رأی‌گیری تمام نشده بود، هنوز مردم پای صندوق‌های رأی بودند که اینها آمدند اعلام کردند: «خبرنگارها! بیاید! من رئیس جمهور شدم.» این دهن‌کجی به مردم بود، این پشت کردن به قانون بود. این زیر پا گذاشتن قانون بود. در کشوری که مردم پای صندوق‌های رأی آمدند و ۴۰ میلیون رأی دادند، با اینکه نمایندگان آنها پای اکثر صندوق‌ها حضور داشتند نتوانستند کوچک‌ترین سندی ارائه بدهند که در این انتخابات تقلب شده است ولی آمدند با حیثیت این نظام، با حیثیت انقلاب، با حیثیت "امام"، با حیثیت اسلام بازی کردند و در بوق و کرنا دمیدند که در این انتخابات تقلب شده است! و آب به آسیاب دشمن ریختند. وزارت کشور به اینها اجازه تظاهرات نداد برخلاف قانون مردم را به خیابان‌ها کشاندند و به تظاهرات دست زدند؛ این کار کسانی بود که به اصطلاح ادعای قانونمداری داشتند!

از آن طرف {دیگر} کسانی که به قدرت رسیدند دچار غرور شدند، ای کاش اینها از تاریخ عبرت می‌گرفتند! ای کاش اینها می‌آمدند می‌دیدند که آن کسانی که به خاطر قوم و خویش پرستی، خودپرستی و غرور راهشان را از "امام" و انقلاب جدا کردند به چه سرنوشتی دچار شدند و {از باب نمونه} سرنوشت شیخ "حسینعلی منتظری" را مطالعه می‌کردند؛

{و یا نمونه‌ی مشابه دیگر:} سرنوشت کسی را که روزی **مرد شماره دو** خوانده می‌شد مورد مطالعه قرار می‌دادند و می‌دیدند که این شخص وقتی که راهش را از مردم جدا کرد و خودخواهی و غرور او را به آن جایی کشاند که خواب امپراتوری می‌دید و فکر می‌کرد باید



رهبر معظم انقلاب در دست او باشد، آلت دست او باشد نظر او را اجرا کند. وقتی دید که مقام معظم رهبری در مقابل نفسانیات تسلیم نمی‌شود و نمی‌خواهد تسلیم شود دیدید که راه خودش را جدا کرد شیوه دیگری در پیش گرفت، ساز دیگری زد اما چوبش را خورد.



دیدید همان کسی که در کشور **مرد شماره دو** خوانده می‌شد در انتخابات مجلس ... ششم نفر سی و دوّم، سی و سوّم قرار گرفت، دیدید که در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم با سر و مغز زمین خورد.

ای کاش اینهایی {هم} که امروز دارند دچار غرور می‌شوند و به خودپرستی و قوم و خویش پرستی روی می‌آورند و به نظر رهبری توجه نمی‌کنند بدانند که سرنوشت شومی در انتظار آنها است! این ملت بیدار است. این ملت آگاه است؛ میدان را برای همه کسانی که ادعا دارند باز می‌کند و می‌گوید: **بفرمایید!** ولی وقتی آمدند ماهیت خودشان را بروز دادند آن وقت است که می‌بینیم مردم به آنها پشت می‌کنند و دست رد به سینه آنها می‌زنند. خیلی‌ها فکر می‌کنند دوّم خرداد جریان دیگری بود؛ نه! دوّم خرداد با سوّم خرداد و ۱۵ خرداد و ۲۲ خرداد هیچ فرقی نمی‌کرد آنهایی که در جریان دوّم خرداد رأی آوردند با شعار «فرزند فاضل "امام"» با شعار «درود بر سه سید فاطمی؛ خمینی، خامنه‌ای، خاتمی» با این گونه شعارها جلو آمدند مردم فکر کردند اینها کسانی هستند که پیرو خط "امام" هستند، دارند راه

"امام" را دنبال می کنند، بنابراین به آنها رأی دادند اما وقتی که معلوم شد راه اینها راه دیگری است، شعار اینها شعار "امام" نیست، شعار انقلاب نیست و اینها آرمانهای انقلاب را زیر پا می گذارند؛ سخن از «تشنج زدایی» می کنند! می گویند، «مرگ بر امریکا نگویید» مردم به اینها پشت کردند و به دنبال آن دیدیم که آنها نه در انتخابات شهرداری رأی آوردند نه در انتخابات مجلس رأی آوردند نه در جریان ریاست جمهوری نظام اسلامی رأی آوردند .

همین ۱۳ میلیون رأیی که این دفعه یکی از کاندیداها آورد برای این بود که مردم فکر می کردند این شخصی که ۸ سال نخست وزیر دوران "امام" بوده لابد به خط "امام" و خط رهبری وفادار است اگر یک روز دیگری او به صحنه بیاید مسلما یکصدم آن رأی را هم نخواهد داشت و آنهایی {هم} که امروز دچار غرور شده اند و حرکاتی از آنها سر می زند که نشان می دهد غرور آنها را به گونه ای فراگرفته که فکر می کنند می توانند نظر رهبری را نادیده بگیرند باید بدانند که به سرنوشت شوم کسانی مبتلا می شود که قبل از آنها بودند.

... اما نکته ای که در پایان باید عرض کنم این است که عزیزان من! استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ از آن روزی که انقلاب به پیروزی رسید تا به امروز توطئه های مختلفی را در جهت در هم شکستن انقلاب درپیش گرفت؛ تحریم اقتصادی، جنگ تحمیلی، ترورهای داخلی، جوسازی ها، باندهازی ها، جناح بندی ها این مسائل را به صورت مبسوط و مفصل دنبال کرد اما نتیجه ای نگرفت آمدند ارزیابی کردند که بینند مشکل اساسی چیست؛ به این نتیجه رسیدند که بزرگ ترین سدی که در مقابل توطئه اینها ایستاده مقام معظم رهبری است امروز تمام قدرتش را به کار گرفتند، بودجه اختصاص دادند، نیروهای ضد انقلاب را در داخل و خارج بسیج کردند و هدفشان در هم شکستن اصل ولایت فقیه و مسئله رهبری است .



من فقط به عنوان اشاره چند نمونه از سخنان و برنامه‌هایشان را برای در هم شکستن اصل ولایت فقیه و دور داشتن مردم از رهبری و تضعیف رهبری خدمتتان عرض کنم: «ادوارد شرلی» مسئول سابق شبکه جاسوسی سیا، در میزگردی اعلام کرد: «اگر نظام ولایت فقیه در ایران از هم پاشد آنگاه می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران تغییر ماهیت داده است» رادیو رژیم صهیونیستی اعلام کرد: «یک اصل در قانون اساسی ایران هست که در این سال‌ها بسیار دردساز بوده و آن اصل ولایت فقیه است» «هنری پرشت» از مسئولان سابق سازمان سیا در امور ایران، که در وزارت امور خارجه امریکا کار می‌کند، در این خصوص گفت: «اگر تجدید نظرطلبان در ایران بتوانند از حریم ولایت و رهبری عبور کنند و از آن طریق ولایت فقیه را در کشتی تردید سوار کنند در آن روز بار سنگینی از دوش امریکا برداشته خواهد شد»



اینها تمام قدرتشان را به کار گرفته‌اند که مسئله رهبری را زیر سؤال ببرند؛ هدفشان مقام معظم رهبری است. امروز تکیه گاه مقام معظم رهبری در این دنیای وانفسا بعد از خدا فقط به شما ملت است می‌بینیم که دست‌های مرموز، عناصر خودخواه، انحصارطلب و قدرت‌طلب با

تمام قوا سعی می کنند که به این ندای شیطان بزرگ لبیک بگویند و مقام معظم رهبری را تضعیف کنند. امروز بزرگ ترین وظیفه ملت این است که در مقابل این توطئه ها بایستند و با همه قدرت پشتیبان ولی فقیه باشند تا این استقلالی که امروز ایران دارد، این آزادی ای که ایران دارد، این قدرتی که ایران دارد حفظ شود و این انقلاب انشاء الله به انقلاب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیوند بخورد. "امام" عزیز ما انقلاب اسلامی ایران را به وجود آوردند تا پایگاه و کانونی برای ظهور آن حضرت باشد و وظیفه ماست که انشاء الله این انقلاب، این کانون و این پایگاه را به بهترین نحو حفظ کنیم و انشاء الله انقلاب را به انقلاب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متصل کنیم. من بار دیگر از شما عزیزان؛ خواهران و برادران که در این هوای گرم تحمل کردید و به عرایض من گوش دادید تشکر می کنم و از سروران روحانی به سهم خودم عذر می خواهم و آماده پاسخگویی به سؤالات هستم...

مجری برنامه: ... اکثریت سؤالات در رابطه با سخنرانی آقای "رفسنجانی" هستند سؤال فرموده اند: دیدگاه شما نسبت به آقای "هاشمی رفسنجانی" به چه صورتی است؟

آقای "روحانی": این آیه شریفه همیشه جلوی چشم من قرار دارد: «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون» آیا مردم فکر می کنند همین که گفتند ما ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ همه انسان ها در معرض آزمایش خدا هستند من در نجف که در خدمت "امام" بودم می دیدم "امام" در پایان غالب نامه هایی که برای اشخاص و افراد مختلف می نوشتند توجه داشتند که این جمله را بنویسند: «از جناب عالی برای حسن عاقبت خودم التماس دعای خیر دارم» عاقبت به خیری مسئله بسیار مهمی است همه ما در معرض خطر هستیم به تعبیر حضرت علی (علیه السلام): «والله لتغربن غربله» {سوگند به خدا غربال (الک) خواهید شد عجیب غربال شدنی!} همه ما را در این دیگ جوشان طبیعت انداخته اند و دارند زیر و رو می کنند تا جهنمی ها به درستی شناخته شوند؛

آقای "هاشمی رفسنجانی" سابقه ممتدی در مبارزه داشتند از آن روزی که "امام" نهضت را آغاز کردند ایشان سر در راه "امام" گذاشتند مبارزه کردند، زندان رفتند، شکنجه دیدند، زجر کشیدند اما چیزی که باعث لغزش ایشان شد غروری است که ایشان را گرفت؛ شما اگر کتاب خاطرات ایشان را مطالعه کنید می بینید که ایشان مطالب را به گونه ای ذکر می کند که انگار ایشان به نحوی "امام" را هدایت می کرده!! راهنمایی می کرده!! رهنمود می داده!! و "امام" در خیلی موارد مجری نظرات ایشان بوده است!! و در مواردی که "امام" به نظریات ایشان توجه نمی کرده اشتباه پیش می آمده است! من اگر بخواهم وارد نکات نادرستی که در خاطرات ایشان مطرح شده بشوم بحث خیلی طولانی می شود اما برای شناخت ایشان خوب است که افراد خاطرات ایشان را مطالعه کنند در جای جای خاطرات، ایشان مطالب را به گونه ای ذکر می کند که انگار ایشان بوده که داشته نهضت اسلامی و این انقلاب را پیش می برده و راهنمایی می کرده است! در صورتی که وقتی ما نگاه می کنیم می بینیم بزرگ ترین اشتباهی که ایشان کرد، که جبران ناپذیر بود، در جریان سازمان منافقین بود؛ ایشان با همه قدرت به حمایت از سازمان منافقین برخاست، از آنها حمایت کرد و آنها را تقویت کرد، بهترین جوانان مسلمان را تشویق کرد که به سازمان پیوندند و در مقابل نظر "امام" ایستاد.





من یادم است که در سال ۱۳۵۴ آقای "هاشمی رفسنجانی" را در لبنان دیدم هم ایشان با لباس شخصی بود هم من با لباس عربی؛ با چفیه و دشداشه و عینک دودی بودم؛ لبنان محیطی جاسوسی بود جاسوس‌های شاه در آنجا قوی بودند اگر با لباس روحانی می‌رفتم در خطر بودم هر وقت به لبنان می‌رفتم تا کتابی چاپ کنم یا در آنجا کاری داشتم با لباس مبدل می‌رفتم. ایشان من را شناخت، من ایشان را شناختم و بعد از ۱۰ سال که همدیگر را ندیده بودیم با هم خوش و بش و حال و احوال کردیم بعد ایشان گفتند: «من [به] نجف رفته بودم خدمت "امام" رسیدم به "امام" عرض کردم: من پارسال هم به قصد آمدن به نجف از ایران بیرون آمدم ولی نتوانستم ویزای عراقی بگیرم و امسال موفق شدم ویزای عراقی گرفتم و برای ملاقات شما آمدم پارسال به یک قصد آمدم امسال به قصد دیگری آمدم، پارسال ... یعنی در سال ۱۳۵۳ آمدم که از شما در حمایت از سازمان مجاهدین خلق اعلامیه بگیرم و امسال آمدم بگویم ما اشتباه کرده بودیم شما درست می‌فرمودید»

حالا سال ۵۳ سالی بود که سازمان منافقین تغییر ایدئولوژی داده، ماهیتش را برملا گردیده، بسیاری از آنان، کمونیست شده‌اند، بچه‌مسلمان‌ها را کشته‌اند، آن جنایات را کرده‌اند؛ خب این زندگی سیاسی ایشان بوده است. با این اشتباهات آشکار و فاحش خود را در حد "امام" می‌نمایانند و داعیه رهبری دارد، لیکن می‌بینیم "امام" در نجف غریب بود، تنها بود، راه ارتباط با ایران قطع بود، شاه و صدام بر سر اروندرود با هم اختلاف داشتند، به کلی مرزها را بسته بودند سال‌ها حتی یک ایرانی نتوانست به عراق بیاید در چنین شرایطی وقتی که نمایندگان سازمان منافقین آمدند با "امام" ملاقات کردند علیرغم اینکه از آقای هاشمی رفسنجانی، آقای منتظری، آقای طالقانی [و] از علمای دیگر نامه‌هایی در جهت تأیید خود آورده بودند "امام" گفت: «من به این نامه‌ها کار ندارم خودم باید شما را بشناسم» چند جلسه که با اینها حرف زد فهمید اینها منحرف هستند و اینها را تأیید نکرد ولی می‌بینیم که آقای "هاشمی" با تأیید اینها بزرگ‌ترین ظلم را به نسل جوان کرد که بهترین جوان‌های ما با تشویق او به سازمان {محرابین خلق} پیوستند و نفله شدند؛ خب ایشان با این وضع می‌آید در



خاطراتش به گونه‌ای خاطره‌بافی می‌کند که انگار او بوده که "امام" را هدایت و راهنمایی می‌کرده است! این روحیه خودخواهی کار دستش داد.



بعد از "امام" ایشان فکر می‌کرد که یک امپراطوری اسلامی در ایران به رهبری او تشکیل می‌شود، به ظاهر مقام معظم رهبری، رهبر است ولی مقام معظم رهبری هم حتما باید نظریات او را اعمال کند و دنباله‌رو نظریات او باشد الان ببینید وقتی صحبت می‌کند چه می‌گوید؛ می‌گوید: «۵۰ سال است من با مقام معظم رهبری رفیقم» یعنی چی؟ امروز او رهبر است شما باید بگویید **من پیروم. بر من واجب است که مطیع ایشان باشم امر ایشان را اطاعت بکنم.** «ما ۵۰ سال است با هم رفیق هستیم» یعنی چی؟ خود این جمله نشان می‌دهد که طرف به اصل ولایت فقیه پایبند نیست غرور او را به حدی گرفته که دارد به گونه‌ای دیگر حرکت می‌کند.

... این مصیبت‌هایی که در جریان انتخابات بر سر این کشور آمد از آن نامه سرگشاده‌ای بود که ایشان نوشت؛ جرقه را از آنجا زد، آتش نفاق و اختلاف را از آنجا روشن کرد و نسل جوان و مردم را به جان هم انداخت بعد حالا می‌آید دلسوزی می‌کند؟ می‌آید می‌گوید جنگ قدرت نیست؟ می‌آید می‌گوید چرا باید اختلاف باشد؟ دعوت به وحدت می‌کند؟ اگر می‌خواهد دعوت به وحدت بکند اول باید از آن نامه توبه کند [باید] بگوید «آن نامه خیانت بود من از آن نامه پشیمان هستم بعد هم بگوید پیرو رهبر هستم اطاعت از رهبری بر من و همه ملت واجب است»؛ «۵۰ سال [است] با هم رفیقیم» یعنی چی؟ این نشان می‌دهد

طرف دارد چه راهی می‌رود و چه کار می‌کند. تمام این مشکلات از همان قدرت‌طلبی و خودخواهی منشأ می‌گیرد [از] قوم و خویش پرستی منشأ می‌گیرد. این آقاها او را به روز سیاه نشانند و نفهمید.



ای کاش او از سرنوشت آقای "منتظری" عبرت می‌گرفت! دید آقای "منتظری" خودش را قربانی "مهدی هاشمی" {معدوم} کرد؛ "امام"، انقلاب، ایمان [و] خدا را به خاطر "مهدی هاشمی" قربانی کرد. متأسفانه ایشان هم همین راه را رفت انگار ایشان هم دارد قربانی "مهدی هاشمی" خودش {که فراری است} می‌شود. در هر صورت مشکل ایشان گسترده‌تر از این است که من بتوانم در چند دقیقه‌ای که در خدمت شما هستم واقعیت‌ها را بیان کنم، بگذریم.



{سوال مجری:} خیلی ممنون... با توجه به مطالبی که فرمودید و با اینکه معلوم بود آقای "رفسنجانی" در نماز جمعه چه می‌خواهند بگویند چرا باز هم اجازه داده شد که ایشان خطبه‌های نماز جمعه را بخوانند و چرا مقام معظم رهبری با این شناختی که از "هاشمی رفسنجانی" دارند ایشان را از ریاست مجمع تشخیص مصلحت عزل نمی‌کنند؟



آقای "روحانی": مقام معظم رهبری چون واقعا راه "امام"، انبیای خدا و بزرگان اسلام را دنبال می‌کنند و رحمت‌للعالمین هستند در حقیقت تا آنجایی که امکان دارد نمی‌خواهند کسانی را که خدمتگزار اسلام بودند، در مبارزه بودند، در سنگر انقلاب بودند از دست بدهند؛ همان روشی که خود "امام" در مقابل آقای "منتظری" داشتند؛ شما نمی‌دانید "امام" چه خون جگری خوردند، چه سال‌هایی تلاش کردند... شما اگر رنجنامه حجت‌الاسلام والمسلمین "آسید احمد خمینی" (رحمت‌الله علیه) را مطالعه کنید می‌بینید که "امام" چه کشیدند؛ تا آنجایی که توانستند سعی کردند آقای "منتظری" را هدایت کنند، اصلاح کنند، نگذارند از دست برود من یادم هست که وقتی آقای "شریعتمداری" در مقابل انقلاب به کارشکنی‌ها و آنگونه مسائل دست زده بود یادم است که "امام" خیلی تلاش کردند که نگذارند آقای "شریعتمداری" سقوط کند، بی‌آبرو شود، اعتبارش را از دست بدهد، در [میان] مردم پرستیش از بین برود؛ در مورد آقای "منتظری" هم همین وضع بود. ولی "امام" به آن نتیجه رسیدند که راهی جز اینکه او را کنار بزنند نیست. آن روزی که "امام" [فرمان]

عزل آقای منتظری را نوشتند سه بار گریه کردند؛ آن "امام" عظیم الشان قدرتمندی که وقتی که خبر شهادت پسرش، "حاج آقا مصطفی"، به او رسید خم به ابرو نیاورد، در مقابل آن مصیبت بزرگ مقاومت کرد، آه نگفت، اشک در چشمش نیامد ما دیدیم که در جریان آقای "منتظری" سه بار گریه کردند؛ برای "امام" شوخی نبود که شخصیتی مثل آقای "منتظری" با آن سوابق، با آن زحمات، با آن رنج‌هایی که کشیده به آن روز مبتلا بشود. الان مقام معظم رهبری هم همین مشکل را دارند خدا می‌داند که با چه خون جگری دارند با این مسائل مواجه می‌شوند. تمام تلاششان این است که نگذارند این شخصیت‌ها با آن سوابق مبارزاتی سقوط کنند؛ این وظیفه اسلامی و رسالت الهی ایشان است پیامبران الهی برای این مبعوث شدند که انسان‌ها را از لجنزار نجات بدهند. مقام معظم رهبری نمی‌خواهند کاری بکنند که این شخص، با آن سوابق، به لجنزاری فرو غلطد که دیگر راه نجاتی برای او نباشد تمام تلاششان این است که حتی الامکان ایشان را حفظ کنند و از این گمراهی و منجلاب نجات بدهند؛ امیدواریم که چنین باشد.



{سوال:} فرموده‌اند ... از سخنان سرکار عالی برداشت شده است که منظور از کسانی که دچار غرور شده‌اند که در کلام شما آمد آقای "احمدی نژاد" هم هست. آیا به نظر شما آقای "احمدی نژاد" نیز مصداق این نکته هست؟

آقای "روحانی": همچنان که عرض کردم متأسفانه از آقای "احمدی نژاد" انتظار نبود که به این مردم خون جگر بدهد [و] دلشان را بشکند [مردمی] که با امیدی به او رأی دادند و



تلاش کردند که او را به عنوان کسی که وفادار به اصل ولایت فقیه است، وفادار به آرمان‌های "امام" است در سر قدرت نگهدارند؛ آقای "احمدی‌نژاد" دید که جناب آقای "مشایی" با آن موضع‌گیری‌های مخالف اسلام و انقلاب در [میان] مردم منفور شد، مردم نسبت به او نظر منفی داشتند، به شدت نسبت به او متنفر بودند، گماشتن او به عنوان معاون اوّل رئیس جمهور نوعی دهن کجی به مردم بود. از او انتظار نمی‌رفت که به جای اینکه به مردم بگوید «دست شما درد نکند» این جوری به مردم جفا کند و این شخصی را که مردم از او نفرت دارند به عنوان معاون اوّل تعیین کند.

بعد در ۲۷ تیرماه گذشته مقام معظم رهبری یادداشتی [به او] دادند که: «انتصاب او به این مقام نه به صلاح شما و نه به صلاح دولت است و باعث اختلاف است» این قدر به این نامه اعتنا نکرد تا چند شب قبل این نامه از تلویزیون پخش شد. وقتی از تلویزیون پخش شد تازه آمد به جای اینکه از این تأخیر عذرخواهی کند به صورت بسیار زننده‌ای با دو کلمه خطاب به مقام معظم رهبری که «بله، نظر شما اجرا شد» به اصطلاح پاسخ داد!، اینها واقعا نشان‌دهنده خطر است.

یعنی او فکر می‌کند مردم این ۲۴ میلیون رأی را به او دادند؛ مردم وقتی دیدند او پیرو ولی فقیه است، وفادار به آرمان‌های "امام" است، اهداف "امام" را دنبال می‌کند [و] در مقابل استکبار جهانی ایستاده است به او رأی دادند. اگر این روش ناپسند و قوم و خویش‌پروری [او] ادامه پیدا کند این ۴ سال می‌گذرد اما به قول معروف می‌گویند: «زمستان می‌رود و روسیاهی به زغال می‌ماند»

آیا آقای "احمدی‌نژاد" بعد از این مرحله دیگر می‌تواند در مجلس [یا] در مقام (دیگری) کاندید شود؟ یا اینکه به سرنوشت کسانی دچار می‌شود که قبل از او دچار شدند؟ خوب است که ایشان از سرنوشت آقای "هاشمی‌رفسنجانی" عبرت بگیرد، تادیر نشده خودش را اصلاح کند و برگردد؛ این مردم بیدار هستند، در خط "امام" هستند، در خط انقلاب هستند [و] به انقلابشان، به ایمانشان، به رهبرشان وفادار هستند. همچنان که عرض کردم [مردم] همه

را در میدان آزمایش می آورند اگر دیدند اینها واقعا از امتحان سربلند بیرون آمدند مردم در خدمت آنها هستند و نسبت به آنها وفادار می مانند اگر دیدند راه دیگری در پیش گرفتند طبیعتا مردم هم راه دیگری در پیش می گیرند...



{سوال:} و آخرین سؤال هم فرمودند که اگر جنابعالی جهت عضویت در کابینه دولت دهم دعوت شوید آیا قادر به همکاری با آقای احمدی نژاد هستید؟  
آقای "روحانی": من آماده همکاری با هیچ کس نیستم من در نجف عهد و پیمانی با "امام" بستم که تاریخ انقلاب را بنویسم و به همین دلیل هم از آن روزی که انقلاب پیروز شد تا لحظه ای که در خدمتتان هستم به این عهد و پیمان وفادار مانده ام و جز نگارش تاریخ و تحقیق در زمینه مسائل تاریخی هیچ مسئولیتی نپذیرفته ام و امیدوارم که در آینده هم از این امتحان سربلند بیرون بیایم ولی اگر یک چنین مسئولیت و رسالتی نداشتم و می خواستم کار اجرایی بپذیرم مسلما اگر الان در کابینه آقای "احمدی نژاد" بودم هم استعفا داده بودم و مسلما اگر نبودم هم [چنین مسئولیتی] را از این به بعد نمی پذیرفتم.

{ به نقل از سایت آفتاب دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۸: }

در پی اظهارات اخیر حجت الاسلام "سید حمید روحانی" درباره برخی مسائل تاریخ انقلاب و شخص آیت الله "هاشمی رفسنجانی" و انتشار آن در یکی از روزنامه ها، دفتر رئیس مجلس خبرگان جوابیه ای را منتشر کرد .... متن این جوابیه ... به شرح ذیل است :





حجت الاسلام جناب آقای "سیدحمید روحانی"

سلام علیکم

سخنرانی با محوریت انتظار و پاسخ‌های دور از انتظار شما به پرسش‌های مثلاً خودجوش، آن هم در زادگاه معمار کبیر انقلاب اسلامی و ذوق‌زدگی بعضی از خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های ریز و درشت برای زدودن افکار مترقی و متعالی "امام" (ره) و هتاکان حرمت بیت و بازماندگان آن پیر فرزانه، در جهت انعکاس کامل آن، این نگرانی را در میان قاطبه دلسوزان انقلاب اسلامی و "امام خمینی" (ره) موجب شده است که هنوز ۳۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، نگذشته، منافع زودگذر باندی وقایع‌نگار بعضی از مسائل دوران نهضت اسلامی را - شاید علی‌رغم میل باطنی - مجبور به تلاش در تحریف بعضی وقایع نماید. از افرادی چون شما بیش از این انتظار است که به خاطر دستمالی، قیصریه را به آتش نکشند. هتک حرمت و در آمیختن جملات سخیف با نقد تاریخی، هرچند طی سال‌های گذشته توسط بعضی از مورخان معاند، مرسوم شده، اما گام نهادن اشخاصی که مختصری محضر "امام" را درک نموده و با سلوک متقیانه آن عبد صالح کمی آشنا هستند، در این مسیر، باعث تعمیق تردید در صداقت تاریخی می‌شود که برای آیندگان از حوادث پیش و پس از انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده و یا می‌آید .

این تاسف موقعی عمیق تر می شود که بدون عبرت گرفتن از حوادث دو قرن اخیر ایران، به ویژه حوادث پس از مشروطه، به عنوان یک فرد روحانی، خواسته یا نخواستہ توطئه شوم «روحانیت ستیزی» و القای فساد روحانیون انقلابی را در یک سخنرانی کاملاً احساسی تسهیل می نماید .

به نظرم اطلاع دارید که پروژه "هاشمی" ستیزی با هدف نردبان سازی برای ستیز همه جانبه با حضور روحانیت در امور اجرایی و تقنینی چنان رندانه کلید خورده است که شخصیت های روحانی چون شما را در این مسیر با خویش همراه می نماید تا با بلندگو قرار دادن برای بیان ما فی الضمیر، بنای قدرت خویش را رفیع و مستحکم سازند . توطئه گران که سابقاً ترور شخصیتی و فیزیکی شخصیت هایی چون دکتر "بهشتی"، دکتر "باهنر"، استاد "مطهری"، دکتر "مفتح" و حتی ترور فیزیکی ناتمام "آیت الله خامنه ای" و آیت الله "هاشمی رفسنجانی" را آزمودند، خوب می دانند که اگر تیر تهمت را بر کمان افرادی از سنخ آنان زه کنند، راه طولانی رسیدن به هدفشان را میانبر رفته اند . نگاهی از سر تامل به تیتراژ شدن سخنان انتقادی و غیرانتقادی بعضی از شخصیت های روحانی مجلس و دیگر نهادها و ارگان ها علیه آیت الله "هاشمی رفسنجانی" در بعضی از خبرگزاری ها و روزنامه ها، حکایت از عقبه بسیار خطرناک گردانندگان پروژه "روحانیت ستیزی" دارد که در همین گذشته نه چندان دور رگه هایی از این پروژه را در اظهارات "پالیزدار" دیدید . و اما داستان حمایت آیت الله "هاشمی رفسنجانی" از منافقین (مجاهدین خلق) در دوران مبارزه

اولاً چیزی نیست که شما کشف کرده باشید. این مطلب خیلی مفصل تر در خاطرات دوران مبارزه شخص ایشان آمده و در مصاحبه ها و سخنرانی هایشان بارها تکرار شده است.



{آیت الله "لاهوری" و فرزندانش}

ثانیاً حمایت از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۲-۱۳۴۸، منحصر به چند نفری که اسم برده اید، نیست. آن زمان بسیاری از پیشگامان مبارزه (جز معدودی) از آنها حمایت می‌کردند (حتی خود شما).

ثالثاً با همه شاخ و برگ‌های غیرواقعی که به آن داده‌اید، نشان از صداقت ایشان با "امام" و شجاعت ایشان در پس گرفتن آن حمایت هاست. صداقت و شجاعتی که بعدها در دوران طولانی مبارزه و پس از پیروزی، ایشان را به عنوان امین‌ترین یار "امام" برای انتصاب مسوولیت‌های خطیر در کمیته حل مشکل سوخت، شورای انقلاب، سرپرستی وزارت کشور، ریاست مجلس و بالاتر از همه فرماندهی جنگ تحمیلی، در تاریخ جاودان کرده است. الحمدلله این رشته دو سویه ارادت به شخصیت حقوقی و حقیقی ولایت‌فقیه، پس از ارتحال "امام"، با اظهارات و انتصابات فراوان مقام معظم رهبری بر دوام بود و هست و در این میان اظهارات دشمن کام بعضی از دوستان، آن هم با عناوینی چون «مورخ انقلاب»؟!، بر گوش‌ها سنگین می‌نشیند.

اگر این سخنان بر زبان تکنوکرات‌ها و لیبرال‌های مغرض و معاند جاری و در نشریات اپوزیسیون انقلاب منتشر می‌شد، هضم آن برای دوستان و دوستداران انقلاب آسان بود، چون پیداست که آنان به عنوان آلترناتیوهای خیالی، حضور روحانیت را در مصادر امور برنمی‌تابند و تاریخ موارد بسیاری از تهمت‌ها علیه "هاشمی رفسنجانی" را از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب تا این اواخر در اسناد و منابع خویش دارد، اما بالا زدن

آستین همت توسط بعضی از روحانیون برای برآورده کردن آرزوی محال دوری «مردم از روحانیت» از تناقض‌های عجیب و غریب روزگار است.

از همه این موارد که بگذریم، نوع و مقطع ورود شما به این پروژه و استفاده از کلمات و جملاتی که به هیچ وجه با ادبیات حوزه سازگاری ندارد، پرسش‌برانگیز است؟! سابقه ذهنی جامعه از آقای "زیارتی" (حجت‌الاسلام "سید حمید روحانی")، فردی است که حتی حاضر است مرحوم "شریعتی" را در جهت تقویت حوزه‌ها یکبار دیگر به مسلخ تاریخ ببرد، اما ناگهان در چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شخصیت‌ها انقلاب و زبرالحدیدهای نهضت "امام خمینی" (ره) را به مذبوحی می‌برد که "سلاخان دین ستیز" آن را برای استحاله انقلاب در بعضی از رسانه‌های مرموز بنا کرده‌اند.

باور این جمله به نقل از شما در رسانه‌ها سخت است که «کسی روزی مرد شماره ۲ خوانده می‌شد، وقتی دید که مقام معظم رهبری در مقابل نفسانیات تسلیم نمی‌شود، در انتخابات ریاست جمهوری نهم با سر و مغز زمین خورده»؟!!

شما که مدّعی در اختیار داشتن اسناد فراوان تاریخی هستید، آیا می‌توانید حتی یک سند برای این تهمت خویش ارائه نمایید که «بزرگترین اشتباه جبران‌ناپذیر "هاشمی" تشویق بهتر جوانان مسلمان برای پیوستن به سازمان مجاهدین (منافقین) بوده»؟! واقعاً با چه قیاسی این جمله را می‌گویید که «اینکه "هاشمی" می‌گوید ۵۰ سال با "آیت‌الله خامنه‌ای" رفیقم، از قدرت‌طلبی و خودخواهی منشا می‌گیرد»؟!!

آیا می‌توان سخنرانی ۲۹ خرداد مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه درباره "هاشمی رفسنجانی" را آن‌گونه که شما می‌گویید، برخاسته از خون دل دانست که صراحتاً می‌گوید «اختلاف من و آقای "هاشمی" یک توهم است»؟! آیا این توهم شامل شما هم می‌شود؟

{ با توجه به ادعای عجیب مطروحه و نسبت دادن جمله ی فوق به مقام معظم رهبری توسط دفتر آقای "هاشمی رفسنجانی"؛ بهتر است ذیلاً عین فرمایش "امام خامنه ای" در نماز جمعه را جهت قضاوت مخاطبان فهیم و هوشیار مرور نمائیم: }

{ به نقل از متن خطبه های نماز جمعه ی ۱۳۸۸/۳/۲۹ - سایت پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت "آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای" (مدظله العالی) - مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی: }

"... من البته در موارد متعددی با آقای "هاشمی" اختلاف نظر داریم، که طبیعی هم هست؛ ولی مردم نباید دچار توهم بشوند، چیز دیگری فکر کنند. البته بین ایشان و بین آقای رئیس جمهور از همان انتخاب سال ۸۴ تا امروز اختلاف نظر بود، الان هم هست؛ هم در زمینه ی مسائل خارجی اختلاف نظر دارند، هم در زمینه ی نحوه ی اجرای عدالت اجتماعی اختلاف نظر دارند، هم در برخی مسائل فرهنگی اختلاف نظر دارند؛ و نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیکتر است..."

{ به نقل از سایت آفتاب (ادامه ی جوابیه ی دفتر "هاشمی رفسنجانی" ) دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۸۸: }

اگرچه «فرو غلطیدن در لجن زار» از عبارات شما در این سخنرانی است، اما آیا اندکی تامل می نماید که خدای نخواستہ با سوار شدن بر توسن افراط و تفریط، القاعده وار در تنگناهای لجن زار تندروی ها فرو غلطیده اید؟

جناب آقای "روحانی" !

متأسفانه در این سخنرانی، شما خواسته یا ان شاء الله ناخواسته توهینی دو سویه را نثار "آیت الله خامنه ای" و آیت الله "هاشمی رفسنجانی" کرده اید. مطمئناً معتقدین حقیقی به اصل ولایت فقیه سخنان سخیف چون «آلت دست بودن رهبر انقلاب» {؟!} را هر چند در لوای تحلیل و تفسیر بر نمی تابند.

امید آنکه برای خوشایند عده‌ای که دیروز و امروزشان معلوم است و همه می‌دانیم برای فردای این مملکت چه خیال‌های شومی در سر دارند، آئینه تاریخ را بیش از این غبارآلود نماییم که اگر روزی خورشید حقیقت بر آن بتابد، پاسخی در پیشگاه خداوند نداشته باشیم.



{به نقل از سایت خبرآنلاین (پاسخ حجت الاسلام والمسلمین "سید حمید روحانی" {تاریخ نگار معتمد "امام خمینی" { به جوابیه ی دفتر "هاشمی رفسنجانی" ( دو شنبه هفتم دی ۱۳۸۸):  
حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ "اکبر هاشمی رفسنجانی"  
با سلام



نامه منتسب به دفتر جنابعالی را، پیش از آنکه به دستم برسد در برخی از روزنامه‌های گمنام، مطالعه کردم. از آنجا که می‌دانم این نامه اگر به قلم جنابعالی نباشد، بی‌تردید زیر نظر شما نگارش یافته است، رخصت می‌خواهم پاسخ را خطاب به شما بنگارم و پیش از پرداختن به پاسخ، باید عرض کنم ای کاش شرایط به گونه‌ای بود که می‌توانستم در برابر این نامه



سکوت می کردم و آن را بی پاسخ می گذاشتم تا به جریان های اختلاف برانگیز کشیده نشوم اما چه کنم که سکوت من مایه گستاخی بیشتر دشمنان می شود و آنان را بیش از پیش جری تر می کند و به انقلاب، اسلام، "امام" و رهبر مظلوم و مقاوم ملت ایران آسیب می رساند و چه بسا تاریخ را نیز خدشه دار سازد و ناحق را حق بنمایاند و حق را باطل جلوه دهد. ... جنابعالی به جای پاسخگویی به پرسش ها، شبهه ها و نگرانی هایی که نامه سرگشاده و خاطره نویسی های بعضاً ناآراسته شما در میان مردم پدید آورده است، روی برخی مسائل ناچیز انگشت گذاشته اید و از اینکه در سخنان من آمده است: "در انتخابات ریاست جمهوری نهم با سر و مغز زمین خورده" خرده گرفته اید که قبول دارم باید از جمله مناسب تری استفاده می شد، مانند شکست خورد و یا به تعبیر فوتبالیست ها "قدرت را به حریف واگذار کرد"! ... در هر صورت از این بابت پوزش می خواهم لیکن این نکته را نتوان نادیده گرفت که با "سابقه ذهنی جامعه از حجت الاسلام" هاشمی بهرمانی"، به عنوان **"یار" "امام" و رهبری** برازنده و ارزنده نباشد به گونه ای موضع گیری کند که در میان مردم چنین وانمود شود که به ولایت و رهبری پشت کرده و در صف نامحرمان ایستاده است.



آن نامه سرگشاده { گستاخانه و بدون سلام } شیخ اکبر خطاب به مقام معظم رهبری با تهدید دودآلود آتش فتنه گران { با آن اولتیماتوم سخیف :

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

### چوپر شد نشاید گرفتن به پیل

اگر از سوی تکنوکرات‌ها و لیبرال‌های معاند و مغرض (که امروز به دروغ سنگ آقای "هاشمی" را به سینه می‌زنند) و اپوزیسیون نظام، منتشر می‌شد، هضم آن برای دوستان و دوستداران انقلاب آسان بود، اما بالا زدن آستین همت توسط بعضی برای برآورده کردن آرزوی محال دور کردن مردم از ولایت و اعلان جنگ نیمه‌رسمی به مقام معظم رهبری، از سوی کسانی که داعیه "ارادت به شخصیت حقوقی و حقیقی ولایت" دارند "از تناقض‌های عجیب و غریب روزگار است!"

... شما در نامه خود به "ذوق زدگی بعضی از خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های ریز و درشت" از سخنان من اشاره کرده و آن را به اصطلاح ملاک نادرستی آن سخنان دانسته اید!!؟ باید دانست "ذوق زدگی" یا استقبال از گفتار من از سوی برخی از نیروهای خودی شگفت‌آور و ناروا نیست لیکن "ذوق زدگی" رسانه‌های غربی و سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و محافل صهیونیستی و قدرت‌های استکباری از نامه و سخنرانی‌های سرگشاده جنابعالی زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد؛ آیا می‌دانید نامه سرگشاده شما چه خون جگری برای دلسوزان انقلاب و رهروان راستین راه "امام" به همراه داشت و اشک‌هایشان را جاری ساخت؟ آیا می‌دانید دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی از آن نامه سرگشاده چه شادی‌ها کردند و چه سر و صداهایی در دنیا بر پا کردند و چه تبلیغات زهرآگین و ناهنجاری بر ضد مقام معظم رهبری به راه انداختند؟!

آقای "هاشمی"!

"باور این جمله به نقل از شما در رسانه‌ها سخت است" که: "جمهوری اسلامی حمایت مردم را از دست داده است!!" (گاردین سایت بی بی سی، ۲۷ / تیرماه / ۸۸) آیا میدانید که استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ اگر روزی این دروغ را باور کنند که "جمهوری اسلامی حمایت مردم را از دست داده است" در یورش به ایران درنگ نمی‌کنند؟ آیا این گونه سیاه‌نمایی‌ها آب به آسیاب دشمن نمی‌ریزد؟ و دشمن را به طمع نمی‌اندازد؟

... جنابعالی در این نامه از پروژه "هاشمی" ستیزی و "روحانیت ستیزی" خبر داده‌اید و این دو جریان را به هم ارتباط داده‌اید؛ انگار هر گونه خرده‌گیری و انتقاد از جناب "هاشمی" مساوی با "روحانیت ستیزی" است!!!؛ اولاً بایسته است توضیح می‌دادید که آقای "هاشمی رفسنجانی" امروز چه ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی دارند که دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی از آن احساس خطر می‌کنند که به "هاشمی ستیزی" برخاسته‌اند؟! آیا به نظر جنابعالی همانگونه که دشمن از خط "امام" وحشت دارد و دیر زمانست توطئه "امام" زدایی را در دست اقدام دارد، امروز از خط "هاشمی رفسنجانی" نیز اندیشناک است و بر آن است که آن خط خطرناک برای جهانخواران را از میان ببرد؟

راستی این "خط برجسته و آراسته هاشمی" چرا و چگونه تا این پایه نادیدنی و پنهان است که ملت ایران به رغم رشد و آگاهی والا نتوانسته‌اند به آن پی ببرند، و تنها استکبار جهانی و دشمنان درون‌مرزی و برون‌مرزی اسلام از آن آگاهی یافته‌اند؟! در خور نگرش است که امروز قلم به مزدانی که با "امام" و آرمان‌های انقلاب اسلامی سر ناسازگاری دارند و بر آند خط و راه و اندیشه "امام" را به موزه تاریخ بسپارند، از خطر "هاشمی ستیزی" اظهار نگرانی می‌کنند و هشدار می‌دهند؟!

ثانیاً می‌دانیم و می‌دانید که جامعه روحانیت و پایه‌های استوار آن هیچ گاه وابسته به فرد نیست؛ رفتن یک فرد یا سقوط فرد دیگر نمی‌تواند ارکان روحانیت را متزلزل سازد، چنانکه سقوط آقای "سید کاظم شریعتمداری" با آن دبدبه و کبکبه و بیرون رفتن آقای "منتظری" از صف طلایه‌داران انقلاب اسلامی با آن پیشینه درخشان و انقلابی، نتوانست به کیان روحانیت آسیب برساند و زمینه را برای توطئه "روحانیت ستیزی" هموار سازد. اگر بنا بود اساس روحانیت وابسته به فرد باشد، بی‌تردید تاکنون ارکان جامعه روحانیت فرو پاشیده و از میان رفته بود و آثاری از آن نمانده بود تا تداوم آن به وجود آقای "هاشمی" بستگی داشته باشد.

ثالثاً آنچه امروز مایه دغدغه و نگرانی جنابعالی شده است، اینجانب از زمان‌های دور آن را دریافته و خطر آن را طی مصاحبه‌ای به شکل غیر مستقیم به شما گوشزد کردم، و طی مصاحبه‌ای با خبرنگار جهان‌نیوز در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۸۶ یادآور شدم :  
... امیدوارم که آقای "هاشمی" نسبت به اطرافیان خودشان مقداری هوشیار باشند که عوامل مرموز باعث ایجاد مشکل برای ایشان نشوند... آنچه مایه نگرانی است، این است که شخصیت‌های روحانی ما بر اثر یک سلسله موضع‌گیری‌های نابجا و ادعاهای ناروا و اغراق‌آمیز به زیر سؤال بروند و زحمات طولانی آنها در مبارزه به هدر برود.  
رابعاً این اعمال و رفتار و گفتار و کردار شخصیت‌ها و چهره‌هاست که مایه سقوط یا صعود آنان می‌شود. این سناریوی زنده و فیلم انتخاباتی شکننده جناب "هاشمی رفسنجانی" با کارگردانی سازنده فیلم مارمولک است که زمینه هاشمی ستیزی را هموار می‌کند.  
این کارهای سؤال‌برانگیز آقازاده‌ها و نورچشمی‌ها، به ویژه کردار نامناسب و زنده صبیبه جناب آقای "هاشمی" است که مایه بی‌آبرویی و بی‌اعتباری ایشان در میان جامعه می‌شود.



بزرگ‌ترین خطر برای انسان آن است که به دست خود زمینه سقوط خود را فراهم کند لیکن نتواند دریابد که مشکل کار کجاست و چه عواملی مایه آسیب‌پذیری او شده است و دیگران را مقصر ببیند. باید دانست مردم امروز با نسل‌های گذشته تفاوت کلی دارند؛ مردم

امروز رشد یافته، آزموده، ورزیده، سیاستمدار، آدم‌شناس و آگاه و دانا می‌باشند و بیراهه‌پویی‌ها، کژاندیشی‌ها و نامردمی‌ها را به درستی در می‌یابند و بر نمی‌تابند؛ از این رو، سره را از ناسره به خوبی باز می‌شناسند و در برابر ناراستی‌ها و بی‌مبالاتی‌ها بی‌درنگ موضع می‌گیرند و دست رد بر سینه نامحرمان می‌زنند.

این روزها اینجا و آنجا زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که بله؛ "دست‌هایی در کار است که یاران "امام" را از صحنه حذف کند و به یاران "امام" اهانت می‌شود" باید دانست آنهایی که به راستی در خط "امام" اند و راه "امام" را دنبال می‌کنند در دل و جان مردم جا دارند. ملت ایران همانگونه که به "امام" عشق می‌ورزند، یاران "امام" را نیز با دل و جان ارج می‌نهند لیکن برخی از یاران نایار "سربازان متمریدی‌اند" که سنگر را رها کرده از صحنه گریخته‌اند و یا به سنگر عناصر ضد انقلاب پناه برده‌اند. مردم به آن دسته از سست‌عنصری که تاب مقاومت ندارند و از تداوم راه خسته شده و بیراهه گزیده‌اند، به چشم دشمنان "امام" و انقلاب می‌نگرند و آنان را از دشمنان برون‌مرزی و استکبار جهانی، برای کشور و ملت خطرناک‌تر می‌دانند.

ملت ایران به درستی دریافته‌اند که امروز، خطری که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند از امریکا نیست؛ "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" امروز خطر از ناحیه کسانی است که داعیه خط "امام"ی دارند، لیکن شهوت مقام آنان را کور کرده است و "برای دستمالی قیصریه را به آتش می‌کشند!" و یا با ادعای خط "امام" و یار "امام" به شیوه‌ای منافقانه اندیشه‌های لیبرالیستی را ترویج می‌کنند؛ از "تشنج زدایی!" دم می‌زنند، از "عرف بین‌المللی" سخن می‌گویند، با کسانی که شعار "نه غزه، نه لبنان" می‌دهند هم‌مسیرند و از حمایت صهیونیست‌ها، سلطنت‌طلبان، منافقان، عوامل امریکا و انگلیس برخوردارند و به آن می‌بالند.



خطر جدی و ریشه‌ای برای اسلام، انقلاب و استقلال ایران این فرصت طلبانی هستند که نان را به نرخ روز می‌خورند، "ابن‌الوقتند"؛ یک روز علیه آقای "منتظری" نامه سرگشاده می‌نویسند و روز دیگر نه تنها راه و کار او را خود تکرار می‌کنند، بلکه سر در آستانه او می‌سایند؛ این کسان را نمی‌توان با دستاویز یار "امام" تقدیس کرد.

ملت روشن ضمیر ایران، مانند برخی از فرقه‌های اسلامی نیستند که بر این باور باشند که "صحابه" و کسانی که روزگاری را با پیامبر اکرم (ص) گذرانده‌اند، از هر گونه لغزش و خطا مصون‌اند و به هر کار ناشایستی دست بزنند، نباید مورد طعن و نقد قرار گیرند. امروز برخی کژاندیشان و بیراهه‌پویان بر این باورند کسانی که روزی و روزگاری در کنار "امام" زیسته و یا با "امام" دیدارها و گفت‌وگوهایی داشته‌اند و از یاران "امام" به شمار می‌روند، به اصطلاح معروف از هفت دولت آزادند؛ هر جا بروند و هر کاری بکنند چون زمانی در خدمت "امام" بوده و از یاران "امام" شمرده می‌شده‌اند، شایسته نیست که مورد اعتراض و خرده‌گیری قرار بگیرند؛ این دید با مکتب تشیع همخوانی ندارد. پیروان علی (ع) و در واقع پیروان اسلام ناب محمدی (ص) تنها به پیشینه افراد برای داوری بسنده نمی‌کنند و موضع روز آنان را نیز مورد نظر قرار می‌دهند و آنچه "امام" اعلام کرد: "میزان، حال فعلی افراد است" سخن برحق و برجسته‌ای است که ریشه در مکتب اسلام راستین و مکتب تشیع دارد که نبایستی از آن غفلت کرد. بنابراین، کسانی که امروز مورد حمله، طعن، خشم و نفرت مردم قرار دارند یاران از راه برگشته‌اند، نه پاکبختگان وفادار و پیروان راستین راه "امام" که



پیوسته با مردم‌اند، با مردم حرکت می‌کنند، صف خود را از مردم جدا نمی‌کنند و خود را وامدار مردم می‌دانند و شیفتگان خدمت‌اند نه تشنگان قدرت.



... نوشته‌اید که داستان حمایت شما از منافقان در دوران مبارزه را من کشف نکرده‌ام و شما آن را خیلی مفصل‌تر در خاطرات خود آورده‌اید. اینجانب هیچگاه ادعا نکردم که پدیده‌ای را کشف کرده و ناگفته‌ای را یافته و بازگو کرده‌ام و نیز هیچگاه بر آن نیستم که جنابعالی را به سبب حمایت از منافقان در آن روز و روزگار، خدای نخواستہ مورد شماتت، سرزنش و نکوهش قرار دهم. این واقعیت به درستی روشن و آشکار است که بسیاری از روحانیان، از روی ساده‌اندیشی، زود باوری، سهل‌انگاری و احساسات‌آنی، فریب این گروهک مکار و فریب‌کار را خوردند و به یاری آنان شتافتند،

لیکن نکته این است که جنابعالی با این اشتباه آشکار که در زندگی سیاسی خود دارید، چگونه خود را در حد "امام" می‌نمایانید؟! "امام" را در جریان بنی‌صدر به زیر سؤال می‌برید و ادعا می‌کنید که "امام" به سبب اینکه در جامعه حضور نداشت از ماهیت بنی‌صدر آگاهی نیافت و جنابعالی چون در میان مردم بودید و در اجتماع حضور فیزیکی داشتید، "بنی‌صدر" را به درستی شناخته بودید و خطر او را دریافته بودید لیکن "امام" خطر را بر نمی‌تافت! و از بنی‌صدر حمایت می‌کرد و سرانجام دریافت که نظر شما درست و مطابق با واقع است! و...

جنابعالی اگر به راستی این ادعا را باور دارید که "امام" به سبب اینکه در اجتماع حضور نداشت، "بنی صدر" را به درستی شناخته بود و به ماهیت او پی نبرده بود، باید عرض کنم که هنوز "امام" را شناخته‌اید؛ البته "امام" در دوران زندگی پرافتخار خویش آن گونه که باید و شاید شناخته نشد؛ امروز نیز شناخته نشده است. بی‌تردید آیندگان بهتر می‌توانند دریابند که آن مرد خدا نابغه دهر بوده است و در کیاست، و مدیریت مسئولان و یاران در تاریخ کمتر همسان و همانندی داشته است. "امام" برای شناخت اشخاص و گروه‌ها به حضور فیزیکی در اجتماع نیازی نداشت،

اگر جز این بود، "امام" هیچگاه نمی‌توانست در دوران زیستن در نجف اشرف نهضت اسلامی ایران را رهبری کند و از هرگونه لغزش و خطایی دور بماند. "امام" با اینکه در ایران نبود و با بنیانگذاران و سردمداران سازمان منافقان از نزدیک آشنا نبود، تنها با چند جلسه دیدار و گفت و گو با نمایندگان آن سازمان توانست آنان را بشناسد و به ماهیت منافقانه آنان پی ببرد، لیکن جنابعالی و دیگر روحانیانی که با همه نیرو و توان به حمایت از سازمان {محرابین خلق} برخاسته بودند، به اصطلاح در میان جامعه بودید و زمان‌های طولانی با اعضا و بنیانگذاران آن سازمان سرو کار داشتید و با وجود این نتوانستید آنان را به درستی بشناسید و فریب آنان را نخورید.

در مورد "بنی صدر"، حمایت "امام" از او، نه برای این بود که از ماهیت او شناخت نداشت و به او ایمان داشت. "امام"، "بنی صدر" را پیش از آنکه برای ریاست جمهوری کاندید شود شناخته بود و نسبت به او ذهنیت منفی داشت؛ از این رو، چنانکه نامبرده در خاطرات خود آورده است، آن گاه که آمادگی خود را برای نامزدی ریاست جمهوری با "امام" در میان گذاشت، پاسخ منفی شنید. "امام" با صراحت به او گوشزد کرد که صلاحیت برای ریاست جمهوری نظام اسلامی را ندارد، لیکن حمایت "امام" از او در دوران ریاست جمهوری او احترام به رأی مردم بود. "امام" مانند بسیاری از سیاست‌بازان نبود که تا روزی که به مقام و منصب نرسیده‌اند فراوان از مردم دم می‌زنند، لیکن آن گاه که به قدرت

می‌رسند مردم را فراموش می‌کنند و رأی و نظر مردم را نادیده می‌گیرند. بنی‌صدر از یازده میلیون رأی برخوردار بود. شما انتظار داشتید که "امام" از قدرت و موقعیت خود استفاده کند و بنی‌صدر را با نادیده گرفتن رأی مردم کنار بزند، لیکن "امام" بر خود وظیفه می‌دانست که رأی ملت را پاس بدارد و به نظر مردم احترام بگذارد و از رئیس جمهور منتخب مردم حمایت کند، تا مردم خود او را بشناسند و رأی خود را از او پس بگیرند. تفاوت یک رهبر مردمی با انسان‌هایی که هنوز دچار منیت هستند در همین نکته باریک‌ترز مو نهفته است که آنان در مسند قدرت کمتر به مردم می‌اندیشند، لیکن آن رهبری که به ملتش عشق می‌ورزد، پا به پای مردم حرکت می‌کند و از آنان فاصله نمی‌گیرد. ... نوشته‌اید: " ... آن زمان بسیاری از پیشگامان مبارزه (جز معدودی) از آنها [منافقین]، حمایت می‌کردند (حتی خود شما)!"



{سِران مثلاً مسلمان سازمان محاربین در پناه حمایت‌های مرحوم آیت الله "طالقانی" }

چنانکه پیش‌تر اشاره کردم بسیاری از مبارزان روحانی به سبب سطحی‌نگری، ساده‌اندیشی و سهل‌انگاری، فریب این گروهک و سردمداران آن را خوردند و به حمایت از آنان برخاستند و شاید خفقان حاکم فرصت کنکاش و جستار درباره این گروهک مکار را نیز به آنان نمی‌داد. لیکن در این میان آنچه تأسف را افزون می‌سازد این است که این پیشگامان

مبارزه؛ رهبری عارف و دانا و حکیمی فرزانه و توانا، همانند حضرت "امام" (سلام الله علیه) را پیش روی خود داشتند و می توانستند با بهره گیری از دیدگاهها، رهنمودها و رهبری های حکیمانه او به چنین ورطه خطرناکی نیفتند و آلت دست منافقان قرار نگیرند؛ لیکن با وجود این به بیراهه رفتند و "دیدند سزای خویش".

این جریان نشان از این واقعیت دارد که بسیاری از روحانیان و به گفته جنابعالی "پیشگامان مبارزه" از آن دوران و زمان به اصل ولایت فقیه پایبند نبودند و رهبری "امام" را بر نمی تافتند و شاید برخی از آنان خود را از "امام" داناتر، سیاستمدارتر، مدیر و مدبرتر می پنداشتند! و امروز نیز می پندارند! (چنانکه از خاطره نویسی های آنان بر می آید).

اینکه اشاره کردید که "حتی خود شما!" باید بگویم اینجانب به رغم گرایش به حرکت مسلحانه و علاقه باطنی به گروه هایی که به عملیات پارتیزانی دست می زدند، روی تعبد به نظریات و اندیشه های "امام" و اینکه پیروی از "امام" را بر خود وظیفه می دانستم، هیچگاه از سازمان حمایت نکردم و در ماهنامه ۱۵ خرداد که در نجف اشرف انتشار می دادم کوچک ترین سخنی و مطلبی در پشتیبانی از آنان نیاوردم و با برخی از همکاران و همزمان که نسبت به سازمان سمپاتی داشتند، بر سر این مسئله که برخلاف نظر "امام" در خدمت این گروهک قرار گرفته بودند، اختلاف شدید داشتم.

این نکته نیز بایسته یادآوری است که آن "معدودی" که بنا به گفته جنابعالی در آن روز از سازمان شناخت داشتند و از همکاری با برخی از "پیشگامانی" که در خدمت سازمان قرار داشتند، خودداری می ورزیدند، امروز از سوی برخی از آن "پیشگامان"! متهم می شوند که از مبارزه رویگردان شده بودند و مبارزه را قبول نداشتند! و از خط "امام" منحرف شده بودند!! امروز تاریخ، داوری خواهد کرد که چه کسانی از راه و اندیشه "امام" دور شده بودند؛ آنها که از سازمان حمایت می کردند و وجوهات شرعی را به کام منافقان می ریختند؟ یا کسانی که حمایت از سازمان را بیراهه پویی و خطرناک می دانستند و از آنان دوری می گزیدند؟

...راستی جنابعالی از کجا می‌دانید که "سابقه ذهنی جامعه" نسبت به اینجانب چه می‌باشد؟ آیا جامعه از نظر جنابعالی، آقازادگان، نورچشمان و بادمجان دور قاب‌چین‌هایی هستند که جنابعالی را در میان گرفته‌اند؟! اگر امروز جنابعالی از جامعه شناخت داشتید، بی‌تردید در رفتار، گفتار و کردار خود تجدیدنظر می‌کردید؛ دست کم درصد رأی جامعه را نسبت به خود می‌دانستید و به این روز نمی‌نشستید.

...اینجانب در نگارش تاریخ هیچگاه چرخشی نداشته و آنچه را که آورده است بر پایه واقعیت‌هایی است که در جامعه روی داده و بنابر شواهد و مدارک و سندهای متقن و معتبری است که در دسترس قرار دارد. اگر من نیز همانند تحریف‌گران تاریخ واقعیت‌ها را درز می‌گرفتم، مردم را در ناآگاهی نگاه می‌داشتم و نان را به نرخ روز می‌خوردم. در نجف اشرف در آن شرایطی که اندیشه‌ها بر ضد شریعتی دور می‌زد، به او می‌تاختم و در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی آن روز که او در میان برخی از قشرهای جامعه، به ویژه برخی از اصحاب قدرت از جایگاه والایی برخوردار بود، به ستایش او می‌نشستم و تاریخی خنثی تحویل جامعه می‌دادم؛ بی‌تردید امروز از دید باندها، گروه‌ها و جریان‌هایی که راهشان از ملت جداست، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودم، سری در سرها داشتم، از پشتیبانی مراکز قدرت برخوردار بودم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی به این روز نمی‌افتاد، کتاب‌های من در بازار بایکوت نمی‌شد و گمنام نمی‌ماند.

... شما ادعا کرده‌اید که اینجانب "در چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شخصیت‌های انقلاب و زبرالحدیدهای نهضت" امام خمینی را به مذبوحی می‌برد که سلاخان دین‌ستیز آن را برای استحاله انقلاب در بعضی از رسانه‌های مرموز بنا کرده‌اند!"

بی‌تردید از دید جنابعالی شخصیت‌های انقلاب و زبرالحدیدهای نهضت "امام" جز شخص شما کسی نمی‌تواند باشد! و چون اینجانب به نقد از کار و کردار شما پرداخته است "زبرالحدیدها" را "به مذبوحی می‌برد که...!"

لیکن واقعیت این است که امروز سلاخان دین ستیز برای **استحاله انقلاب** در خدمت جنابعالی قرار گرفته اند و چشم به راه اند که کلمه‌ای از دهان دُرّبار شما بیرون بیاید تا آن را با آب و تاب از آن **رسانه‌های مرموز!** که اشاره کردید پخش کنند و پوشش دهند و از اینکه گاهی سکوت می‌کنید و سخنان ضدّ انقلاب پسند بر زبان نمی‌آورید، سخت آشفته و اندیشناک می‌شوند و آمار و ارقام می‌دهند که بله؛ اکنون چند هفته است که "آیت‌الله هاشمی رفسنجانی" بر کرسی نماز جمعه ننشسته و در فشانی نکرده است!

آیا به نظر نمی‌رسد که جنابعالی با اشاره به **رسانه‌های مرموز** به اصطلاح معروف پیش‌دستی می‌کنید و با این شگرد می‌خواهید حمایت رسانه‌های بیگانه را از خودتان از دیدها و ذهن‌ها بپوشانید؟!

... از من خواسته‌اید یک سند ارائه دهم که جنابعالی جوانان مسلمان را تشویق کرده‌اید که به سازمان مجاهدین (منافقین) بپیوندند!

بگذریم از اینکه در آن روز برخی از جوانان ایرانی در لبنان و سوریه به اینجانب مراجعه می‌کردند و می‌خواستند در بازگشت به نجف از "امام" بپرسیم که می‌توانند به سازمان بپیوندند و اظهار می‌داشتند که آقای هاشمی به ما توصیه و تأکید کرده است با سازمان همکاری کنیم و نیز بگذریم از اینکه یکی از برادران روحانی ما در نجف اشرف که سر در راه سازمان گذاشت و عضو آن شد، حجت او بر این کار توصیه آقای "هاشمی رفسنجانی" بود؛ اما زنده‌ترین سند؛ پرداخت وجوه شرعی به آن سازمان از سوی جنابعالی است که جوانان مسلمان را به پیوستن به آنان تشویق می‌کرد و دغدغه‌ها را برطرف می‌ساخت. آن گاه که جنابعالی سازمانی را تا آن پایه متعهد و وارسته می‌دانید که وجوه شرعی را در اختیار آنها قرار می‌دهید آیا برای یک جوان مسلمان دین‌باور دیگر تردیدی در صلاحیت، اصالت و قداست آن سازمان باقی می‌ماند؟ آیا این جوان برای پیوستن به آن سازمان تشویق نمی‌شود؟ "امام" مساعدت مالی به منافقین را به شدت رد می‌کرد و پرداخت وجوه شرعی از جانب شما به آنها را با احتمال اینکه از روی بی‌اطلاعی باشد و منافقین شما را اغفال کرده باشند، به



صورت تلویحی به شما هشدار دادند. "امام" در پاسخ استفتای حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای "هاشمیان" ("امام" جمعه محترم رفسنجان) در تاریخ ۱۴رمضان ۱۳۸۳ (ششم آبان ۱۳۵۲) نوشتند:

...راجع به اشخاصی که جناب آقای "هاشمی" به جنابعالی مراجعه نموده‌اند، این اشخاص مختلف هستند، بعضی‌ها اهل علم یا کاسب متدین/اند که در این قضایا یا گرفتاری اعم از حبس پیدا کرده‌اند؛ اینجانب کراراً به تهران و قم دستور داده‌ام که با خانواده‌ها و خودشان همراهی نمایند...

و جمعی از آنها که محبوس هستند و ارتباطی با قضایای دینی ندارند، بلکه انحراف نیز دارند نمی‌شود از وجوه به آنها کمک کرد...

آقای شیخ "علی اکبر هاشمی" ممکن است مطلع نباشند از جریان امور و ممکن است بعضی‌ها ایشان را اغفال نموده‌اند چون در این بین علی المحکمی جمعی هستند که به اسم این اشخاص از مردم وجوه می‌گیرند " ...

... پرسیده اید " ... واقعاً با چه قیاسی این جمله را می‌گویید که اینکه هاشمی می‌گوید ۵۰ سال با آیت‌الله خامنه‌ای رفیقم از قدرت طلبی و خودخواهی منشا می‌گیرد "؟! به دنبال نامه سرگشاده جنابعالی به مقام معظم رهبری و اولتیماتومی که در آن نامه داده بودید، نیروهای انقلابی و حزب‌اللهی و دلسوزان و وفاداران به نظام جمهوری اسلامی نگران و اندیشناک شدند که مبدا جنابعالی در اندیشه جدایی از رهبری و مخالفت با ایشان باشید. در پی آن مطرح شدن شورای رهبری و زمزمه آن از سوی جنابعالی این نگرانی را بیش از پیش قوت بخشید که جنابعالی نقشه‌هایی در سر دارید.

بسیاری از موضع‌گیری‌های مردمی بر ضد شما نیز ریشه در این رفتار نامناسب شما داشت. در چنین شرایطی خرد و مصلحت اقتضا می‌کرد که جنابعالی پیروی خود را از مقام رهبری و لزوم اطاعت از ایشان را با صراحت و بی‌پرده اعلام کنید و به نگرانی‌ها پایان دهید، لیکن جنابعالی نه تنها این کار را نکردید بلکه اعلام کردید که "من ۵۰ سال با آیت‌الله

خامنه‌ای رفیقم!" و بدین گونه از روشن کردن موضع خود در برابر رهبری سر باز زدید. آیا مخاطب از این جمله شما این برداشت را نمی‌کند که به اصطلاح معروف در میان دعوانرخ تعیین کردید و جایگاه خود را نشان دادید؟! و انگار با زبان بی‌زبانی خواستید بگویید که من نیز در سطح ایشان و در همان قد و قواره‌ام؟! و می‌توانم در همان جایگاه قرار بگیرم؟! ... ادعا کرده اید که اینجانب در سخنرانی خود "خواسته یا انشاءالله ناخواسته توهینی نثار آیت‌الله خامنه‌ای" کرده‌ام! و برای شوراندن ملت ایران بر ضدّ اینجانب با لحنی تحریک‌آمیز آورده‌اید: "مطمئناً معتقدین حقیقی به اصل ولایت فقیه سخنان سخیف... (به) رهبر انقلاب را هر چند در لوای تحلیل و تفسیر بر نمی‌تابند!!" چقدر این نظر و برداشت همسان است با آنچه در داستان‌ها آمده است که حافظ شیرازی (ره) را به جرم سرودن این نیم‌بیت: "وای اگر از پس امروز بود فردایی" منکر معاد دانستند و کافر خواندند. این گونه حربه‌های زنگ‌زده از یادگارهای فرهنگ شاهنشاهی و نظام‌های طاغوتی است که از اندیشه و فرهنگ برخی از ایرانیان ما هنوز زدوده نشده است. در دوران ستم‌شاهی چه بسیار کسانی در درگیری با یکدیگر برای شکست حریف یکباره فریاد می‌زدند: "به اعلیحضرت اهانت می‌کنی؟!!" و بدین گونه به اصطلاح معروف "حریف را اوت می‌کردند!" برای من مایه تأسف است که جناب آقای "هاشمی" برای بازداشتن اینجانب از نقد و نظر خیرخواهانه، از چنین شیوه و شگرد زشت و زنده‌ای بهره بگیرد؛ این روش علاوه بر این که مفید نیست دون شأن یک روحانی می‌باشد.

... توصیه فرموده‌اید "... برای خوشایند عده‌ای که دیروز و امروزشان معلوم است و همه می‌دانیم برای فردای این مملکت چه خیال‌های شومی در سردارند، آئینه تاریخ را بیش از این غبار آلود نماییم و ..."

باید بگویم "جانا به زبان ما سخن می‌گویی!" شما خوب می‌دانید که من **عده** و **عده‌ای** ندارم که بخواهم برای **خوشایند** برخی، کاری صورت دهم. امروز لیبرالیست‌ها،

ناسیونالیست‌ها، سوسیالیست‌ها و گروهک‌های مرموز ضدانقلاب در اطراف من گرد نیامده‌اند و برای من سوت و کف نمی‌زنند.



رسانه‌های صهیونیستی و امپریالیستی و صدای آمریکا و گفتار پیر انگلیس، گفته‌ها و نوشته‌های مرا با به به و چه چه و با شاخ و برگ فراوان انتشار نمی‌دهند. بی‌بند و بارهای افسار گسیخته و روزه خواران فریب خورده و نمازگزاران با کفش، پای سخنرانی من هورا نمی‌کشند و شعار نمی‌دهند.



بنابراین، روشن است چه کسی بایسته است که در روش خود تجدید نظر کند و برای خوشایند مثنی ضد انقلابی که تا دیروز او را "عالی جناب سرخ پوش" می خواندند، آینه تاریخ را، جامعه روحانیت را، "امام" را، انقلاب را، اسلام را، کشور و ملت را به مذبحی که سلاخان دین ستیز برای در هم شکستن انقلاب اسلامی بنا کرده اند نکشاند و آن تبهکاران، فزون خواهان و جنایت پیشگانی را که به قیمت ریخته شدن خون شهدا و فداکاری ملت ایران از این کشور بیرون رانده شده اند، با ندانم کاری ها و خودخواهی ها و قدرت طلبی ها خدای نخواست به ایران باز نگرداند.

جناب آقای "هاشمی"

شما خود به درستی می دانید که روز و روزگاری نور چشم ملت ایران به شمار می آمدید. مردم - به ویژه نسل جوان - به شما عشق می ورزیدند و شما را با همه وجود دوست داشتند و شما مایه امید بودید. اینجانب نیز به رغم ظاهری خشک و بی تفاوت از عمق قلب به شما علاقه مند بودم و شما را دوست داشتم - و دارم - چنانکه آقای "منتظری" را نیز با همه نیرو و توان دوست داشته و به او علاقه ای ویژه داشتم.

او و خانواده بزرگوارش حق بزرگی به گردن من دارند که من هیچ گاه نمی توانم "از عهده شکرش به درآیم" چنانکه محبت های برادرانه آقای کروبی نیز بیشتر از آن است که من بتوانم آن را بیان کنم.

باید بگویم تلخ ترین لحظه های زندگی من آن ساعاتی است که به نقد خاطرات منسوب به آقای "منتظری" می نشینم و یا ناگزیر می شوم چنین پاسخ نامه هایی بنگارم. شما و دیگر سروران و مبارزان راه "امام" برای من عزیز و محترمید لیکن اسلام، "امام" و انقلاب بی تردید برای من عزیزتر و مقدس تر است. من نمی توانم به سبب مسائل عاطفی، از آرمان های "امام" و از اهداف مقدس انقلاب چشم پوشم و هدف و عقیده را نادیده بگیرم. آرزوی من این است که به خود آید، لحظه ای اندیشه کنید و از سرنوشت دیگران عبرت بگیرید.

از شما انتظار است همراه با مردم بر سر مردم‌فریبان و انقلاب‌فروشان و متمردين از خط و راه و آرمان‌های "امام" فریاد برآورید و امید دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی را به یأس بدل کنید و همواره راه "امام" پویید، رضای خدا جوید و برای رهبر و ملت، یار و همراه باشید.



...مردم به آن کسانی که برای رسیدن به قدرت و مقام دست و پا می‌زنند، پشت می‌کنند و از حمایت آنان خودداری می‌ورزند. این چهره‌ها و شخصیت‌ها هستند که با رفتار و کردار خود می‌توانند توده‌ها را گردآورند و با خود همراه سازند و یا از خود برانند و تنها و بدنام بمانند. اگر راستی، ساده‌زیستی، صداقت، صفا، و یکرنگی پیشه کردند و آرمان‌های انقلاب و "امام" را پاس داشتند، بی‌تردید از اعتبار ویژه‌ای در میان مردم برخوردارند و مورد حمایت آنان هستند و اگر به باندبازی، سازشکاری، ریاکاری، چندگانگی، ناراستی و نادرستی، رفاه‌طلبی، تجمل‌گرایی، خودخواهی و خودنمایی روی آوردند و آرمان‌های مردمی را به مسلخ کشیدند، طبیعی است که جز سقوط و بی‌آبرویی در میان مردم، دستاوردی ندارند و راه به جایی نمی‌برند.

...امروز بزرگ‌ترین خطری که پیروان خط "امام" را تهدید می‌کند افزون بر غرور، خودخواهی و خودبزرگی بینی و فرو افتادن در ورطه سیاست شوم لیبرالیستی است که خطر آن برای حوزه‌های اسلامی و مقامات روحانی از خطر مارکسیسم به مراتب بیشتر و شکننده‌تر است؛ چنانکه تحجرگرایی نیز برای روحانیت از زهر هلاهل خطرناک‌تر می‌باشد، لیکن آن

چه امروز یاران "امام" را به سقوط و بی‌آبرویی تهدید می‌کند و از مردم جدا می‌سازد، اندیشه استعماری لیبرالیستی است که حتی بزرگانی چون آقای "منتظری" را از "امام" و انقلاب گرفت و از مردم جدا کرد و امروز نیز می‌بینیم که چهره‌هایی انقلابی، با پیشینه درخشان خط "امام"ی را، به کام خود فرو برده و رویاروی مردم قرار داده است.

یکی از آثار شوم گرایش به لیبرالیسم جدا شدن از مردم است. لیبرالیست‌ها هیچ‌گاه با مردم حرکت نمی‌کنند، در صف مردم حضور ندارند، در تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی دیده نمی‌شوند، زبان مردم را درک نمی‌کنند، خصلت مردمی ندارند، از مردم فراوان دم می‌زنند، لیکن از راه و مرام مردم بیگانه‌اند نمونه آشکار این جریان "نهضت آزادی" است که از روز موجودیت خود تا به امروز (جز در مقطع کوتاهی که به ظاهر پشت سر "امام" ایستاد) هیچ‌گاه نتوانسته است پایگاه مردمی به دست آورد، همراه با مردم حرکت کند و در صف مردم بایستد.

امروز می‌بینیم که شماری از کسانی که از یاران "امام" شمرده می‌شدند به دنبال فرو غلطیدن به ورطه لیبرالیسم و پیوستن به باند "تسلیم‌طلبان"، به کلی از مردم جدا شده‌اند، در تظاهرات میلیونی که در روزهای اخیر در اعتراض به هتک حرمت به "امام" در سراسر کشور برپا گردید، از این جناح - به ویژه در تهران - در میان راهپیمایان و تظاهرکنندگان کسی دیده نشد و خواهان مجوز برای راهپیمایی مستقل شدند! انگار ننگ داشتند که در تظاهرات مردمی شرکت کنند! و همراه و همگام با مردم باشند! لابد تظاهرات میلیونی مردم در سراسر کشور را از مشتی لباس شخصی‌ها می‌پندارند! و مردم از دید آنان کسانی هستند که به باند تسلیم‌طلبان وابسته باشند و در مقابل بیگانگان - به ویژه شیطان بزرگ - کرنش کنند و تسلیم باشند و در برابر نظام اسلامی گردنکشی، یکدندگی و ستیزه‌جویی به خرج دهند و به اصطلاح "عرف بین‌المللی" را رعایت کنند و بی‌جهت برای ایران دشمن نتراشند!



## انقلاب رنگین یا مخملی



"امام" با پیش‌بینی این روز سیاه برای شماری از کسانی که در کنار "امام" بودند در واپسین ماه‌های زندگی پرافتخار خویش اعلام کردند :

...من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌ماب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکردند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود... ما هنوز چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم... تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد... (صحیفه "امام"، ج ۲۱، ص ۲۸۶ - ۲۸۵)

آری؛ "امام" به درستی پیش‌بینی می‌کرد که لیبرالیست‌های مرموز و در خط امریکا با نزدیک شدن به یاران "امام" می‌توانند شماری از آنان را از خط انقلاب و اسلام ناب محمدی(ص) دور سازند و به صف تسلیم‌طلبان بکشانند و هم‌سو و هم‌صدا با استکبار

جهانی، صهیونیسم بین‌المللی، منافقین، سلطنت طلبان و دیگر عناصر ضد انقلاب رویاروی ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی وادارند؛



مصیبتی که اکنون می‌بینیم به وقوع پیوست و جمعی از **روحانیان مبارز** از مردم جدا شد و مورد خشم و انزجار ملت قرار گرفت و این برآیند پشت کردن به خط "امام" و گرایش به لیبرالیسم است .

هر که گریزد ز خراجات شهر خارکش غول بیابان شود

"سید حمید روحانی"

پایان فراز دوّم از ۵

این مطلب ادامه دارد...

مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور (فراز سوّم از ۵)

## قطره و دریا ...

پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}

طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه



کلیدپرسش بحث : چرا و چگونه گروههای برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی توده های عزّتمدار مردم کشورمان در عرصه ی اجرایی استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه ای مواضع دچار می شوند؟

## مقدمه :



{بیانات "امام خامنه ای" در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت هشتم شهریور ۱۳۸۹:} ... در سالهای گذشته هم رسم بوده و هفته‌ی دولت تشکیل میشده و اسم این دو بزرگوار را همه با تجلیل می‌آوردند؛ لیکن همه‌ی آن کسانی که از این دو شهید عزیز تجلیل میکنند، واقعاً پایبند نیستند به آن راه و آن جهتگیری و هدفگیری‌ای که آنها داشتند...



{بیانات "امام خامنه ای" در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بیست و پنج شهریور ۱۳۸۹:} ... اتحاد حقیقی. آقایان همه دم از اتحاد و وحدت میزنند و میزنیم؛ همه‌مان میگوئیم وحدت، اما وحدت را باید در عمل تحقق ببخشیم. وحدت این است که مشترکاتمان را که بیشتر از موجبات



مفرّق هست، تقویت کنیم و اینها را جلو چشم نگه داریم. اینجور نباشد که دلخوری از یک نفر آدم، ما را وادار کند عملی بکنیم، حرفی بزنیم، اقدامی بکنیم که برخلاف مصالح کشور باشد؛ که گاهی انسان مشاهده میکند! از یک نفر به خاطر یک کاری، به خاطر شخصش، به خاطر یک اظهاری، یک دلخوری ای پیدا میکنیم، بعد این دلخوری سایه می افکند بر همه ی رفتار ما؛ این درست نیست. باید مشترکات را نگاه کرد، نقاط اصلی را باید پیدا کرد. بعضی از این مسائلی که ماها مطرح میکنیم و رویش تکیه میکنیم، حقاً و انصافاً مسائل اصلی نیستند، اینها مسائل اصولی نیستند. مسائل اصولی تری وجود دارد که بر آنها باید تکیه کرد. می بینید دشمن چه چیزی را هدف قرار داده است... مهمترین کاری که دشمن میکند، دو قلم کار است: یک قلم، جدا کردن مردم از نظام، یک قلم جدا کردن مردم از بیّنات دین و اصول دین و واضحات احکام اسلامی و شریعت اسلامی است



... درست هم فهمیده اند؛ چون پشتوانه ی نظام، مردمند. میدانند که اگر مردم را از نظام جدا کردند، نظام بی پشتوانه خواهد شد؛ لذا سعی میکنند مردم را از نظام جدا کنند. چه جوری؟ بی اعتماد کنند. یک کار واضح؛ بی اعتماد کنند: مردم را به مسئولین بی اعتماد کنند. ... مسئولین هرچه کار بکنند، هرچه تلاش بکنند، هرچه تحرک نشان بدهند، هرچه کارهای خوب بکنند، یک تفسیر بدی در رادیوهای بیگانه و در تبلیغات بیگانه وجود دارد که ... البته این همیشه بوده. همیشه و در همه ی دوره ها یکی از کارهای دشمن، جدا کردن و بی اعتماد کردن مردم به مدیران و

کارگزاران بوده. در همه‌ی این دوره‌ی ... بعد از رحلت امام و در دوره‌ی حیات مبارک امام (رضوان الله تعالی علیه)، این یکی از کارها بوده. لذا بود که در آن زمان، امام بزرگوار با وجود اعتراضهایی که به بعضی از عملکردهای مسئولین و کارگزاران کشور داشتند، همیشه در موضع مدافع آنها قرار میگرفتند. این معنایش این نبود که امام از جزئیات کارها دفاع میکند؛ نه. اما امام سینه سپر میکرد. در مقابل کارگزاران و مسئولین نظام اگر کسی سنگ اندازی میکرد، موجب بی‌اعتمادی مردم به اینها میشد، امام می‌ایستادند. بنده هم همین جور. بنده هم از همه‌ی دولت‌ها به این حیث، دفاع کردم، باز هم دفاع میکنم. نباید به خاطر یک عملکردی در یک گوشه‌ای، مسئولین نظام را اعم از قوه‌ی مجریه یا قوه‌ی مقننه یا قوه‌ی قضائیه، در چشم مردم بی‌اعتبار کرد. چون مردم اگر چنانچه احساس کردند که این دستگاه‌های عظیم نمیتوانند مورد اعتماد قرار بگیرند، امید مردم از بین خواهد رفت. فکر این را باید بکنند. انصافاً خلاف حق هم هست؛ یعنی این چیزهایی که گاهی اوقات گفته میشود، خلاف حق است. خب ما داریم می‌بینیم اوضاع و احوال را و از بطون کار آشنا هستیم؛ خیلی تلاش دارد میشود؛ تلاش مؤمنانه و مخلصانه؛ ... انصافاً تلاش میشود...

دشمن میخواهد این حالت اعتماد مردم به مسئولین نظام را سست کند تا مردم احساس کنند نمیشود به دولتشان اعتماد کنند؛ به قوه‌ی قضائیه‌شان، به مجلس‌شان نمیشود اعتماد بکنند؛ اینها را در چشم مردم خراب کنند. این خطاست. این یک قلم کار دشمن است که این را باید فهمید. نباید با دشمن همصدا شد، نباید جدول دشمن را پر کرد، پازل دشمن را تکمیل کرد، صدای دشمن را در داخل بازتاب داد؛ اینها را باید مراقبت کرد. یکی هم مسئله‌ی دین و بینات اسلامی و انقلاب اسلامی است. از توحید و نبوت و امامت و ولایت و از اینها بگیرید تا احکام و حجاب و حدود شرعی و بقیه‌ی چیزها؛ دائم دارد شبهه پراکنی میشود...

مسائل اصلی را باید شناخت و مسائل فرعی را اصلی نکرد؛ نه اینکه مطرح نکرد؛ نه، مسائل فرعی

هم باید طرح شود؛ همه‌ی جزئیات باید طرح شود؛ اما اصلی نشود و ملاک مخالفت و موافقت قرار نگیرد. ملاک موافقت و مخالفت، صراط مستقیم حق است، اسلام است، تشریح است، تدین است، پایبندی به مبانی انقلاب است، پایبندی به آرزوهای امام و اهدافی است که امام ترسیم کردند؛



مقابله‌ی با مستکبرین است، بدبین بودن به مستکبرین است. یعنی بدانیم که دشمن ما کیست. اینجور نباشد که ما با رفیق و برادر خودمان که مثلاً اینجا نشسته، بنا کنیم مخالفت، اما دلمان با آن مستکبر، با آن بی‌حیای مخالف همراه باشد، از او کمک بخواهیم، به او اعتماد کنیم؛ اینجوری نباشد.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در اجتماع بزرگ مردم قم بیست و هفتم مهر ۱۳۸۹:}

... این را توجه داشته باشید؛ دشمنان دو نکته‌ی اساسی را در باب دین دارند دنبال میکنند؛ چون دیده‌اند که این دو نقطه در زندگی مردم چقدر تأثیرگذار است: یکی مسئله‌ی اسلام منهای روحانیت است؛ چون دیده‌اند که روحانیت در جامعه‌ی ایرانی چه تأثیر شگرفی را به وجود آورد و بر حرکت مردم گذاشت. البته از قبل از انقلاب هم این زمزمه‌ها را میکردند. حضور روحانیون در انقلاب و پیشروی آنها در انقلاب، موقتاً این معنا را از صحنه خارج کرد؛ اما باز شروع کردند. یکی هم اسلام منهای سیاست است، جدائی دین از سیاست است. اینها از جمله‌ی چیزهایی است که امروز دارند با اصرار فراوان در مطبوعات، در نوشته‌جات، در وسائل اینترنتی ترویج میکنند... مسئله، مسئله‌ی وحدت کلمه‌ی ملی است. مخاطب این، هم خواصند، هم عامه‌ی مردم. مسئله‌ی وحدت را باید جدی گرفت. من درباره‌ی وحدت کلمه‌ی مردم خیلی صحبت کردم، یک خصوصیات و شاخص‌هایی هم گفتم. صرف اینکه کسی بگوید ما طرفدار وحدتیم، کافی نیست؛ شاخص‌هایی دارد، علامتهایی دارد.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم بیست و نهم مهر

۱۳۸۹:}

... در همان دوران رضاخانی، آن حرکت خصمانه‌ای که با روحانیت شد، موجب شد مرجع تقلیدی مثل مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) اجازه‌ی صرف و جوهات را در تولید نشریه‌های دینی و مجلات دینی بدهد؛ که این یک چیز بی‌سابقه‌ای بود، در آن روز هم چیز عجیبی بود. بنابراین نشریه‌ی دینی با پول و جوهات و با سهم امام به راه افتاد؛ مجامع دینی با اتکای به

سهم امام به وجود آمد. یعنی شخصیتی مثل سید اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) برخلاف آنچه که برخی تصور میکردند و میکنند، به فکر مسائل فرهنگی کشور ما و دنیای شیعه و کشور شیعه است و صرف سهم امام را در یک چنین کاری مجاز می‌شمرد؛ اینها فرصتهاست. دشمنی‌ها یک چنین فرصتهای بزرگی را به وجود می‌آورند.

بیانات "امام خامنه ای" در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم دوّم آبان ۱۳۸۹:

... قضایای سال ۸۸ این را نشان داد. ممکن بود خیلی‌ها اشتباه کنند و خیلی‌ها هم اشتباه کردند؛ اگرچه اکثر آن کسانی که اشتباه کرده بودند، به فاصله‌ی کمی اشتباه را تصحیح کردند؛ اما حرکت عظیم بسیج، این شاخص بصیرت و این پرچم بصیرت را برای خود حفظ کرد؛ اشتباه نکرد؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) فرموده بود: «لا يعرف الحقّ بالرجال»؛ با چهره‌ها نمیشود حق را تشخیص داد. یک چهره‌ی موجه محترم است، مورد قبول است، مورد تکریم است؛ اما او نمیتواند شاخص حق باشد. گاهی چهره‌ی موجهی مثل بعضی از صحابه‌ی پیغمبر راه را عوضی می‌روند، اشتباه میکنند. باید حق را شناخت، باید راه را تشخیص داد تا بفهمیم این شخص حق است یا باطل. هر که از این راه رفت، حق است؛ هر که از راه حق نرفت، مردود است. حق را باید شناخت...



امام - کسی که پدر همه‌ی این جریان بود، حق حیات به گردن جامعه و این حرکت عظیم داشت - فرمودند اگر من از اسلام جدا شوم، مردم از من رو برخوانند گردانند. شاخص، اسلام است؛

شاخص، اشخاص نیستند؛ این حرف امام (رضوان الله علیه) است. او به ما یاد داد که راه را تشخیص بدهیم، حرکت صحیح را تشخیص بدهیم، نقشه‌ی دشمن را بفهمیم و بخوانیم تا بتوانیم بفهمیم کدام کار در جهت دشمن و در خط دشمن است و کدام کار در ضد اوست. پس بصیرت، عنصر اول است.

عنصر دوم، اخلاص است. فرمود اگر کسی در میدان جهاد فی سبیل الله دنبال یک خواسته‌ی شخصی برود، دنبال غنیمت برود و کشته شود، شهید فی سبیل الله نیست. شرط شهادت و شرط مجاهد فی سبیل الله بودن این است که حرکت او فی سبیل الله باشد، لله باشد؛ یعنی اخلاص داشته باشد.



انگیزه‌های شخصی، انگیزه‌های گروهی، انگیزه‌های فامیلی، رودر بایستی‌های رفاقتی اگر در حرکت ما تأثیر گذاشت، این اخلاص را مشوب میکند، مشکل درست میکند. بی‌اخلاصی، یک جایی خودش را نشان خواهد داد.

عنصر سوم، عمل بهنگام و به اندازه است. لحظه‌ها را باید شناخت. اگر چنانچه انسان وقت شناس نباشد، نداند کدام کار را در کجا باید انجام داد، ممکن است خطاهای بزرگی از انسان سر بزند. امروز اگر به تبلیغات دشمن نگاه کنید، می‌بینید اگر در مسائل اقتصادی اظهار نظر میکنند، همه‌ی حرفشان این است که بن بست است، گره ناگشودنی است، اشکالات فراوان است، فردا چنین خواهد شد. یک عده‌ای هم این مسائل را باور میکنند و همانها را در داخل تکرار میکنند. قبل از شروع انتخابات و آن قضایای فتنه، بعضی از کسانی که بعداً امتحان خودشان را در فتنه دادند، به ما مراجعه

میکردند که آقا سال آینده، سال سختی است - یعنی همان سال ۸۸ - از لحاظ اقتصادی چنین است، چنان است؛ فضا را تنگ، تاریک، مشکل، غیر قابل عبور جلوه میدادند؛ مسئولین را یک جور میخواستند دلسرد کنند، مردم را یک جور. این تبلیغات نشانه‌ی این است که آنها از این حرکت عظیم و پرشتاب مسئولین و مردم عقب ماندند. پس اگر چنانچه این جهتگیری دشمن دانسته شد، نگاه انسان به واقعیت، نگاه درستی خواهد شد؛ نگاه نافذی خواهد شد.

{بیانات "امام خامنه ای" در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی دهم آذر ۱۳۸۹:}

... مسئله‌ی بعد، مسئله‌ی حکومت است؛ که باز در این باب هم اسلام نظرات ویژه‌ای دارد.

صلاح فردی در امر حکومت در اسلام، یک امر بسیار مهم و اساسی است. هر کسی به هر اندازه‌ای از مدیریت که میخواهد مباشرت کند، بایستی صلاحیت آن را در خودش به وجود بیاورد یا در خودش ببیند و بپذیرد؛ بدون این، عمل نامشروعی انجام داده.

عدم علو، عدم اسراف، عدم استثثار، مسئله‌ی مهمی در امر حکومت است. خداوند درباره‌ی فرعون میفرماید: «کان عالیا من المرفین»؛ (دخان: ۳۱) یعنی گناه فرعون این است: عالی است. بنابراین برای حاکم، علو و استعلاء یک نقطه‌ی منفی است؛ نه خود او حق دارد استعلاء کند، نه اگر اهل استعلاء است، حق دارد قدرت را قبول کند، نه مردم اجازه دارند که او را به عنوان حاکم و امام جامعه بپذیرند.

استثثار یعنی همه چیز را برای خود خواستن؛ در مقابل ایثار است. ایثار یعنی همه چیز را به نفع دیگران از خود جدا کردن، استثثار یعنی همه چیز را به نفع خود از دیگران جدا کردن. علو و استعلاء و استثثار جزو نقاط منفی حکومت است.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه درباره‌ی بنی‌امیه فرمودند: «یأخذون مال الله دولا و عباد الله خولا و دین الله دخلا بینهم». یعنی دلیل بر اینکه اینها برای حکومت صلاحیت ندارند، این است که این خصوصیت را دارند: «یأخذون مال الله دولا»؛ یعنی اموال عمومی دست به دست بین خودشان میگردد، با اینکه مال عامه‌ی مردم است. «و عباد الله خولا»؛ مردم را مثل بردگان خود به حساب

می‌آورند و استخدام میکنند. «و دین الله دخلا بینهم»؛ دین خدا را هم هر جوری که دوست میدارند، دستکاری میکنند. بنابراین در حکومت، اسلام نظر دارد. این بایستی در الگوی زندگی ما برای بلندمدت حتماً گنجانده و ملاحظه شود.

در خصوص مسئله‌ی اقتصاد، آقایان بحث‌های خوبی کردید.

«کی لا یكون دولة بین الأغنیاء منکم» (حشر: ۷) یک معیار مهمی است. مسئله‌ی عدالت، بسیار مهم است. یکی از ارکان اصلی این الگو باید حتماً مسئله‌ی عدالت باشد. اصلاً عدالت معیار حق و باطل حکومتهاست. یعنی در اسلام اگر چنانچه شاخص عدالت وجود نداشت، حقانیت و مشروعیت زیر سؤال است.

ریادداشت‌های پژوهشی آرشیو "ر.گ.ج":

(خلاصه‌ی فیش نویسی‌های حاصل بررسی اخبار و مقالات و تحلیل‌های گوناگون مربوط به براینده‌ی عملکردهای سیاسی "علی اکبر هاشمی رفسنجانی":)  
پس از ارتحال "امام خمینی" و زعامت "امام خامنه‌ای" در سال ۱۳۶۸ شیخ "اکبر هاشمی" توسط مردم به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید.

به حاشیه رانده شدن طیف طرفداران آیت الله "منتظری" که خود را چپ می‌خواندند (مثل مجاهدین انقلاب و مجمع روحانیون و امثالذکر) توسط مردم و ناشی از شوک حذف "منتظری" توسط "امام خمینی" آنقدر شدید بود که تقریباً تا خرداد ۱۳۷۶ امتداد داشت!  
در طول این دوران شیب همگرایی کامل موتلفه و جامعه‌ی روحانیت با "هاشمی رفسنجانی" به مرور زمان کمتر می‌گردد. که ریشه در اعلام تغییر جهت پرشتاب "هاشمی رفسنجانی" (که خود پیشتر مدافع سرمایه داری سنتی بازار بود) داشت طوری که نهایتاً به جدا شدن رو به رشد "هاشمی" از خط مسلط سنتی بازار می‌انجامید. او در یکی از نخستین مصاحبه‌هایش گفت:

"اگر طرحهایی نیاوریم که یک چیزی وارد بازار کنیم، باید همین جور زنگی کنیم، این هم ادامه پیدا نمی کند، والله پیدا نمی کند." (ماهنامه صنعت حمل و نقل مرداد ۱۳۶۸)

"هاشمی رفسنجانی" عملاً با این بیان شفاف خود، به صراحت روشن ساخت که برای خود استراتژی و دکترین یا قرائت جدیدی در حوزه سیاسی و اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ایران دارد.

بدین ترتیب این رویکرد باعث شد که شاخص های آراءِ مدافعین وی به دو گرایش عدالت محور (که غالباً شاخص های بومی و سنتی و دینی را ارزش قرار میدادند که در مسیر تغییرات انحرافی مدیریت "هاشمی" به رهبری پناه می بردند) و گرایش رشد محور متمایل به الگوهای توسعه ی غربی و مدرنیته خواه پرشتاب به محوریت خود او منشقق گردند.

گروه اول می دیدند چگونه "هاشمی رفسنجانی" سعی دارد حزب تکنوکرات خود را ساخته و آنرا سازماندهی کند. نظام جمهوری اسلامی ایران که تا آن روز براساس شایسته سالاری های انقلابی و شریعت محور شکل گرفته بود با چنین بدعت جدید از سوی "هاشمی رفسنجانی" مواجه شد.

او توانسته بود بواسطه جمع آوری گروهی از تحصیلکرده های فرنگ محور حول خود، کارگزاران سازندگی را راه اندازی کرده تا بلکه از این طریق بتواند، طبقه متوسط شهری، بویژه قشر تحصیلکرده را مجذوب و رهرو خود سازد .

روزنامه ایران، مصاحبه "علیجانی"، با رادیو فرانسه را در باره کارگزاران سازندگی اینچنین بیان می دارد: "از نظر ساختار طبقاتی و اقتصادی، کارگزاران حداکثر استفاده را از رانت های دولتی در کسب قدرت و ثروت انجام داده اند."

"علیجانی" در باره تفکر کارگزاران گفت: "در عرصه اقتصادی به توسعه اقتصادی با پذیرش درصد مهمی از ریخت و پاش و فساد مالی و توسعه همراه با دولت مقتدر معتقدند و البته به لحاظ اقتصادی هم، به کارهای خدماتی و صنعتی، بیشتر از تجاری بهاء می دهند. در عرصه سیاسی، به دیپلماسی پنهان بیشتر معتقدند تا به شفافیت یا به تعبیری به رقابت محدود و



مشارکت تشریفاتی، همچنین به مردم سالاری محدود معتقدند و آزادی دوچرخه سواری زنان و یا پوشیدن دامن گشاد و مانتو به جای چادر و ..."



"فائزه هاشمی" در ۲۶ مهر ۱۳۷۷ در سخنرانی دانشکده علوم پزشکی اراک خود گفت: "من هیچ حساسیتی روی نوع پوشش ندارم و معتقدم کت و دامن گشاد و مانتو هم می تواند، حجاب کامل باشد... اگر مانتو حجاب محسوب نمی شود، پس چگونه است که کارکنان نمایندگی های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور از این نوع پوشش استفاده می کنند؟" (اطلاعات بین المللی ۲۹ مهر ۱۳۷۷)

در عرصه فرهنگی هم، با برخی از به سیاست های محافظه کارانه و سنتهای کهن اسلام به مخالفت در قول و عمل می پرداختند.

"هاشمی رفسنجانی" قبلاً زمینه هایی در این مسیر را برای خود و خانواده ش ساخته بود. مثلاً در خطبه های دوم نماز جمعه تهران بتاريخ ۲۳ مهر ۱۳۶۷ (در مقام رئیس مجلس شورای اسلامی) عملاً خواستار جذب این گروه از تحصیلکردگان خارج از کشور شد. او به صراحت اعلام داشت: "صدها هزار نفر افراد تحصیل کرده، در خارج از کشور داریم، اگر شرایط را مناسب کنیم و مقداری تنگ نظری ها و سخت گیری را از خودمان با این تصور که این نیازها به متخصص اوایل انقلاب بود و این روزها دیگر نیازی به این شرایط نداریم، دور نماییم، می توان آنها را جذب کنیم." (اطلاعات بین المللی ۲۵ خرداد ۱۳۸۰)

"هاشمی رفسنجانی" برای بهاء دادن به این دکترین خود، تلاش کرد تا برخی از نیروهای را از این دست و از این قشر از نیروهای اجتماعی زیر بیرق خود یعنی کارگزاران سازندگی جذب کند. سپس او تلاش کرد تا نگاه های خود را به سرمایه ایرانیان خارج از کشور متوجه سازد. یعنی کسانی که وابستگی بیشتر آنها به نظام پیشین سلطنتی و ضدیتشان گرایششان با جمهوری اسلامی مشخص بود. در همین راستا وی بواسطه معتمدان اطرافیان خود تلاش کرد تا با این دست از نیروها نزدیک شود و از آنها دعوت کند تا بخش هایی از سرمایه و صنایع خود را برای ایجاد این طبقه فعال نمایند...

چنین دگرذیسی و آشکار شدن فاصله گرفتن "هاشمی" از آرمان های امام و انقلاب رنجش رو به رشد دلسوزان و مردم دین محور ولایت مدار را که به رهبری شکایت می بردند روند تزایدی میداد. رنجش و پریشانی متدینین کشور و ایجاد شکاف شدید طبقاتی در به کارگیری مدل های توسعه ی آمریکا محور در مواردی بویژه در حاشیه ی تهران به بروز ناآرامیهای اجتماعی سیاسی نیز منجر گردید که حتی دشمنان خارجی کشور را نیز به طمع می انداخت. تخلف های عدیده ی تیم تحت امر هاشمی از یک سو قانون محوری را به چالش می کشید و از دیگر سو سلامت مدیران را.

علی ایحال دوران این رئیس جمهور به صبر و هدایت مقام معظم رهبری در تصحیح روند های غلط مدیریت و سکوت و کرامت آگاهانه ی مردم رو به پایان می رفت.



هنگامی که تابستان داغ و پر تلاطم ۱۳۷۵ ایران در حال سپری شدن بود، "هاشمی رفسنجانی" از طریق معتمدان و نزدیکان خود (و بویژه افرادی نظیر "شاهرخ فریدون

روحانی"، "عطاءالله مهاجرانی"، "عبدالله نوری"، "غلامحسین کرباسچی"، "مرتضی الویری"، "محسن کدیور" و دیگر برجسته شدگان فربه "هاشمی" (در تلاش بود تا بلکه بتوان اصل ۱۱۴ قانون اساسی کشور (که میگوید رییس جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود و انتخاب مجدد او به صورت متوالی تنها برای یک دوره بلامانع است.) را تغییر داده و شرایط را برای استمرار طولانی مدت ریاست جمهوری خود مهیا سازد.



بدینسان "هاشمی" که تلاش داشت تا مولفه های اکثریت کارگزاران در مجلس و مجمع را با خود همراه دارد می بایست امثال "ناطق نوری" و روحانیت مبارز و موتلفه را به پذیرش استمرار ریاست جمهوری خود با تغییر اصل ۱۱۴ قانون اساسی ترغیب و همراه نماید که البته به هوشیاری ولی فقیه نتیجه ای نگرفت.

این خواست غیر مردمی و سلطنتی گونه ی وی با مخالفت محکم و آشکار "امام خامنه ای" در دفاع از ساختار قانون اساسی مواجه گردید و معظم له در اعتراض با ادامه ریاست جمهوری "هاشمی رفسنجانی"، آشکارا به مخالفت پرداختند.

"ناطق نوری" رئیس مجلس شورای اسلامی وقت در سخنان خود بخشی از اعتراض رهبری را چنین منتشر کرد:

"... حضرت "آیت الله خامنه ای" در پیغام افتتاحیه به مجلس پنجم فرمودند بعد از پایان دوره ( دوم ) ریاست جمهوری حجت الاسلام و المسلمین آقای "هاشمی رفسنجانی"، شخصیت برجسته دیگری مسئولیت کارها را برعهده می گیرد. این عبارت مقام معظم رهبری نشان می دهد که معظم له می خواهند چنین ذهنیتی به وجود نیاید. به نظر من با تصریح

مطلب از سوی مقام معظم رهبری، دخالت در این بحث و طرح آن به مصلحت ( نظام ) نمی باشد... در این زمینه هیچ اضطراری هم وجود ندارد که از بابت آن مجمع تشخیص مصلحت نظام درخصوص تمدید دوره ریاست جمهوری، قانون وضع کند" (روزنامه رسالت ۱۲ شهریور ۱۳۷۵)

همراهی و تبعیت کامل گروههای سنتی سیاسی نظیر جامعه ی روحانیت و موتلفه اسلامی ونظایر آن از امام خامنه ای نیز که بشدت با انتخاب مجدد وی به مخالفت برخاستند دل دلسوزان راستین و عدالت محور جامعه را روشن می ساخت .

به جهت این همراهی موتلفه با مردم در دفاع از رهبری در واپسین دیدار "هاشمی" رئیس جمهوری با شورای مرکزی جمعیت موتلفه ( اسلامی )، او در اوج یک دلچرکینی به آنان گفت: « ما با آقایان (موتلفه) از سی الی چهل سال پیش تا کنون کار کرده ایم و همواره راضی بوده ایم. در هر شرایطی دوستان موتلفه ای از همکاران خوب ما بوده اند و من روی [ مشارکت و کمک ] آنها همواره حساب می کرده ام...» (روزنامه عصر آزادگان اول اسفند ۱۳۷۸)

آنچه هاشمی ۱۳۷۵ به موتلفه گفت پیامی پر طعنه به حزبی بود که از دید او با مخالفت تداوم دوره ریاست جمهوری اش ناسپاسی کرده بودند!  
"هاشمی رفسنجانی" که بازی را تحقیقاً پایان یافته تلقی می کرد فرمان خود را خطاب به کارگزاران سازندگی صادر کرد: چه به لحاظ انسانی و چه به لحاظ مادی با تمامی توان باید برای پیروزی "سید محمد خاتمی" وزیر مستعفی و غربزده ی "میر ماسون موسوی" و عضو مجمع روحانیون مبارز، برای رسیدن به ریاست جمهوری کوشید .



جالب است که "سید محمد خاتمی" پس از استعفای جنجالی اش از وزارت ارشاد اسلامی متوهم بود که مردم بویژه طیف غربزده او را حداقل برای نمایندگی مجلس به عنوان کاندیدای مستقل از تهران برخواهند گزید. او البته رای نیاورده و به همین سبب در کمای سیاسی قرار داشت.





"خاتمی" تنها پس از اجماع همه ی وامداران قدیم و جدید "هاشمی" روی گزیده شدنش در کاندیداتوری ریاست جمهوری؛ با ترس همراه با ناز و کرشمه حمل بار فربه "هاشمی" را پذیرفت و بدین ترتیب بود که در ۲۴ فروردین ۱۳۷۶ کارگزاران سازندگی، طی بیانیه ای حمایت رسمی خود را از کاندیداتوری "سید محمد خاتمی" بیان داشتند.

دو روز بعد "هاشمی رفسنجانی" حتی پا را از این نیز فراتر گذاشت و به طرح تقبیح تقلب در انتخابات ریاست جمهوری به میدان آمد و در خطبه های نماز جمعه تهران به مهندسی افکار عمومی در حمایت از وامداران خود و جذب آراء مظلوم محور ایان اسلامی پرداخت.



"هاشمی رفسنجانی" در هشدارهای سخت، واکنشی پرحرارت از خود نشان داده و در این باره گفت "واقعاً این خیانت قابل بخشش نیست و من امروز هیچ گناهی را بدتر از این نمی دانم که کسی به خودش حق بدهد که دست ببرد توی آرای مردم و یا جریان آن را منحرف کند." (خطبه های نماز جمعه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۶) ...

{بیانات "امام خامنه ای" در دیدار خانواده های معظم اسرا و مفقودان جنگ تحمیلی سی و یکم اردیبهشت ۱۳۷۶:}

... صحبت سر غفلتهایی است که ممکن است خدای نکرده گاهی از خودیها سر بزنند. بعضیها را متهم کنند و بعضیها را مورد اهانت قرار دهند. این کار درست نیست. البته تبلیغات منطقی و معقول و با استدلال، اشکالی ندارد؛ لیکن نباید فضا را خراب و مکدر کرد.



... دشمن به همان اندازه‌ای که از اجتماع آرا در روز انتخابات ناراحت است، به همان اندازه هم درصدد است که اگر این تجربه به وسیله ملت ایران با موفقیت انجام شد، شیرینی انتخابات را به دهان مردم تلخ کند. از مدتی پیش نشسته‌اند و برای این قضیه برنامه‌ریزی می‌کنند.

شایعه تقلب در انتخابات و صوری بودن آن را مطرح کردند، لطیفه و متل درست کردند و در دهان مردم انداختند؛ بعضی هم البته ناآگاهانه آنها را تکرار می‌کنند. من باید عرض کنم، شایعه این که در انتخابات تقلب خواهد شد، از طرف دشمن است.

رادیوهای بیگانه، حرفهای دلسوزانه رئیس‌جمهور محترم را حمل بر چیزهای نامناسب و ناشایسته کردند. حتی بعضی از تحلیلگران و خودیها هم از روی غفلت برداشتند آن مسأله را حمل بر این کردند که آیا چه چیزی قرار است اتفاق بیفتد! این حرفها چیست؟

مگر ممکن است در انتخابات جمهوری اسلامی، کسی به خود حق بدهد یا جرأت بدهد که در آراء مردم دستکاری کند؟

اولاً شورای محترم نگهبان، یک مجموعه عادل و مواظب و ناظر بر انتخاباتند و هیچ راهی را برای تقلب باقی نمی‌گذارند. ثانیاً وزیر محترم کشور پیش من آمد و گفت شما مطمئن باشید که ما نمی‌گذاریم یک رأی جا به جا شود. اینها مسلمان و انقلابی و متدین و مورد اعتمادند و از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد گرفته‌اند. بر فرض در گوشه‌ای یک تخلف کوچک هم انجام گیرد. این در نتیجه انتخابات هیچ تأثیری نخواهد داشت. خود من هم مواظبم و اجازه نخواهم داد که کسی به خود حق بدهد، تقلب در انتخابات را که یک عمل هم خلاف شرع و هم خلاف اخلاق سیاسی و اجتماعی است، انجام دهد. چنین کاری هرگز نخواهد شد. بعضی خیال کرده‌اند که حالا چه اتفاق می‌افتد.

من بخصوص از رئیس‌جمهور محترم { "هاشمی رفسنجانی" } استفسار کردم و گفتم شاید ایشان خبری دارند؛ اما ایشان گفتند که نه؛ من در همه انتخاباتها، به مسؤولان و دست‌اندرکاران سفارش می‌کنم که تخلف نکنند. مسأله خاصی وجود ندارد.

عده‌ای جنجال کردند و رادیوهای بیگانه هم های وهوی راه انداختند. نخبه؛ انتخابات ان شاء الله با اتقان کامل انجام خواهد گرفت. هم مسؤولانی که هستند، مورد اطمینانند، هم خود من نخواهم گذاشت که مسأله انتخابات، خدای نکرده اندکی مخدوش شود.

...همه ملت ایران و خود نامزدهای محترم توجه کنند که هر کدام از این چهار نفر {خاتمی، ناطق، نیک یا مرحوم زواره ای} که به خواست خدا و به سلامتی اکثریت آرا را - چه در مرحله اول و چه در مرحله دوم - به خود اختصاص داد، او رئیس جمهور قانونی است. البته ملت باید تلاش خود را بکند، باید زحمت بکشد و دنبال اصلح بگردد. من مکرر عرض کرده‌ام که مسأله، مسأله دین و خدا و ادای تکلیف است. همچنان که اصل انتخابات یک تکلیف الهی است، انتخاب اصلح هم یک تکلیف الهی است. قبلاً هم گفتیم که تفاضل ولو کم باشد، در این قضیه بسیار است. باید بگردید، بین خودتان و خدا حجّت پیدا کنید؛ یعنی بتوانید از راهی بروید که اگر خدای متعال پرسید شما به چه دلیل به این فرد رأی دادید، بتوانید بگویید به این دلیل. بین خودتان و خدا، دلیل و حجّت فراهم کنید و بعد با خیال راحت بروید رأی بدهید. مردم باید این کار را بکنند و ما هم از خدا می‌خواهیم و دعا و آرزو می‌کنیم که خدای متعال دل‌های مردم را به سمت نامزد اصلح - آن که واقعاً صلاحیتش بیشتر است - هدایت کند. البته شورای محترم نگهبان، این چهار نفر آقایان را صالح دانسته است. لابد اینها در یک حد نیستند؛ بعضی صالحند، بعضی صالحترند. بگردید آن صالحتر را شناسایی و پیدا کنید و به او رأی بدهید.

هر کس که برود رأی بدهد، چه رأی او صائب باشد و به اصلح رأی داده باشد و چه اشتباه کرده باشد و به غیر اصلح رأی بدهد، همین اندازه که از روی احساس تکلیف نسبت به آینده پای صندوق برود و رأی بدهد، این رأی پیش خدای متعال مأجور و موجب ثواب است و این شخص، علاقه‌مند به نظام و رهبری است. آنچه که مهم است، این احساس تکلیف است...

بر یادداشت های پژوهشی آرشیو "ر.گ.ج":

در انتخابات خرداد ۱۳۷۶، "علی اکبر ناطق نوری"، کاندیدای برگزیده جناح سنتی شکست انتخاباتی خود را در مردانه مقابل "سید محمد خاتمی" پذیرفت و "خاتمی" در جدالی که حمایت "رفسنجانی" محور های داخل و خارج ایران را با خود داشت، پیروز هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران شد.

"هاشمی رفسنجانی" که با اقدامات گشاده دستانه خود سبب پیروزی جناح مجمع روحانیون مدعی خط امامی (ولو به قیمت باردار شدن این جناح از تقارب با تجدید نظرطلبان ضد امام شده بود) آنرا پیروزی خود می دانست؛ چرا که طبق اعلام محارمش همین حد که جناح سنتی موافقه محور شکست فاحشی خورده و زمینگیر شده بودند خود یک پیروزی بزرگ برای "رفسنجانی" بود.

"هاشمی رفسنجانی" بطور دقیق می دانست که "محمد خاتمی" فاقد هر گونه تجربه در ریاست بر دولت و قوه مجریه کشور و عشق حرافی و دلخوش به لاس زدن با تمدنها و به تعبیر "سعید حجاریان" متناسب با ریاست کتابخانه است. و بدنامی های محصولات سیاست کلان خود را با وعده دادن به "خاتمی" که به وی کمک خواهد کرد باقی گذاشت.



بعد از انتخابات خرداد ۱۳۷۶، جناح چپ حاکمیت پس از حدود یک دهه حاشیه نشینی و سکوت به عرصه ی قدرت بازگشت. پس از به قدرت رسیدن جناح مجمع روحانیون که در

این فاصله ضرورت استحاله شدن فرهنگی اقتصادی جمهوری اسلامی را پذیرفته بودند و در مرکز مطالعات ریاست جمهوری (طیف حلقه ی کیان یا همان روزنامه ی سلام) تحت عبای "خوئینی" ها به تئوریزه کردن استراتژی هایی نظیر فتح سنگر به سنگر و ایراد اتهامات بزرگ یوگسلاویزه سازی برای تحقق نیت شوم حذف باقیمانده اسلامیت نظام پرداخته بودند به این توهم رسیدند که به همان سهولتی که توانستند قوه مجریه ی کشور را بدست آورند می توانند در انتخابات پیش روی سومین دوره مجلس خبرگان رهبری که قرار بود در اول آبان ۱۳۷۷ برگزار گردد، نیز به فتح کرسی های پر شمار آن نائل آیند. این رویکرد می توانست این نوید و اطمینان را به این طیف بدهد که می توان کاری را که "بنی صدر" و محاربین تحت امرش در سکولاریته نمودن حاکمیت نتوانستند انجام دهند تحت فرم و نام ظاهری نظام به نهایت برسانند و جایگاه رهبری نظام را نیز تحت اختیار خود در آورند. از آنجا که در این مرحله تجربه ی سالها حضور "هاشمی رفسنجانی" در عرصه ی سیاست طعم حمایت تاریخی مردم در مقابله با منافقین و دفاع از اسلام و رکن رکن ولایت فقیه را به او چشانده بود

به این توهم و سرمستی مجمع روحانیون، مجاهدین انقلاب و مشارکت دل نبست. در واقع هر چند "هاشمی" در پیروزی این طیف نقش محوری ایفاء کرده بود، اما به درستی دریافته بود که در تاریخ ایرانزمین نام علی یاد علی آل علی هر که در افتاد و افتاد با بیان روشن تر چون خود او نیز در جهت مصالح پایاتر واقعگرایانه ی خود در چالش با مردم مسلمان قرار داشت ترجیح داد به آلت فعل یا کارپرداز ساده برای بدمستان خلف منافقین خلق تبدیل نگردد و اشتباه تاریخی لاهوتی را تکرار ننماید. او سعی کرد تا در پائیز ۱۳۷۷ و در آستانه انتخابات مجلس خبرگان رهبری وزن و مدیریت سیاسی خود را با نشان دادن تمایز خود با ایشان به نمایش عمومی بگذارد. او میدانست که مردم در مقوله ی خبرگان و رهبری با کسی تعارف ندارند.

در انتخابات مجلس خبرگان رهبری که جناح چپ در سودای خاطرات شیرین معاضدت و همکاری "رفسنجانی" و گروه کارگزاران سازندگی مسرور بودند و از خود اطمینان داشتند به ناگاه شاهد حادثه ای دیگر شدند که روند و سرنوشت سیر تحولات سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران را به نحو فاحشی دگرگون ساخت. ترکیب انتخاب مردم به آنها فهماند که چرا "هاشمی" افسار فربه شدگان کارگزاران را کشیده و ترمز خاندان خود را فشرده.

بلافاصله پس از شکست سنگین گنده گوهای "خاتمی" محور؛ "فائزه هاشمی رفسنجانی" به میدان خطابه آمد و با اشاره ای بدور از هر گونه تکلف و خجالت زدگی، و به عشوہ گری چندش آور خود، پیروزی دیگران در انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان رهبری را شاد باش گفته و آنرا ناشی از مساعی "رفسنجانی" و گروه کارگزاران سازندگی با جناح راست معرفی کرد.

طولی نکشید که او از پشت میز کارش در دفتر کارگزاران سازندگی این گونه پز داده و گفت که "ما یک گروه معتدلیم بنابراین به هر طرف (در حاکمیت) میل کنیم آن طرف پیروز خواهد شد." (اطلاعات بین المللی ۱۱ مه ۱۹۹۹)

هنگامی که کارگزاران سازندگی قدرت "هاشمی" را در عرصه سیاسی جمهوری اسلامی ایران به رخ کشیده و به آن فخر می فروختند، "سید محمد خاتمی" بر خلاف مشاوره ی منافقین انقلاب و حزب دستساز خود (مشارکت) روش دوگانگی "رفسنجانی" را خوب آموخته و رشته حمایت مردم ولایت محور را با خود قطع نمود. او در مهر ماه ۱۳۷۷ در صفحه تلویزیون سرتاسری ظاهر شده و در مقابل پیشنهاد ایفای نقش طراحی شده ی اطرافیان خود ایستاد و با کراهت به تائید انتخابات قانونی مردم برای حاکمیت جناح دیندار و مومن به ولایت فقیه در سومین دوره انتخابات خبرگان رهبری پرداخت. و با محوریت عناصری چون "تاجزاده"، "خسرو تهرانی"، "علی ربیعی"، "مصطفی کاظمی" و "حمید

سرمدی" در جریان قتل "فروهر" و همسرش به سمت فتح وزارت اطلاعات و صداوسیما در مدل براندازی ایراد اتهام جنایت علیه شهروندان تغییر استراتژی داد.



تحلیل "هاشمی" از جدیت مردم ایران در دفاع از حریم ولایت در انتخابات خبرگان واقع بینانه و درست بود اما این بار او به توهم اتکا بر روش قبلی کارگزارن برای بازگشت به ریاست مجلس شورای اسلامی خام سودای قدیمی خود گردید.

در انتخابات مجلس ششم در بهمن ۱۳۷۸ او به عرصه انتخابات مجلس ششم وارد شد. غیر از تبری مومنین صفة ای رهبری نسبت به دوگانگی های او؛ این بار او چالش سخت و شدید لجن مال شدن در افکار عمومی توسط طرفداران خام "خاتمی" و مجمع روحانیون مبارز بویژه "تاجزاده"، "گنجی" و "سعید حجاریان" را نیز با تمام وجود چشید...

﴿ به نقل از فصل چهارم بخش سوم کتاب آسیب شناسی حزب مشارکت ایران اسلامی نوشته ی "سلمان علوی نیک"، منتشره ی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ﴾

ثبت نام ... "هاشمی رفسنجانی" در انتخابات مجلس ششم که در بعد از ظهر ۲۴ آذر ۱۳۷۸ روی داد، شوک بزرگی به ... حزب مشارکت وارد کرد؛ چرا که مشارکتی ها پیش تر با تهدیدهایی در صدد آن بودند تا سیاست مدار کهنه کار... را از ورود به صحنه ی انتخابات و بالتبع حضور در مجلس ششم باز دارند. (حزب مشارکت، پس از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و پیروزی کاندیدای مورد حمایت جریان های موسوم به جناح چپ ("سید



محمد خاتمی") در واقع پایگاه حاکمان پیروز انتخابات و یا به عبارتی حزب حاکم تلقی می شد با محوریت افرادی چون "سعید حجاریان"، "عباس عبدی"، "مصطفی تاجزاده" و "محمد رضا خاتمی" شکل گرفت.

با اعلام نتایج شمارش آراء، "هاشمی رفسنجانی" با ۷۴۹۸۸۴ رأی و کسب ۲۵/۵۸ درصد آرای شرکت کنندگان شهر تهران، نفر سی ام منتخبین شهر تهران شد.

مشارکتی ها که نتوانسته بودند مانع راهیابی "هاشمی رفسنجانی" به مجلس گردند، امیدوار بودند که شاید... بتوانند پرونده ی سیاسی "رفسنجانی" را ببندند. بر همین اساس، شبهه افکنی در آرای "رفسنجانی" و اتهام تقلب در انتخابات به نفع وی، در دستور کار جدید... نوشته می شود. روزنامه ی مشارکت، که ارگان وقت حزب مشارکت به شمار می آمد، در این مورد نوشت: "نفر سی و یکم ("علی اکبر رحمانی") با اعتراض به نتایج انتخابات، جایگاه خود را به طور قطع در بین سی کاندیدای منتخب تهران می داند." (روزنامه مشارکت، ۱۳۷۸/۱۲/۸)

در این ایام، "رفسنجانی"، نظاره گر بازی جدید است. او برای از بین بردن هرگونه شبهه ... نامه هایی به شورای نگهبان می نویسد و در آن خواستار بررسی دقیق و کامل شکایت نفر سی و یکم می شود.

بعد از چند روز اعلام شد که "با بازشماری برخی صندوق های رأی حوزه ی انتخابیه تهران و شمارش آراء "علی اکبر رحمانی" و "اکبر هاشمی رفسنجانی"، تغییر در آراء مشاهده نشده است و این دو نفر همچنان در همان جایگاه باقی مانده اند." ("عباس بشیری"، انصراف، تهران، اساتید قلم تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۹۹)

با توقف ادامه ی بازشماری آراء، مشارکتی ها سناریوی تخریب را جلو می برند و مدعی می شوند که: "اگر بازشماری آرای هزار صندوق در تهران ادامه می یافت، قطعاً جای نفرات سی ام و سی و یکم تغییر می کرد و "علی اکبر رحمانی" جایگزین "اکبر هاشمی رفسنجانی" می شد." (روزنامه مشارکت، ۱۳۷۸/۱۲/۱۲)

"رفسنجانی" ...، بار دیگر در نامه‌هایی خطاب به دبیر شورای نگهبان، خواستار رسیدگی دقیق تا رفع ابهام می‌شود. وی در این نامه با اشاره به اینکه پس از توقف بازشماری آرای مردم تهران، بار دیگر زمینه برای رواج شایعات و حدس و گمان به وجود آمده است، تأکید می‌کند که: "به نظر می‌رسد برای حفظ حق داوطلبان و جلوگیری از مخدوش شدن اعتماد مردم که سرمایه‌ی ارزشمند کشورند، لازم باشد رسیدگی دقیق تا رفع ابهام انجام می‌شود و در مراحل مختلف با اطلاع‌رسانی به موقع، مردم در جریان امر قرار گیرند." ("عباس بشیری"، انصراف، تهران، اساتید قلم تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰)

شورای نگهبان، پس از بازشماری بخش دیگری از آرا، به تخلفات گسترده‌ی مصطفی تاج‌زاده، رئیس ستاد انتخابات کشور و عضو ارشد حزب مشارکت پی می‌برد و طی گزارشی به مقام معظم رهبری، تقاضای دستور می‌نماید.

پس از راهنمایی رهبر انقلاب، شورای نگهبان با ابطال صندوق‌های مخدوش، جمع‌بندی آرای نهایی تهران را در حالی اعلام می‌کند که "رفسنجانی" با ۶۳۰۵۹۰ رای و کسب ۲۸/۶ درصد آرا در رتبه بیستم قرار می‌گیرد.

"رفسنجانی" ترک مجلسی را که به دست مشارکتی‌ها و به قیمت آبرویش تسخیر گشته بود، بر حضور ترجیح می‌دهد و با صدور بیانیه‌ای رسماً انصراف تاریخی خود را اعلام می‌کند:

مردم شریف و بزرگوار تهران، همان‌طور که مطلع هستید، اینجانب بر خلاف تصمیم قبلی و تمایل شخصی و قلبی‌ام، حسب وظیفه‌ی شرعی و رسالتی انقلابی و میهنی و در پی اصرار و تأکید چهره‌های محترم و شخصیت‌های صاحب‌نظر نظام، در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت نمودم، اما حجم سنگینی از تبلیغات منفی و خلاف پیش از برگزاری انتخابات و در دوره‌ی تبلیغات و به هنگام رأی‌گیری و شمارش آرا، بر صحنه‌ی میدان رقابت‌های انتخاباتی عارض گشت و حتی دشمنان خارجی و داخلی انقلاب سم‌پاشی‌هایی علیه اصل نظام و دستاوردهای انقلاب و دفاع مقدس و سازندگی نمودند و در جریان

انتخابات و حتی پس از اعلام نتایج، فضای شبهه‌ناک و ابهام‌آلودی به وجود آمد. خوشبختانه تدبیر مقام معظم رهبری مانع بروز مشکلات سیاسی و اجتماعی شد.

به رغم اصرار و درخواست اینجانب از مسئولان اجرایی و نظارتی مبنی بر رفع هرگونه ابهام و کشف تمام حقیقت و تلاش‌های شورای نگهبان و وزارت کشور، هنوز ابهامات و شبهاتی در نتایج انتخابات تهران باقی است که می‌تواند دستاویز دشمنان ملت و مخدوش‌کننده‌ی وحدت نیروهای معتقد به نظام اسلامی گردد. اکنون با توجه به شرایط جاری، انجام وظیفه به صورت مطلوب و تلاش برای وفاق ملی و تقویت سازندگی که از اهداف مهم و عمده‌ی حضورم و عذرخواهی از مردم شریف و موکلان عزیز تهرانی از پست نمایندگی مجلس شورای اسلامی اعلام انصراف می‌نمایم.

وظیفه‌ی خود می‌دانم نسبت به اعتماد همه‌ی کسانی که به رغم تبلیغات فراوان ناروا، به اینجانب رأی داده‌اند، ابراز تشکر نمایم و به آرای کسانی که به هر دلیل منتخب‌شان من نبوده‌ام، به دیده‌ی احترام بنگرم. همچنین نسبت به افراد و گروه‌های معدودی که به اشتباه یا خدای ناخواسته کینه‌توزی و عداوت به ناحق مرتکب تهمت، غیبت یا انتقاد ناسالمی در مورد این جانب شده‌اند گذشت نموده و از درگاه خداوند متعال برای خود و همگان طلب بخشش و تنبه نمایم.

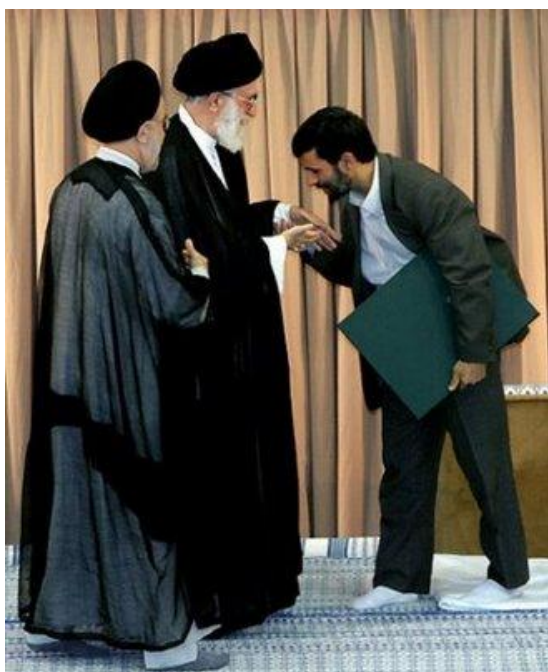
امیدوارم با تلاش و هوشیاری همه‌ی نمایندگان محترم، نهاد قانونگذاری مجلس ششم، سنگر عزت، اقتدار و همدلی نیروهای وفادار به نظام و انقلاب و تقویت هم‌کاری قوای سه‌گانه و نهادها و ارگان‌های کشور باشد و اینجانب در هر عرصه‌ای که مصالح و منافع نظام اسلامی حکم نماید به انجام وظیفه خواهم پرداخت. "اکبر هاشمی رفسنجانی" (روزنامه همشهری، ۱۳۷۹/۳/۷)

بر یادداشت های پژوهشی آرشیو "ر.گ.ج":

متأسفانه روند توهم "هاشمی" و عدم کارایی و قابلیت درک صحیح رفتار شناسی مردم ایران او را بار دیگر به انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در خرداد سال ۱۳۸۴ تطمیع نمود.

در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، "رفسنجانی" خود را پیروز این رزم می دید اما در واقعیت میدان عرصه ی انتخابات اکثریت مردمی به انتخاب "محمود احمدی نژاد" منجر گردید.

این چهره گمنام ولی مفتخر به بیان شعار آرمانی عدالت محوری و سنگر شدن برای دفاع از مظهر عدالت (ولی فقیه که حامی همیشگی و مظلوم مردم و حقوقشان در ۱۶ سال سیاستبازی "هاشمی" و خاندان کارگزارانی او بود) "هاشمی" را به دور دوم کشانده و نهایتاً پیروز شد.



پس از آنکه "محمود احمدی نژاد" با بوسیدن افتخار آمیز دست "امام خامنه ای"، حکم تنفیذ ریاست جمهوری خود را از رهبر انقلاب اسلامی دریافت کرد {کاری که متأسفانه حسرت انجام مجدد آن در دور دوم آن بر دل دوستان حقیقی و نه دوستان نابابش! باقی

ماند!} تلاش کرد تا با احیای گفتمان های اصیل "امام خمینی" حقوق مردم را از چنگال مدیران رسوب کرده در احزاب قدرت طلب را بازپس بگیرد.



{ هرچند که دفاع فعلی او از "رحیم مشایی" ها و "رحیمی" های وامدار و چاپلوس به قدرت "هاشمی" متأسفانه عطسه ها و سرفه های "احمدی نژاد" ناشی از ابتلاء او به زکام ویروسی کارگزارانسیسم رفسنجانی (که قبلاً "خاتمی" را مبتلا و فلج کرده بود) را به نمایش می گذارد. این ویروس تکیه زننده به جایگاه رئیس جمهوری را به این باور غلط میرساند که تو که گزینه ی مورد توجه و منتخب رهبری نبودی پس شأن میلیونها رأی خود را با مانورهایی در عدم حرف شنوی کامل از رهبری اعلام نما و آماده ی حفظ خود و نام خود برای دو دوره ی بعد باش! امیدوارم آنتی ویروس شخصیت "احمدی نژاد" با شرب نیوشیدن او امر نائب امام زمان (ارواحنا له الفدا) این سرما خوردگی را مداوا کند... }

{به نقل از رسانه های منتشره در ۲۶ مهر ۱۳۸۸:}

آبان ماه سال ۱۳۷۴ "اکبر هاشمی رفسنجانی" رئیس جمهور وقت در حالیکه ششمین سال ریاست جمهوری اش را پشت سر می گذاشت، برای اولین بار سفری چند روزه به استان کردستان داشت.

پس از انجام این سفر، استانداری کردستان با انتشار کتابی با عنوان "دیدار سردار سازندگی از کردستان سرزمین عشق و دوستی" به بررسی نتایج این سفر پرداخت.

"محمدرضا رحیمی" استاندار وقت کردستان در مقدمه این کتاب، زیبایی‌های این سفر را خارج از توان گفتار و نوشتار دانسته و آن را منحصر به فرد و در هاله‌ای از نور ایمان و ایثار و جوانمردی عنوان کرده است.

"محمدرضا رحیمی" در ادامه "هاشمی رفسنجانی" را این گونه توصیف می‌کند:  
"آقای "هاشمی" را محبوب می‌پندارند که تنها یار نیست، یاور نیز هست. او را جانانه کرم پیشه‌ای می‌انگارند که از کنعان انقلاب اسلامی به مصر کردستان قدم می‌گذارد، عاشقانه عزیزش می‌دارند و با تمام هستی خریدار محبتش می‌گردند...  
اوج زیبایی این دلدادگی در حرکت غرور آفرین آن پیرزن سقزی تجلی می‌کند که با تمام داراییش که در یک رأس بز خلاصه می‌شود، در صف خریداران یوسف انقلاب اسلامی قرار می‌گیرد و اشک شوق از چشمان آقای "هاشمی" جاری می‌سازد...  
نکات قابل ملاحظه‌ای در لحظات دیدار حضرت ایشان از مناطق کردستان وجود دارد که حقیقتاً جز در آثار اساطیری و مبالغه‌ها و اغراق‌های شاعرانه تصور آنها در باور هیچ کس نمی‌گنجد، مگر آن که انسان خود بوده و به رای العین مشاهده کرده باشد و حیرت و اعجاب و ناتوانی ما در ترسیم آن عظمت‌ها از همین جا ناشی می‌شود. پیرمرد مریوانی خطاب به رئیس جمهوری محبوب خود در حالی که گریه امانش نمی‌دهد، می‌گوید: اگر فرزندی داشتم، ذبیح قدمت می‌کردم."

"رحیمی" در انتهای این مقدمه «دستاوردهای شیرین این سفر مبارک» را تبدیل کردستان به یک استان برخوردار و فروزان شدن چشم انداز توسعه و ترقی کردستان می‌داند و "هاشمی رفسنجانی" را «شخصیت ممتاز جهان اسلام و سردار دلاور سازندگی» می‌خواند.





یکی از فصول این کتاب، به اشعار و نثرهایی که در جریان این سفر سروده و نوشته شده، اختصاص یافته است:

ای رییس دولت خدمتگزار، ای "هاشمی"  
با قدمت شهرمان همچون گلستان آمده  
ناکسان را حسرت و بخل و حسد مهمان بود  
غافلند از نعمتی کز سوی یزدان آمده  
یا رب از لطف تو خواهم طول عمر "هاشمی"  
ز آنکه با حسن نظر از بهر عمران آمده

در یکی دیگر از این اشعار با عنوان کاروان سالار بیداری به تمجید از "هاشمی  
رفسنجانی" و "محمدرضا رحیمی" پرداخته شده است:  
دولت ملت نو از "هاشمی" پاینده باد  
میسپارد شخص را دولت سرای خویشتن  
چون "رحیمی" حاکمی فرزانه دارد کاردان  
هر کسی باید که بنشیند به جای خویشتن  
کوری چشم حسودان منافق این دو یار  
کرده در دل‌های مردم باز جای خویشتن

در بخش دیگری از این کتاب با چند نفر از هنرمندان بدون ذکر نام آنها مصاحبه شده  
است: «با آمدن آقای "هاشمی" به کردستان تمام جنبه‌ها به خصوص امور فرهنگی رو به

ترقی خواهد رفت و تمام این حرکات و این سفر تحت مدیریت بسیار هوشمندانه استاندار کردستان بوده است."

یک هنرمند خوشنویس هم می گوید: "حرکت های آینده همگی از برکات سفر پربرکت ریاست محترم جمهوری به کردستان است که آن هم باز می گردد به ایثار و از خود گذشتگی استاندار با تجربه و درد آشنای استان جناب آقای "رحیمی"."

همچنین در این کتاب که در ۳۵۰ صفحه منتشر شده تصویر مشهور آرایش تراکتورهای جمع آوری شده از سطح استان کردستان در استقبال از "هاشمی رفسنجانی" موجود است. "رحیمی" ۳ سال قبل نیز در حضور دکتر "احمدی نژاد" به ذکر خاطره ای از سفر خود به سوریه پرداخت و گفت یک فرد سوری به وی گفته است که اگر قرار بود بعد از پیامبر اسلام باز هم پیامبری بیاید، آن فرد "احمدی نژاد" بود ...

{ریادداشت های پژوهشی آرشیو "ر.گ.ج":}

نگارش ظریفی را دیدم که در رسانه های ۱۳۸۸/۱۰/۲۰ منتشر شده بود به این مضمون:  
دکتر "احمدی نژاد" به خودش حمله کرد!

پس از اعلام دادستان کل کشور، مبنی بر اینکه "محمدرضا رحیمی"، معاون اول رئیس جمهور، یکی از متهمان پرونده موسوم به بیمه ایران است، تاکنون واکنش های متعددی در این زمینه از سوی افراد صورت گرفته است.

به گزارش «تابناک» در تازه ترین واکنش، دکتر احمدی نژاد، رئیس جمهور کشورمان در دفاعی جانانه، معاون خود را از هر اتهامی مبرا دانست و در این باره اظهار داشت: "من نمی دانم، چرا برخی اصرار دارند خلاف قانون عمل کنند؛ این که در یک برنامه زنده تلویزیونی فردی که خود متخلف است به کسی که حضور ندارد، تهمت و اتهام بزند خیلی بد است... این کار باید اصلاح و جبران شود و برخی معاونت های صدا و سیما باید دقت و مراقبت بیشتری کنند."

صد البته این سخن حقی است که در غیاب افراد، به ویژه در یک برنامه تلویزیونی زنده - که قطعاً بینندگان بسیاری دارد - نباید اتهاماتی را علیه آنان مطرح کرد، به ویژه آنکه این موارد، هنوز در حد اتهام است و نه تنها در دادگاهی صالحه ثابت نشده، بلکه خود فرد هم حضور ندارد تا به اتهامات مطرح، پاسخ بگوید و دست کم - هرچند به صورت ظاهری - بتواند از خود دفاع کرده و اعاده حیثیت کند.

بر این مبنای نکته جالب این مسأله آنجاست که اتفاقاً چنین رویکردی در تلویزیون، یعنی متهم کردن افراد در محضر میلیون ها بیننده، در سال ۱۳۸۸ و در ایام مناظرات انتخابات ریاست جمهوری رقم خورد؛ آنجا که شخص دکتر "احمدی نژاد"، اتهامات متعددی را علیه افراد گوناگون در تلویزیون طرح کرد؛ اتهاماتی که اتفاقاً در غیاب افراد عنوان شد! و مورد تذکر جدی رهبری نیز قرار گرفته بود!...



تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ... بگذریم ... و به بحث اصلی متن پردازیم:  
"رفسنجانی" پس از سالها تجربه اکنون بعضاً مانورهای غیر قابل درکی می نماید که در تعارض با بدیهیات قواعد سیاسی است. مثلاً هر از چندی میگوید "سینه من صندوق اسرار {!؟} نظام" است. در واقع در اعتراض به گذشته و اشتباهات خودش به سر می برد. او برای بروز کینه و عصبانیت نابجای خود در انتخابات ۱۳۸۸ راهکاری بهتر از حمایت همه جانبه ی مهندس "میر ماسون موسوی" پیدا نکرد. فردی که ائتلاف همه ی مخالفان "احمدی نژاد" در داخل و خارج برای تجدید نظر در آرمانهای انقلاب را در حمایت از خود داشت.

متأسفانه "هاشمی" با تداوم کینه اش آخرین امیدهای مردم به اصلاح خود را نیز از بین خواهد برد. این کینه ی غیر الهی او را واداشته بود که در نامه ای حاوی برخی انتقادهای وارد به احمدی نژاد؛ گستاخانه به رهبر معظم انقلاب بدون سلام اولتیماتوم دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای زیده عزّه

متأسفانه اظهارات عاری از حقیقت و غیرمسئولانه آقای احمدی نژاد در جریان مناظره با مهندس موسوی و مقدمه‌چینی‌های قبل و حوادث بعد از آن، خاطرات تلخ اظهارات و اقدامات منافقان و گروهک‌های ضدانقلاب در سالهای اول بعد از پیروزی انقلاب و نیز تهمت‌زدن‌ها در انتخابات ۱۳۸۴ و انتخابات مجلس ششم و لجن‌پراکنی‌های بانده پالیزدار که در دادگاه محکوم شده را به نمایش گذاشت و از آنجا که بخشی از این اظهارات قبلاً در رسانه‌های دولتی و آتش تهیه آن در سخنرانی مشهد مقدس مطرح شده، ادعای اینکه مطالب او تحت تأثیر فضای مناظره گفته شده و فاقد برنامه‌ریزی قبلی است، پذیرفتنی نیست و گویا برای تحت‌الشعاع قراردادن گزارشهای مستند و مکرر دیوان محاسبات در خصوص مفقودالاثرا بودن یک میلیارد دلار و ارتکاب چند هزار تخلف در اجرای بودجه‌ها می‌باشد و شاید هم رقیب اصلی خود را افتخارات ربع قرن انقلاب اسلامی می‌داند.

دهها میلیون نفر در داخل و خارج ناظر دروغ‌پردازیها و خلاف‌گویی‌هایی بودند که برخلاف شرع و قانون و اخلاق و انصاف، افتخارات نظام اسلامی مان را نشانه گرفته بود. زیر سؤال بردن تصمیمات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و تلاشهای امام راحل و مردم مسلمان و متعهد و روحانیت عظیم‌القدر که در نیم قرن گذشته با مجاهدت‌های خویش توانستند بنای باشکوه نظام اسلامی را ایجاد و مستقر و بالنده کنند، از این بدتر نمی‌شد. دوران مشعشعی که خود شما پشت سر امام(ره) در قامت مجاهد پیشتاز، رئیس‌جمهور و نهایتاً رهبری نظام نقش و مسئولیت‌های ممتازی بعهده داشته‌اید.

نقطه قابل توجه در این تهمت‌ها این است که غیرمستقیم، مقام ولایت در زمان رهبری امام راحل و جناب عالی که هادی دولت‌ها بوده‌اید و با اظهارات صریح، مدیریت‌ها را مورد تأیید و تحسین قرار داده‌اید، نشانه گرفته است.

بعد از جریان شوم ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹ با ارشاد امام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، شهید مظلوم دکتر بهشتی و جناب عالی و اینجانب که در شعارهای مردمی به عنوان «سه یاور خمینی» شناخته شده بودیم، با همراهی نیروهای انقلابی و بخصوص نمایندگان متعهد مجلس اول و حزب جمهوری اسلامی توانستیم در جهت زدودن غبارهای ابهامات و سم‌پاشی‌ها اقدامات مؤثری انجام دهیم و امام راحل درد آشنا با تشکیل گروه حقیقت‌یاب و داور، بخشی از حقایق را آشکار کردند. نتایج آن، آگاهی بیشتر مردم و رسوایی فتنه‌گران و در نهایت نجات کشور از خطری بود که دشمنان استکباری و ضد انقلاب طراحی کرده بودند. البته اینجانب قصد ندارم که دولت موجود را مثل دولت بنی‌صدر معرفی کنم و یا سرنوشتی شبیه آن دولت را برای این دولت بخواهم، بلکه مقصود این است که باید مانع گرفتار شدن کشور به سرنوشت آن روزگار شد.

اینجانب برای پرهیز از آلوده‌شدن فضای سیاسی کشور در آستانه انتخابات به تشنجات بیشتر، از عکس‌العمل فوری که مورد انتظار ملت است، خودداری کردم. در مراسم بزرگداشت سالگرد امام(ره) به آقای احمدی‌نژاد گفتم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبا و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام، از جمله جناب آقای ناطق‌نوری و فرزندان من و بدتر از همه زیرسئوال بردن اقدامات امام راحل را یادآوری و پیشنهاد کردم با صراحت اتهام‌های نادرست را پس بگیرد که نیازی به اقدامات قانونی افراد و خانواده‌هایی که ناجوانمردانه و مظلومانه هدف تیرهای ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، نباشد.

از صدا و سیما هم خواسته شد که فرصتی در اختیار طرفهای ذیحق براساس مقررات سازمان قرار دهد که از خود دفاع نمایند. گرچه در گذشته به بخشی از این اتهامات پاسخ داده شده و رئیس قوه قضاییه وقت جناب آقای یزدی در پایان کار ریاست جمهوری اینجانب، در عمل به اصل ۱۴۲ قانون اساسی رسماً اعلام پاکی و منزّه بودن خانواده رئیس جمهور و حتی کم شدن دارایی‌ها در دوران مسئولیت را نمودند، ولی تکرار اتهام تکرار جواب را می‌طلبد.

مع الاسف، این دو پیشنهاد خیرخواهانه عملاً پذیرفته نشده و رهبر معظم هم صلاح را در سکوت‌شان دیدند و بی‌شک جامعه و بخصوص نسل جوان نیازمند اطلاع از حقیقت است. حقیقتی که با اعتبار نظام و همدلی ملت ارتباط جدی دارد و اگر محدود به حق چند نفر بود؛ اقدام به نوشتن چنین نامه ای نمی‌کردم.

معتقدم جناب عالی بخوبی می‌دانید که اینجانب و بسیاری از بزرگان تأثیرگذار انقلاب و حتی خود جناب عالی از دوران مبارزه و سالهای اول انقلاب و در تعدادی از مقاطع مورد تهاجم افراد لایابالی و ضدانقلاب بوده‌ایم و همیشه صبورانه تهمت‌ها و اهانت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و در دور جدید تهمت‌ها و هجمه‌ها هم از حدود پنج سال پیش تاکنون دندان روی جگر دارم و بخاطر خداوند و مصالح انقلاب و کشور اندوه خویش را مکتوم می‌دارم و از این جهت هم مورد گلایه بسیاری از دلسوزان اسلام و انقلاب و بستگانم قرار می‌گیرم و مهم این است که اینبار این تهمت‌ها توسط رئیس جمهور و در رسانه ملی مطرح شده است. البته در موقع مناسب انحرافات و حق‌کشی‌های ناگفته انتخابات و اعمال دولت نهم در اختیار مردم و تاریخ قرار خواهد گرفت.

تاریخ گواه است که اکثریت مردم متعهد و انقلابی مان کمتر تحت تأثیر خلاف‌گوئیها قرار می‌گیرند و دلیل آن آراء افتخارآمیز مردم به اینجانب در آخرین انتخابات مجلس خبرگان رهبری است و نیز خوب می‌دانید که در جریان انتخابات جاری، تاکنون به خاطر مسئولیت‌های رسمی ام در رسانه‌ها مطلبی به نفع یا ضرر افراد و جریانهای درگیر در



انتخابات نگفته‌ام و در موارد ضروری به کلیاتی مبتنی بر حضور حداکثری مردم در پای صندوقها و سلامت انتخابات اکتفا کرده‌ام و رسماً گفته‌ام برنامه شرکت در انتخابات ندارم.



چهار نامزد موجود برای آمدن به صحنه با اطلاع از نظر و سیاست اینجانب از من نظر نخواستند و بعد از نامزدی هم از اینجانب درخواست حمایت نکرده‌اند و اگر هم در جلساتی بهم رسیده باشیم، چیزی جز همان کلیات فوق‌الذکر را از من نشنیده‌اند و اگر حزب یا گروهی در مورد جهت‌گیری در انتخابات نظر خواسته‌اند، گفته‌ام براساس آیین‌نامه خود عمل کنند و حقیقتاً آنها با تصمیم خودشان و همکارانشان در صحنه‌اند و عمل می‌کنند و انصافاً تهمت دست‌نشانده بودن آنان ستم و بی‌حرمتی غیرقابل توجیه است.

بعجاست که به این حقیقت هم توجه شود که احتمالاً عوامل دولت از نظر اینجانب مطلعند که من ادامه وضع موجود را به صلاح نظام و کشور نمی‌دانم و خود جناب‌عالی هم از این نظر من مطلعید و دلایل آن را هم می‌دانید. ولی این نظر را رسانه‌ای نکرده‌ام و خود عوامل دولت در این مورد بزرگ‌نمایی کرده‌اند که هدف بزرگ‌نمایی در آن مناظره روشن شد. با اینهمه بر فرض اینکه اینجانب صبورانه به مشی گذشته ادامه دهم، بی‌شک بخشی از مردم و احزاب و جریانها این وضع را بیش از این بر نمی‌تابند و آتش‌فشانهایی که از درون سینه‌های

سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت که نمونه‌های آن را در اجتماعات انتخاباتی در میدانها، خیابانها و دانشگاهها مشاهده می‌کنیم.



اگر نظام نخواهد یا نتواند با پدیده‌های زشت و گناه‌آلودی مثل تهمت‌ها؛ دروغ‌ها و خلاف‌گوییهای مطرح شده در آن مناظره برخورد کند و اگر مسئولان اجرای قانون نخواهند و یا نتوانند به تخلف‌های صریح خلاف قانون در اعلان افراد به عنوان فاسد که فقط بعد از اثبات تخلف در دادگاه قابل اعلان است، رسیدگی کنند و اگر فردی در موقعیت ریاست جمهوری بدون مراعات شأن منصب مقدسش خود را مجاز به ارتکاب چنین گناهان کبیره و اخلاق‌شکن علیرغم سوگند به مراعات شرع و قانون بداند، چگونه می‌توانیم خود را از پیروان نظام مقدس اسلامی بدانیم؟

رهبری معظم انقلاب؛

اکنون که امام راحل (ره) آن پیر فرزانه و حلال مشکلات و ملجاء همه و یار صبور و دیرینه هر دوی ما آیت‌الله شهید مظلوم دکتر بهشتی و بسیاری از همسنگران قدیم که یا به فیض عظمای شهادت رسیدند و یا به دیار باقی شتافتند؛ در بین ما حضور ندارند، شما مانده‌اید و من و معدودی از یاران و همفکران قدیم. از جناب‌عالی با توجه به مقام و مسئولیت و شخصیت‌تان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم اکنون دودش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.



لذا در فرصت باقی مانده ضروری به نظر می‌رسد خواسته حق حضرت‌عالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد. کاری که می‌تواند عامل نجات کشور از خطر و باعث تحکیم وحدت ملی و اعتماد عمومی باشد و فتنه‌گران نتوانند با حدس و گمان نصّ پیامتان در مشهد و در مرقد امام راحل را با هوس خود تحریف کنند و با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گرفتن به پیل  
دوست، همراه و هم سنگر دیروز، امروز و فردایتان  
"اکبر هاشمی رفسنجانی"

{به نقل از تحلیل عباس پژوهش پیرامون نامه "هاشمی" به رهبر انقلاب:}

... برآیند ... در یک بررسی روانکاوانه، واژه پژوهی متن نامه‌ی ۱۹ خرداد آقای "اکبر هاشمی رفسنجانی" به محضر مقام معظم رهبری را از این منظر بررسی و نتایج آن را به حضور خوانندگان گرامی ارایه نمایم تا دانسته شود که ریشه‌ی بسیاری از آشوب‌ها و تلاطم‌های امروز جامعه‌ی ما در کدام خاک است و آبشخور از کدام سرچشمه دارد.  
چنانچه بخواهیم متن نامه ... را با روش «روان کاوی متن» بررسی نمایم در این نامه‌ی حدوداً هزار کلمه‌ای باید نخست واژگان احساسی غالب را که اصلی‌ترین بار احساسی حاکم بر متن بر دوش آنها است ... از درون متن وجین و ... به جدول آماری بسپاریم ...

نخستین موردی که در روانکاوی این متن نظر محقق را به خود جلب می کند، درجه‌ی غلظت احساسات این نامه است ... در نامه‌ی حدوداً ۱۰۰۰ کلمه‌ی آقای "هاشمی"، دست کم ۱۱۱ واژه و یا ترکیب احساسی به کار رفته است ... یعنی حدوداً به ازای هر ۹ واژه یک کلمه و یا ترکیب احساسی به کار رفته و ... نگارنده در هنگام درگیری ذهنی خود با جریانات شدید روانی و احساسات غلیظ، اقدام به نگارش این نامه کرده است.

بررسی‌های بعدی آماری ... اثبات می کند که روان آقای "هاشمی" در هنگام نگارش این متن، درگیر ۱۲ گونه‌ی احساسی متفاوت بوده است ... که ... به ترتیب فراوانی عبارتند از:

خشم - تحریک - تهدید - توهین - اتهام - مظلوم‌نمایی - نفرت - ارباب - تحکم - تحقیر - احساس ضعف - غم

... نتیجه‌ی مشهود دیگر... : پرتکرارترین شیء به کار گرفته شده در نامه است که همانا «آتش» است. کلمه‌ی «آتش» در طول نوشتار ۵ مرتبه استعمال شده است.



جالب تر آن که در ارتباط مستقیم با این ۵ «آتش» و در جوار هر یک از این کلمات آتش، واژگانی هم سنخ و یا هم جنس آن به کار گرفته شده که بیانگر تأکید ذهنی و اصرار فراوان نگارنده بر واژه‌ی «آتش» است. این ۶ واژه که تأکید افزای این پنج آتش هستند و



برجسته سازی ذهنی نگارنده را نسبت به این شیء محوری نشان می دهند، به ترتیب این قرارند: «آتش فشان، سوزان، دود، شعله ور، افروخته، بنزین».

... بدیهی است که اذهان هشیار ایرانی ... از این نکته نیز غافل نخواهند ماند که چه شباهت عمیقی است میان آن چه در خیابان های تهران به کار گرفته شد، با تراوش های قلم خشم آلود و تهدیدگر هاشمی در متن نامه که همانا واژگان هم نشین و تأکیدافزای آتش هستند: «بنزین» و «دود»

{به نقل از سایت جهان نیوز ۲۶ تیر ۱۳۸۸:}

حاشیه هایی از نماز جمعه تهران شکست پروژه "مهدی هاشمی رفسنجانی" همزمان با تلاش برخی چهره ها و جریانات سیاسی برای بهره برداری از نماز جمعه تهران، تدبیر مردم تهران باعث شکست پروژه سوء استفاده از نماز جمعه شد. به گزارش جهان، در حالی که برخی چهره ها از هفته گذشته مشغول برنامه ریزی برای تفرقه و ایجاد فضایی برای بهره برداری سیاسی از نماز جمعه تهران بودند، اتفاقات جالب نماز جمعه این هفته، برنامه ریزی تفرقه افکنان را نقش بر آب کرد. برخی از حاشیه های نماز جمعه امروز تهران بدین شرح بود: نماز گزاران هنگام شروع خطبه های نماز جمعه با شعارهای "خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست" و "ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند" به استقبال بیانات "هاشمی رفسنجانی" رفتند.

عده ای از نماز گزاران که با دستبند سبز به نماز جمعه آمده بودند با تجمع در میدان انقلاب و درب اصلی دانشگاه تهران مشغول استماع سخنان خطیب نماز جمعه شدند و هنگام نماز هم جای خود را تغییر ندادند که با تذکر مامورین انتظامات نماز جمعه متوجه شدند جلوتر از امام جمعه نمی توانند به وی اقتدا کنند.

برخی از حضار در هنگام سخنان هاشمی در تقبیح عملکرد دولت چین، با سوت و کف اظهارات امام جمعه موقت تهران را تأیید کردند. بیشتر کسانی که در حمایت از موسوی به نماز جمعه آمده بودند در هنگام اقامه نماز با اجتماع در خیابان ۱۶ آذر و میدان انقلاب شعارهای تحریک آمیزی سر دادند که با درایت نیروی انتظامی و برای احترام به نماز به شعارهای خود پایان دادند.



در حالی که که برخی رسانه های خاص سعی داشتند از هفته گذشته با تحریک هوادارانشان برای حضور در نماز جمعه از جمعیت آنان استفاده تبلیغاتی کنند، صفوف نمازگزاران که اکثریت آنها را افراد متدین و نمازگزاران همیشگی نماز جمعه تشکیل می دادند تا میدان فلسطین هم نرسید. این میزان بسیار کمتر از نماز جمعه های هاشمی رفسنجانی که در ماه رمضان و روز قدس انجام می شد بود.

با این وجود سایتهای وابسته به این جریان که تبحر خاصی در جعل اخبار و بزرگنمایی دارند تعداد حاضرین در نماز جمعه را بین ۱.۵ تا ۲.۵ میلیون نفر تخمین زدند که موجب انبساط خاطر حاضرین در نماز جمعه شد.

پیش از این نیز این رسانه ها تعداد راهپیمایان ۲۵ تیر را ۳ میلیون نفر! به نقل از شهردار تهران اعلام کرده بودند که با تعجب و تکذیب "قالیباف" مواجه شد.



سایت رجا نیوز هم نوشت: همسر و ۲ دختر آیت الله "هاشمی" نیز در نماز جمعه قسمت خواهران حضور یافته بودند. همسر "هاشمی" که رو به جمعیت نشسته بود و هنگامی که بخش عمده‌ای از نمازگزاران شعارهای انقلابی سر می‌دادند، وی رفتارهای تحقیرآمیزی از خود بروز می‌داد.

پیش از شروع نماز جمعه آیت الله "مکارم شیرازی" در پیامی به نمازگزاران تهرانی ضمن دعوت آنها در پرهیز از شعارهای تفرقه آمیز بیان داشتند: آداب اسلامی و تربیت و ادب ایرانی به ما اجازه نمی‌دهد که نماز وحدت آفرین جمعه را با شعارهای تفرقه انگیز آلوده سازیم و به یقین دشمنان را ناکام می‌کنیم و راضی نمی‌شویم که اختلاف سلیقه‌ها را به دشمنی تبدیل کنند و عظمت و استقلال کشورمان را هدف قرار دهند.

{به نقل از خطبه های نماز جمعه "هاشمی رفسنجانی" ۲۶ تیر ماه ۱۳۸۸ منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی دات آی آر":}

امیدواریم که خداوند هیچیک از مسلمانان را از لطف و مرحمتش و روحیه تقوا و وظیفه شناسی محروم نفرماید و ملکه تقوا همیشه در وجودمان تقویت شود... ما در آستانه سالگرد نماز جمعه هم هستیم و نماز جمعه امروز بی شباهت به نمازهای جمعه ای که در هفته های اول انقلاب شروع شد و آیت الله طالقانی اقامه نماز می کردند و جمع زیادی از همه سلیقه ها در آن نمازها شرکت می کردند چنین است... یادتان هست که من در خطبه های اول یکی دو سال اخیر درباره شکل گیری نظام بر اساس قرآن صحبت می کردم و رسیدیم در آن بحثها از عبادت شروع کردیم و از عبادت به نماز رسیدیم و از نماز عبور کردیم به مسجد رسیدیم دو خطبه هم درباره مسجد خواندم ...

بحث دوم صحبتیم انقلاب است که مردم برای آن جهاد کردند و امام راحل ما بنیانگذار و مؤسس بودند و این همه خونهای مقدس پای این شجره مبارک ریخته شده ... بحث سوم را می پردازم به مسائل روزمان و شرایطی که الان در آن هستیم کمی این را توضیح می دهم و

ان شالله راه کاری راه علاجی برای شرایطی که امروز در آن زندگی می کنیم عرض می کنم ... البته اینها نظر خودم خواهد بود امیدوارم که بقیه مسئولین هم روی همین مسئله فکر بکنند و راهی پیدا بشود که ما با همان ابهت وحدت و همدلی که آغاز کردیم و پیروز شدیم و تا اینجا رسیدیم آینده را هم بتوانیم برای نسل های بعدی هم ترسیم بکنیم و بپیمائیم... مساله دیگر ما بطور مختصر مساله کشتار مسلمانان در چین است که روزهای تلخی می گذرد بر مسلمانان چین و من در اینجا به دولت چین عرض می کنم دولت چین انتظار از او می رود که بتواند در مقابل مظالمی که به این مردم وارد می شود صبر کند. (شعار مرگ بر چین عده ای از نمازگزاران) در این لحظه آقای "هاشمی رفسنجانی" خطاب به نمازگزاران گفت که آقایان من خواهش کردم به عنوان خطیب جمعه شما شعار ندهید و من در خطبه های خود بخاطر شرایطی که می دانید در اینجا و اطراف خیابانها و کل این منطقه است خواهش می کنم شعار ندهید و بگذارید من که دارم می گویم مساله چین را... مسائل عراق و فلسطین و افغانستان و پاکستان هم متاسفانه مثل هفته ها و ماههای گذشته است که آنجا خونریزی و فساد و درگیری است که انشالله روزی اصلاح شود... اما مساله خود ما و بحثهایی که درباره خودمان خواهیم بکنیم که گفتم... بحمدالله در انتخاباتی که انجام شد و تمام شد ما خیلی خوب شروع کردیم رقابت خوبی شکل گرفت مقدمات خوب انجام شد. یک رقابتی بود که چهار نفری که از نظر شورای نگهبان صالح تشخیص داده شده بودند آمدند رقابت کردند رقابت را هم خوب انجام می دادند و مردم امیدوار شدند و آزادی کامل در انتخابات و حضور بی سابقه ای واقعا از خودشان نشان دادند و در این شرایط که همه چیز آماده یک افتخار بزرگ برای کشور ما بود که این افتخار را ما باید به مردم بدهیم.... این بسیار ارزشمند بود. ایکاش همان شرایط تا امروز ادامه می یافت و امروز ما سربلندترین شرایط را و نتیجه انتخابات هم هر چه می خواست باشد. و در دنیا می توانستیم داشته باشیم ولی آنطوریکه می خواستیم نشد که حالا من عرض می کنم اساس مساله اینست که من گفتم ما چه می خواستیم گفتم که قسمت دوم اینست که بگویم انقلاب چه می خواهد...



"امام" حتی در مبارزاتشان وقتی پیشنهادی می آمد که مثلا از اسلحه استفاده بشود از ترور استفاده شود و یا با فلان حزب همکاری کنیم امام می فرمودند آنچه که من می خواهم مردمند. شما هر چه می توانید کار کنید تا دل مردم را با مبارزات آشنا کنید و به ما طلبه ها می فرمودند که شماها رسالتتان اینست که بروید منبر و مسجد و حسینیه ها و روستاها بروید و توضیح بدهید که ماها چه می خواهیم ..این هنر بزرگ امام بود که موفق هم شدند .

... شماها می دانید که از لحاظ قانون اساسی همه چیز کشور ما به رای مردم است . از رهبری بگیرید که باید مردم خبرگان را انتخاب کنند یعنی مخلوق رای مردم . رئیس جمهور را مردم باید مستقیم انتخاب کنند مجلس را باید مردم مستقیم انتخاب کنند و مردم باید اعضای شوراها را مستقیم انتخاب کنند و افرادی که بعد از اینها سمت می گیرند به اتکا رای مردم است . یعنی این مردم هستند و این حکومت دینی است این جمهوری اسلامی یک لفظ تشریفاتی نیست . هم جمهوری است و هم اسلامی است ... آنچه که من می فهمم و راه حل از توی آن می خواهم در آورم اینستکه اواخر دوران تبلیغات ما دچار تردید شدیم یعنی یک عده افرادی پیدا شدند تردید کردند و بذر تردید حالا به هر دلیل یا تبلیغات نادرست یا

عمل نادرست صدا و سیما و یا چیزهای دیگر باعث شد بذر تردید در ذهن مردم پیش بیاید. ... ما تردید را بدترین مصیبت می دانیم .

...این تردید مثل خوره افتاد به جان ملت ما البته دو جریان هستند یک جریان که تردید ندارند و قاطع هم ایستاده اند و دارند کار خودشان رامی کنند و یک عده هستند که آنها هم کم نیستند و بخش زیادی از مردم فهیم کشور ما عالم کشور ما هستند و می گویند که ما تردید داریم و برای رفع تردید اینها باید کار کنیم . امروز الان تلخ است یعنی شرایطی که بعد از اعلام نتایج انتخابات (ریاست جمهوری) پیش آمد دوران تلخی است ...

چند تا پیشنهاد به ذهن من می رسد که البته این پیشنهادها را با جمعی از خبرگان و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام که به فکرشان من اعتماد دارم مطرح کردم و به این جا رسیدیم و من اینها را عرض می کنم به عنوان راه حل شاید هم دیگران هم بپذیرند و عمل کنند ...

... مساله مهم ما اینستکه آن **اعتمادی** که مردم را با آن وسعت وارد میدان کرد و امروز یک مقدار مخدوش شده ما این **اعتماد** را برگردانیم و این هدف مقدس ما باید باشد و این **اعتماد** باید برگردد و اینکه چگونه برگردانیم را حالا عرض می کنم...

یک : ما باید همه چه نظام حکومت دولت مجلس نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی و مردم یعنی معترضان همه باید در چارچوب قانون حرکت کنیم . ما اگر از قانون تجاوز کنیم دیگر هیچ مرزی ندارد. و باید با قانون مسائلمان را حل کنیم و همه قانع باشیم . حالا هرچه شد با این قانون.



دوم: اینکه بگونه ای عمل کنیم که آن **اعتماد** را البته یک روز و یک شب نمی شود و یک جریان نسبتاً طولانی است و باید انجام بدهیم باید یک فضای بوجود بیاوریم که همه اطراف بتوانند آنجا حرفشان را بزنند و هر طرف منطقی و بدون دعوا و بدون مشاجره و منطق حاکم باشد البته عمده اینکار مال صدا و سیماست که باید انجام بدهد که مستمعین زیادتری دارد و سایر رسانه ها هم باید اینکار را بکنند و بحثها باید منطقی باشد برادرانه خواهرانه بنشینند با هم حرف بزنند و دلیلش را بگویند و آنهم دلیلش را بگویند و بالاخره مردم در این بین خودشان می فهمند و آخرش هم می توان از مردم پرسید و طوری باشد که ما این **اعتماد** را برگردانیم

...متأسفانه از این فرصتی که رهبری انقلاب دادند به شورای نگهبان پنج روز وقت اضافه دادند و گفتند که بروید عقلا را و موجهین را بیاورید بررسی کنند و **اعتماد** مردم را جلب کنیم استفاده خوبی نشد و من هم الان نمی خواهم بگویم تقصیر کی بود که نشد ولی نشد... ما حالا از آن مرحله گذشته ایم و الان مرحله دیگری است و من فکر می کنم برای آینده و برای اتحاد ما و برای جلوگیری از خطر نظام و برای حفظ این ارزشهایی که انقلاب خلق کرد برای این بنای باشکوهی که امام راحل و خون شهدا و مجاهدات مردمی که در این راه تلاش کردند و رزمندگان ما برای ما مانده برای نسل سوم و چهارم و بعد بماند {اینکه برای



خود آقای "رفسنجانی" و فرزندانشان یعنی نسل دوّم مانده که تردیدی نبوده و نیست! اما امیدوارم منظور ناخودآگاه بیان شده ی شان؛ تزلزل بنای باشکوه ذهنی شان برای نسل سه و چهار و بعد؛ نوه ها و نتیجه ها و نبیره های ایشان و خانم "عفت مرعشی" نبوده باشد که با پیروزی رقیب ایشان در سال ۱۳۸۴ و رقیب پادوهایشان مثل "موسوی"، "کروبی" و "رضایی" در سال ۱۳۸۸ پُکیده شد!...} در این مقطع ما می توانیم این حرکات را انجام دهیم و اگر این دو کار را بپذیریم که قانونی باشد و راه برای مناظره و مذاکره و مباحثه و استدلال باز باشد شاید در مدت کوتاهی به قناعت برسیم. {نه تو را به خدا!}

{سه} در این فاصله باید یک کارهای دیگری بکنیم. لازم نیست در این شرایط ما افرادی را که به این نامی که الان هست در زندان داشته باشیم. اجازه بدهیم اینها به آغوش خانواده هایشان بازگردند.

نگذاریم بخاطر زندانی بودن یک عده دشمنان ما ما را سرزنش کنند شماتت کنند به ما بختند برای ما نقشه بکشند ...

{چهار} مساله بعدی ما {مرجع ضمیر ما؟!} در اظهارات ایشان تا ابتدا تا پایان برای اینجانب در جایگاه پژوهشگر مجهول مانده {اینست که آسیب دیدگان این حوادثی که اتفاق افتاد باید همدردی و دلجوئی بشود آنهایی که عزا دارند هم به آنها تسلیت بدهیم و هم دل آنها را دوباره با نظام نزدیک کنیم و اینکار شدنی است. کسانی که وفادار به انقلاب باشند و ببینند که نظام به سراغشان می رود. آنها زود می توانند با دل و جانسان با ما همراهی کنند و اینکار را باید انجام دهیم و از آنان دلجوئی کنیم و با سعه صدر اینجا دیگر لازم نیست که ما عجله داشته باشیم لازم نیست در اینجا خودمان را گرفتار کنیم.

{پنج} بگذاریم رسانه هایمان بالاخره این رسانه ها با معیارهای قانونی اجازه گرفته اند محدودشان نکنیم و در حد قانون زیرا ملاک و چارچوب قانون است که نه رسانه ها انتظار داشته باشند بیشتر از اجازه قانونی عمل کنند و نه نظام از آنها توقع کند که حق قانونی آنها را ندیده بگیرند و همه با هم بگذاریم یک فضای آرام آزاد انتقادی یا تائیدی هر دوی آن



بوجود بیاید و من فکر می کنم اگر این فضا را مسئولان ما و نیروهای انتظامی ما و نظامی ما و امنیتی ما انجام بدهند

ما همه عضو یک خانواده هستیم و همه آسیب دیده در راه انقلاب هستیم و همه جزو کسانی هستیم که در این جهاد طولانی دفاع مقدس سرمایه گذاری کردیم و همه ما شهید در گلزارهای شهدا داریم {البته بنده از گلزارهای شهدای بلژیک انگلیس یا کانادا خبر ندارم! شاید از خانواده ی باجناب ایشان!..} همه ما جانباز در منزل خودمان داریم چرا باید یکجوری باشد که دیگران از راههای دور بیایند و برای ما نسخه بپیچند ما خودمان هستیم. یعنی ما اینقدر عاقل نیستیم ما این مبانی را نداریم ما تجربه سی سال اداره کشور را نداریم... من امیدوارم این خطبه نماز جمعه شروع یک تحولی در آینده باشد و بتوانیم از این مشکلی که می شود اسم **بحران** روی آن گذاشت بخوبی عبور کنیم و دوباره شاهد همدلی و هم‌رزمی و همراهی و رقابت سالم و هر کسی را که مردم خواستند آنطور باشد.

کُره نقل از منتخب صحبت های "هاشمی رفسنجانی" در مشهد ۱۴ آذر ۱۳۸۸ منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" **دات آی آر:**

...البته از جریاناتی که در کشور می گذرد، راضی نیستم و هیچ مناسب نبود جامعه ما در شرایطی که از طرف دشمنان کاملاً تحت فشار است، شاهد این مسایل باشد. به خصوص که فاصله گرفتن بخشی از قشر آگاه، دانشجو، استاد، مدیر و جریانهای فکرساز و انسانساز جامعه مصیبتی برای نظام اسلامی نوپاست که بخواهند جدا باشند یا دو تفسیر باشد که با هم نخوانند...

اما اینکه سؤال می کنید، چرا ساکتیم و موضع من چیست؟ باید بگویم که موضع من از اول انقلاب و حتی پیش از انقلاب و در مبارزه روشن بود. همیشه با افراط و تفریط مخالف بودم. راه عقلانی، معتدل و عرفی مقبول را راه درست تشخیص می دادم که مستند به آیات قرآن وادله بود. در تمام این دوران هم در هر شرایطی نوعی افراط در مقابل من بود. البته انسان

نمی‌تواند توقع داشته باشد که همه سلیقه‌ها در همه جا او را می‌پذیرند. فکر می‌کنم اگر اعتدال در جامعه و کشور ما حاکم باشد، بسیاری از مسایل قابل حل است. همیشه یک جریان افراطی گاهی در جناح راست، گاهی در جناح چپ بوده و هنوز هم این گونه است. الان تندروی‌هایی را از دو طرف می‌بینیم که متکی به تندروهاست که یا افراطی یا تفریطی و یا هر دو است...

من فرقی نمی‌بینم. تندروهای این طرف که به اصطلاح اصولگرا و محافظه‌کار امروز هستند هم هیچ وقت با فکر اعتدال موافق نبودند و هرگونه که دلشان می‌خواست، عمل می‌کردند. ولی اکثریت جامعه، به خصوص تحصیل کرده‌های اصیل، اعتدال را می‌خواهند. اما درباره اینکه گفتید چرا ساکتیم؟ باید بگویم به آن معنا ساکت نیستم. شرایط کشور به گونه‌ای نیست که من در سخنرانی‌های عمومی مسایل را به صورت صریح مطرح کنم. می‌دانید که همیشه با صراحت حرف می‌زدیم، اما الان شرایطی است که هر حرفی را که در جهت خودشان نباشد، تحمل نمی‌کنند. عکس‌العمل‌ها هم به گونه‌ای است که مفسده دارد.



گاهی خود انسان دچار زحمت می‌شود که اهمیتی ندارد. ولی گاهی از حرفها مفسده‌ای برای جامعه بیرون می‌آید. در مورد اینکه موضع من چیست هم، موضع خود را به صورت صریح در نماز جمعه‌ای که بعد از این حوادث داشتم، گفتم. مبنای خودم را در جامعه و اسلام گفتم. {تغییر گفتمان دود و آتش در نامه به مقام معظم رهبری. در آنجا مفسده نداشت که پای برهنه بدون سلام تهدید کرد؟}

...راهکارها را هم گفتم و الان هم که حدود سه ماه از آن خطبه می‌گذرد، هنوز غیر از همان راهکاری که آن روز رسیده بودم، نمی‌بینم...

...در آن خطبه نگفتم که انتخابات درست بود یا باطل بود، گفتم: به هر دلیل برای بخش مهمی از جامعه تردید پیدا شد. این حالت که منکر ندارد. بعضی‌ها گفتند: چرا در خطبه سخن از بذر تردید کردید؟!

مطمئناً چند میلیون جمعیت که به خیابانها می‌آمدند و تظاهرات می‌کردند، یقین داشتند و من سخن از تردید کرده بودم. گفتم: گروهی از مردم با تردیدی که پیدا کردند، معترض شدند. راه درست این بود که تردید مردم را برطرف کنیم و جواب قانع‌کننده بدهیم. راه آن هم روشن است که چگونه می‌توان عمل کرد. لذا راه‌حل دادم. از آن تاریخ که درگیری‌ها شدید و خونین و بازداشت‌ها زیاد شده بود، باتجربه ۵۰ ساله‌ام در مبارزه و اداره کشور گفتم: اولاً زندانی‌ها را آزاد کنید. ثانیاً از کسانی که آسیب دیدند، دلجویی کنیم. ثالثاً همه تعهد کنند که تابع قانون باشند. اینکه الان یکی از آقایان گفت که آیا قانون داریم یا نه؟ بله، الان برای همه چیز قانون داریم. نمی‌گوییم همه قوانین ما درست و به روز است. هنوز بعضی از قوانین مربوط به زمان قدیم و قبل از انقلاب است. خیلی از قوانینی هم که نوشته بودیم، آزمایشی بودند. ... در همین مسایل اخیر، دو طرف که باهم مبارزه می‌کردند، قوانین کشور را قبول دارند. اگر حرکت‌ها در چارچوب قوانین باشد، نه معترضین کارهای خلاف قانون می‌کنند و نه کسانی که جلوی اعتراض‌ها را می‌گیرند، کارهای خلاف قانون می‌کنند. پس در این بین چکار باید کرد؟ راهکاری که قبلاً دادم و هنوز هم محکم روی آن عقیده‌ام هستم، این است که باید درگیری‌های میدانی در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها را تمام کنیم.

در این شرایط مسئله به هیچ وجه حل نمی‌شود. یا در خیابان‌ها جمع شوند و این طرفی‌ها شعار بدهند و آن طرفی‌ها بزنند و به همدیگر اهانت کنند. واقعاً چگونه و کی حل می‌شود؟ در این شرایط باید یک طرف از پا در بیاید که معلوم است هیچ طرف از پا در نمی‌آید. حکومت همه چیز را در دست دارد، پول، نیرو و رسانه دارد و بالاخره کسانی را دارد که در مواقع لزوم در خیابان‌ها جمع شوند. بسیج و سپاه را هم دارد که خودشان از متن مردم برخوردارند. در آن طرف هم عده زیادی از مردم هستند. دانشجو، دانش‌آموز، استاد،

معلم، مدیر، کارگر، کاسب، زن و مرد و ... که بعضی‌ها ساکت و بعضی‌ها فعال هستند. این گونه که به جایی نمی‌رسیم. تنها راهکاری که به منطق برسیم، این است که درگیری‌های خیابانی و زد و خورد های داخل دانشگاهها را کم کنیم. می‌ترسم به تدریج این مسایل به نوجوانان ما در مدارس یا به کارگران در کارخانه و واحدهای تولیدی برسد...

واقعاً الان نمی‌توان جامعه را با سرکوب اداره کرد. جامعه‌ای که سه تا چهار میلیون دانشجوی و میلیون‌ها فارغ‌التحصیل دارد. خانم‌ها که تا به حال در منازل بودند و میدان مبارزه نداشتند، امروز دارند اکثریت دانشگاه‌ها را می‌گیرند. اینها که به دانشگاه آمدند، خیلی راحت و آزادتر مبارزه می‌کنند. چون مسؤولیت‌هایی را که آقایان دارند، در زندگی خود کمتر دارند. مراعات آنها هم از طرف نیروهای امنیتی بیشتر است. چون هیچ کس جز عده‌ای خیلی افراطی - در جامعه ما حاضر نیست با خانمها با خشونت رفتار کند. اگر مبارزه میدانی، خیابانی و شعاری شود و خانم‌ها هم حضور داشته باشند، می‌دانیم که وضع چگونه می‌شود. ولی اگر نظام بپذیرد و باز بگذارد که همه بحث کنند، خیلی از مسایل حل می‌شود. ... وقتی انسانی ببیند که یک استاد، یک دانشجو و یا خانم در ابراز عقیده خود احساس بی‌پناهی کند، دلش خون می‌شود. این قابل تحمل نیست و به جایی هم نمی‌رسد. یا رسانه‌ها را ببندیم که کسی خبری نداند. مثلاً صدا و سیما یک طرفه حرف بزند. حرفهای یک طرف را کاملاً خوب نمایش بدهد و حرفهای یک طرف را اصلاً نگوید یا تغییر بدهد. روزنامه‌های منتقد آزاد نباشند و خیال روزنامه‌های طرفدار حکومت کاملاً راحت باشد. این وضع قابل دوام نیست. شرایط امروز هم مثل ۳۰ - ۴۰ سال پیش نیست،

...هیچ کس نمی‌تواند در این شرایط فکر کند که سانسور و محدود کردن جواب می‌دهد. ولی اگر فضا برای بحث آزاد باشد، خیلی خوب است. شاید بخشی از جامعه قانع نشوند، ولی اکثریت جامعه که منصف هستند، قانع می‌شوند...

گفته نقل از سایت صدای شیعه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۸۸:

"حسین فدایی" دبیرکل جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی ... نماینده مردم تهران در مجلس ... گفت: در پیروزی انقلاب سه جبهه اصلی وجود داشت که هر کدام به دنبال اهداف خود بودند، جبهه حق که با پشتیبانی حضرت امام در مسیر اسلام به دنبال گفتمان انقلاب بود؛ جبهه باطل که از سردمداران غربی و شرقی تشکیل می‌شدند و خواهان برقراری رژیم سلطنتی بودند و از اساس با حکومت اسلامی مشکل داشتند و جبهه سوم گروه‌ها را تشکیل می‌دادند که مدعی همراهی با انقلاب بودند ولی عملاً در مسیر جبهه باطل حرکت می‌کردند.

"فدایی" نقاط مشترک جبهه مدعی در آستانه انقلاب اسلامی را برشمرد و افزود: جبهه مدعی متشکل از گروه‌های مبارز دوران طاغوت با وجود اختلاف حزبی و ایدئولوژیکی در نابودی رژیم پهلوی نقاط اشتراک داشتند اما تحلیل این گروه‌ها از نهضت "امام" این بود که چون مبارزات علمی نیست به بن‌بست خواهد رسید و عملاً به راه "امام" ایمان نداشتند. وی در ادامه به تحلیل و ریشه‌یابی حوادث بعد از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به پنج نظریه اشاره کرد و افزود: **نظریه اول**، این حوادث را ناشی از یک **بداخلاقی انتخاباتی** می‌دانست که مناظره‌های تلویزیونی و فضای باز سیاسی که قبل از انتخابات به وجود آمده بود، علت آن عنوان می‌کرد.

"فدایی" **جنگ قدرت** بین جناح‌های سیاسی کشور را **نظریه دوم** عنوان کرد و گفت: جریان اصلاحات بعد از شکست مفتضحانه در طول انتخابات گذشته، به دنبال جبران شکست بود که تمام نیروهای خود را در این رابطه بسیج کرد.

وی با اشاره به اینکه **نظریه سوم** عنوان می‌کرد که حوادث بعد از انتخابات یک **جنبش اجتماعی** بود، افزود: سیاه‌نمایی‌هایی که در رسانه‌های زنجیره‌ای دوم خرداد با طراحی قبلی علیه دولت بوجود آمد و سخنرانی‌های ضد دولتی کاندیداها در اعتراض به عدالت اجتماعی موجب حرکت مردم برای دستیابی به خواسته‌های به اصطلاح عدالت محور بود.

این نماینده مجلس **نظریه چهارم انقلاب** را بروز کودتای مخملی و **انقلاب رنگین** عنوان و تصریح کرد: شکل گیری یک جبهه نفاق داخلی بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی که با سیاه‌نمایی‌ها و بهره برداری از تئوری‌های کودتای مخملی در کشورهای مختلف انجام شد، کشورهای بیگانه و رسانه‌های آنها را ترغیب به فروپاشی از درون نظام می‌کرد. وی **نظریه پنجم را فتنه از پیش طراحی شده** دانست و اظهار داشت: جریان مخالف با ارائه تحلیل‌های متفاوت سعی داشت که علت و ریشه این حوادث را به جناح رقیب نسبت دهد.

"فدایی" در ادامه بیان کرد: نیروهای انقلاب با بررسی علل واقعی این جریان و پیشینه تاریخی که از جریان نفاق داشتند حوادث بعد از انتخابات را فتنه قلمداد کردند. عضو شاخص فراکسیون اصولگرایان مجلس اظهار داشت: فضای غبارآلودی که در جامعه ایجاد شد امکان کشف حقیقت از برخی افراد را گرفت و برخی از خواص با ایجاد تردید، سکوت و تشخیص نادرست بر دامنه فتنه افزودند.

"فدایی" تصریح کرد: "به خلاف نظر برخی از نیروهای انقلاب که اعتقاد داشتند جریان فتنه ریشه ندارد، می‌توان با واکاوی حوادث تاریخ انقلاب به ریشه اصلی این جریان‌ها رسید که مبانی فکری تمام گروه‌های معاند نظام شامل حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، چریک‌های فدایی خلق، پیکار گروه‌های خلقی تجزیه طلب، سلطنت طلب‌ها، بهایی‌ها، مشارکتی‌ها، مجاهدین انقلاب و مجاهدین خلق، با گفتمان انقلاب اسلامی سر ستیز دارند، در حوادث بعد از انتخابات این گروه‌ها به دنبال حذف نظام اسلامی بودند. ... فتنه‌گری‌های هشت ماه اخیر علیرغم ادعاهایی که مطرح می‌شود، ربطی به موضع‌گیری‌های انتخابات نداشت؛ ریشه در ستیز این افراد با انقلاب اسلامی و گفتمان آن داشت. فتنه‌گری‌های هشت ماه اخیر از قبل انتخابات برنامه ریزی شده بود."

وی با اشاره به فعالیت‌های مغرضانه جریان معاند نظام در طول دوران حیات دولت نهم گفت: جریان‌های داخلی و خارجی با سیاه‌نمایی در روزنامه‌های زنجیره‌ای علیه رئیس



جمهور و دولت نهم توانستند فضای رسانه‌ایی را علیه دولت خدمتگزار به وجود آورند. ... ملاقات‌هایی که در گذشته با آقای "هاشمی" صورت گرفته این نکته به وی تذکر داد شده بود که مرکز مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام کانون عناصر لیبرال و معاند نظام شده که این مسئله در آینده نزدیک خطری برای جمهوری اسلامی ایران به وجود می‌آورد.

... نیروهای دوم خرداد با همراهی "هاشمی رفسنجانی" با جوسازی بحث عدم صلاحیت دولت، زیر سؤال بردن خدمات دولت را آشکارا بیان کردند و با طرح وحدت ملی برخی از عناصر مدعی اصولگرایی را به سمت خود کشانده و فضای سیاهی را علیه "احمدی‌نژاد" ایجاد کردند.

وی تصریح کرد: "حجاریان در اردیبهشت ۱۳۸۸ به این نکته اشاره کرد که اصلاحات برای تداوم احتیاج به دادن خون دارد. و اصلاح طلبان می‌گفتند که برای تحقق آن با ادعای تقلب، انتخابات را به سمتی بکشانیم که فضای سیاسی جامعه دچار آشوب شود." عضو شاخص فراکسیون اصولگرایان مجلس اظهار داشت: "مصطفی تاجزاده از مشاوران موسوی که خود یکی از عوامل فتنه در جریان انتخابات بود با ارائه این تحلیل که موسوی در انتخابات شکست خواهد خورد نافرمانی مدنی را بهترین راه برای اصل نظام اسلامی دانسته بود."

"فدایی" ادامه داد: حرکات جریان دوم خرداد در طول حوادث انتخابات به گونه‌ای شکل گرفت که همسر یکی از شخصیت‌ها با اذعان به اینکه اگر موسوی در انتخابات پیروز نشود حتماً تقلب در انتخابات بوده است، مردم را تشویق به اعتراض خیابانی کرد. وی خاطرنشان کرد: "در روز یکشنبه بعد از انتخابات در جلسه‌ای که سران اصلاحات با هاشمی داشتند، کف خواسته‌های موسوی ابطال انتخابات بود."

این فعال سیاسی اصولگرا خاطرنشان کرد: "جریان دوم خرداد با ایجاد فضای آشوب و التهاب آفرینی سعی در ضربه زدن به اعتبار ۳۰ ساله نظام داشت که با بصیرت و آگاهی مقام

معظم رهبری و توده های میلیونی مردم و حماسه های نهم دی و ۲۲ بهمن ۸۸ جریان نفاق دچار شکست بیشتر شد.



رُبه نقل از صحبت های "هاشمی رفسنجانی" در مشهد ۱۴ آذر ۱۳۸۸ منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:

مشکل دیگری که من غصه می خورم این است که آنچه که امروز دولت و بعضی از نیروهای امنیتی می کنند و بعضی از مبلغین خام حرفهای نابجایی می زنند، همه را به حساب رهبری می گذارند. الان کار به جایی رسیده که رئیس دولت آن هم در خارج از کشور و به خبرنگاران خارجی می گوید: «هیچ کس در ایران به خاطر من زندانی نیست!»

سپاه می گوید: «ما که از خود ایده ای نداریم، فقط فرمان می بریم!» پس این وسط چه کسی است؟ زندانی برای چه کسی در زندان است؟ دولت که می گوید من نیستم. حتی می گوید: من نامه می نویسم که زندانیان را آزاد کنید. سپاه که می گوید: ما فقط فرمان می بریم. راست هم می گوید. چون نظامی های ما فرمانبرند. منتها فرمان را به گونه ای که خودشان می خواهند، می برند و نه آن گونه که رهبری و فرمانده می خواهند. فکر می کنم یکی از ضررهای عمده ای که در شرایط فعلی می کنیم، این است که بسیاری از مسائلی که رهبری از آنها بیزار است، به اسم ایشان نوشته می شود.

...حقیقتاً روحیه رهبری این گونه است. من پیش شما شهادت می دهم. ۶۰ سال است که همدیگر را می شناسیم. دلیلی ندارد که به شما خلاف بگویم. ایشان این گونه است. منتها

شرایط به گونه ای می شود که ایشان خطر را می بیند و احساس ناامنی می کند، سخنی می گوید و همان حرف مستمسک انسان های تندرو می شود که به گونه ای دیگر عمل می کنند...

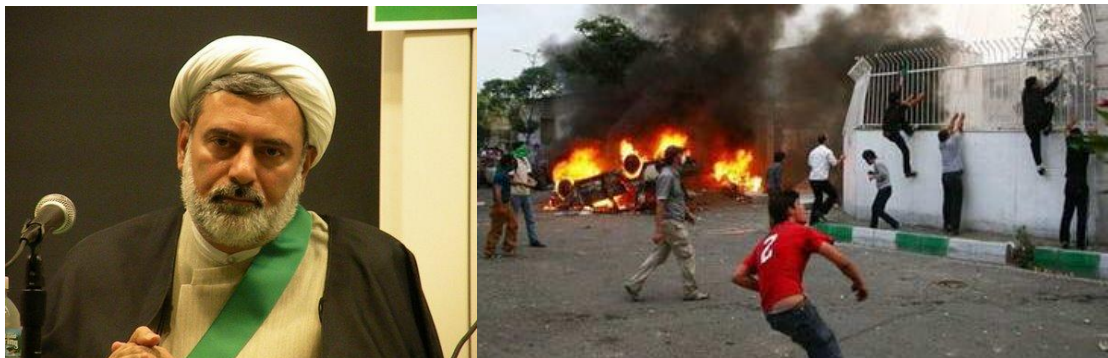
{ به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با نشریه ی مدیریت ارتباطات منتشره  
1389/5/18: }

{سؤال:} ... در این یک ساله گذشته، چقدر درباره نامه حضرتعالی به رهبری صحبت شد، چقدر در موردش نقد شد، تحلیل شد. شما به عنوان یک مدیر ارشد، قدرت نامه را چگونه می بینید؟

هر کدام یک خاصیت دارند. آدم گاهی یک مقاله مینویسد که مخاطب مشخص ندارد، اما آن مقاله تأثیرات خاص خودش را دارد. گاهی به یک شخص نامه مینویسد، نامه خصوصی مینویسد، سرگشاده نیست و محدود به خودش است. گاهی نامه سرگشاده مینویسد که در حکم مقاله است ولی چون مخاطب مشخصی دارد، حواشی آن باعث میشود که آثار دیگری نیز داشته باشد؛ گاهی مثبت و گاهی منفی. نمیتوانیم یک حکم کلی صادر کنیم. اطلاع رسانی از این نوع مثل نامه نوشتنها، کنفرانسها، سخنرانیها، پیغامها و... جنبه های مثبت و منفی دارند و آنجا که در جهت اصلاح از این ابزارها استفاده شود، خوب هستند و کم و زیاد تأثیر دارند.

{سؤال:} تا الان نامه ای نوشته اید که از نوشتن آن پشیمان شده باشید؟

نه ...



{به نقل از متن منافقانه ، مشمتر کننده و کثیف غلط کاری های زیادی توسط مزدور سازمان سیا "محسن کدیور" برادر زن "عطاالله مهاجرانی" (همان مذاکره الله مستقیمانی روزنامه ی اطلاعات!) پادوی معتمد و معاون فراری و لندن نشانده شده ی "هاشمی رفسنجانی" خطاب به نامبرده:}

بیست و ششم تیر ۱۳۸۹ (سالروز ایراد خطبه های پرت "هاشمی رفسنجانی" در نماز جمعه) ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری جناب آقای "هاشمی رفسنجانی" سلام علیکم. این نامه سرگشاده (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری ... به جنابعالی ... تقدیم می شود.

مخاطب این نامه ... ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند... با شما به دو گونه می توان سخن گفت یکی در مقام فردی با سمت حقوقی ریاست مجلس خبرگان رهبری، ... و دیگری به عنوان فردی که همواره یکی از ارکان جمهوری اسلامی بوده، ... شما در دو سال اخیر با نمونه هائی از قبیل نامه سرگشاده مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸ {گستاخانه و غیر مؤدبانه به مقام معظم رهبری}، خطبه های نماز جمعه تهران مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت مورخ ۶ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم نگاهی به مردم {اشاره به اغتشاشگران مزدور بیگانه!} و مطالباتشان دارید.

... تنها عضو هیأت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با "بحران" {!؟} مواجه بوده است و ...نویسنده از محدودیتها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست بی اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان

مجلس خبرگان رهبری ( که سوگند خود را نقض نکرده اید ) از قبیل آیت الله "علیمحمد دستغیب شیرازی" {مراد معنوی و پیر کاریزماتیک "مصطفی کاظمی ارسنجانی" معروف به "موسوی" آمر قتل فجیع "داریوش فروهر" و همسرش و امثال "کاظمی" در شیراز} هر چه سریعتر به وظیفه قانونی خود عمل نکنید، در پیشگاه ملت {؟!} مسئول خواهید بود...

{ "کدیور" که در این نقش آفرینی این پرده از سناریوی فتنه گران کلب الصهاینه ، بی شرمانه ترین اهانت ها را به مردم شریف و غیرتمند ایران بویژه خانواده های شهدا و ایثارگران و امت حزب اله و رهبری روا داشته ؛ چرا "هاشمی" را مخاطب دانسته ؟ چه عملکرد هماهنگی در "هاشمی" او را به طمع انداخته ؟ }



اللهم اجعل عاقبت امورنا خیرا!

پایان فراز سوّم از ۵  
این مطلب ادامه دارد...





مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور (فراز چهارم از ۵)

## قطره و دریا ...

پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}

طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه



کلیدپرسش بحث : چرا و چگونه گروههای برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی توده های عزتمدار مردم کشورمان در عرصه ی اجرایی استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه ای مواضع دچار می شوند؟

در مطالعات و پیگیری های خود به پرسش هایی بر خورده ام که بدلیل اهمیت و حساسیت پاسخ ها نخواستم به تحلیل یا استنتاج غیر مستقیم یا ذهنی (ولو با قرابت زیاد منطقی) پردازم. پرسش هایی که توضیحات آقای هاشمی یا دیگر مطلعان و صاحب نظران در پاسخ به آنها جهت تنویر افکار عمومی و تصحیح مسیر روایات و مستندات غیر قابل انکار پژوهشگران تاریخ معاصر می تواند شبهات احتمالی را به یقین تبدیل کند:

\* موضوع نخست پیرامون روابط راهبردی و دیرین سیاسی شبکه ای و مالی "هاشمی رفسنجانی" با نماینده ی هفت دوره مجلس شورا(ی ملی دوران طاغوت!) جناب "سید ابوالفضل مصباح التولیه" (فرزند میرزا باقر متولی باشی سالار التولیه) معروف به سید "ابوالفضل تولیت".

با این مقدمه که "محمود هاشمی بهرمانی" برادر "علی اکبر" در دوران طاغوت بخشدار کهک قم بود و بعد از انقلاب فرماندار قم و صد البته مسئول اداره ی چهارم (ارتباطات) وزارت خارجه (و مورد اشاره در اسناد ماجرای ایران کنترال!) بوده است باید دقیق تر پرسید جناب "سید ابوالفضل مصباح التولیه" (فرزند میرزا باقر متولی باشی سالار التولیه) این فرد خیر که تغییرات اساسی معیشتی و رشد جهشی مالی "علی اکبر هاشمی رفسنجانی" مدیون اوست که بود؟

{در قسمت توضیحات و شرح حال متولیان سایت حرم حضرت معصومه (س) در قم (<http://www.masoumeh.com>) می خوانیم:

سید "ابوالفضل تولیت" (مصباح التولیه) فرزند میرزا سید "محمد باقر متولی باشی" (سالار التولیه) و مشهور به مصباح التولیه است که در سال ۱۲۸۳ (ه. ش) متولد شد. وی از

سال ۱۳۲۰ به تولیت آستان حضرت "معصومه" (س) برگزیده شد و تا سال ۱۳۴۴ به مدت ۲۴ سال در این منصب باقی بود .

"ابوالفضل تولیت" ... هنگام عهده داری مقام معاونت تولیت حرم به نمایندگی مردم قم در مجلس شورای ملی در دوره یازدهم برگزیده شده و هفت دوره پی در پی به مجلس راه یافته بود. وی در سال ۱۳۶۵ (ه . ق) ضریح مقدس حضرت معصومه (س) را تعویض نمود. در سال ۱۳۳۸ (ه . ش) دفتر آستانه مقدسه در سمت شمالی کتابخانه از ناحیه "سید ابوالفضل تولیت" متولی وقت بنیان گردید و همچنین بنای مسجد بالاسر از سطح زمین برداشته شد و به جای آن عمارت رفیع کنونی بنیان گردید... کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) در سال ۱۳۳۱ شمسی به دستور حاج سید "ابوالفضل تولیت" تاسیس گردید . ایشان نخست ۱۵۰۰ جلد کتاب کتابخانه خود را به این کتابخانه اهدا نمود . سپس به هزینه آستانه مقدسه ، به مرور زمان کتاب های لازم را خریداری کرده و به مجموعه کتابخانه افزودند ... سید "ابوالفضل تولیت" دارای فرزند نبود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دار فانی را در قم وداع گفت و در کنار مسجد چهارده معصوم علیهم السلام که زمین آن و خانه های اطراف را وقف نموده بود، به خاک سپرده شد .

بنابراین، دوره تولیت سادات حسینی با رحلت سید "ابوالفضل تولیت" به پایان می رسد که بیش از سه قرن تولیت آستانه مقدسه "حضرت معصومه (س)" را عهده دار بوده اند .  
 {نگارش این جمله در سایت رسمی حرم حتی اکنون (۱۳۸۹ ه.ش) قدری غریب و حتی عجیب است چرا که با وجود تلاش شدید "ابوالفضل تولیت" برای بازگشت به مقام تولیت حرم بعد از انقلاب هرگز با موافقت "امام" مواجه نشد . حتی در برخی منابع دوستانش دلیل کنار رفتن او از تولیت حرم قبل از انقلاب را ساپورت های مالی از او نسبت به امثال "هاشمی رفسنجانی" عنوان نموده بودند . پس مدت ها قبل از فوت او دوره ی تولیت "ابوالفضل تولیت" (یا سادات حسینی) به پایان رسیده بود مگر آنکه عده ای تا زمان مرگش به واقع او را تولیت حقیقی حرم می شمردند! والله اعلم!}

لر به نقل از کتاب "هاشمی رفسنجانی" دوران مبارزه جلد یکم ص ۱۷۵: {  
 با "ابوالفضل تولیت" هم کم کم در جریان مبارزه و سربازی و روابط سیاسی که ضمن آن  
 پیش آمد، آشنا شده بودم. یک قطعه زمین دویست و بیست و پنج یا دویست و پنجاه متری از  
 زمین های موقوفه از ایشان اجاره کردم...

لر به نقل از هاشمی رفسنجانی در گفتگویی با پایگاه اطلاع رسانی خودش (هاشمی دات  
 آی آر): {

در آن زمان آقای "تولیت"، طرفدار مبارزه شده بود، ایشان فرزندی نداشت و اموال  
 زیادی هم داشت. به فکر افتاد که اموالش را صرف حکومت اسلامی کند با اینکه آن موقع  
 نمی دانستیم کی به پیروزی می رسیم.

من با آقای "فلسفی" خیلی رفیق بودم. زمانی که ایشان به قم می آمدند در منزل "تولیت"  
 بودند، من هم می رفتم و در آنجا با ایشان آشنا شده بودم. بعد از آن در قضیه کاپیتولاسیون  
 زمانی که "امام" مرا برای جمع آوری مدرک به تهران فرستادند، آقای "تولیت" به ما کمک  
 کردند و اسنادی به من دادند. بعد که دیدیم ماجرا لو نرفت، به ایشان اطمینان پیدا کردیم. از  
 طرف دیگر برادر من در قم برای آقای "تولیت" پسته کاری می کرد .

"تولیت" با من مشورت کرد که من می خواهم اموالم را وقف کنم، ولی نه به صورت  
 وقفهای معمولی. می خواست مقداری را برای همسرش بگذارد. مقداری هم تا هست زندگی  
 کنند و بقیه را در راه مبارزه برای حکومت اسلامی صرف کند. هیئت مدیره ای با حضور  
 "شهید باهنر"، مهندس "بازرگان"، من و دکتر "سحابی" و آقای "سید جوادی" تشکیل داد.  
 "تولیت" زمینهایی در خارج از شهر داشت که بایر و دورافتاده بودند. رفقای که کار ساخت  
 و ساز می کردند، آمدند و بخشی از اینها را خریدند و اموال "تولیت" ارزش پیدا کرد. {!؟}  
 ایشان هم مرتب اموال و مستغلاتش را می فروخت و پولش را در حسابی در لندن به دور از

دسترس شاه قرار می‌داد. با توجه به اینکه ما هیئت مدیره ایشان بودیم، می‌توانستیم برای مبارزه به خارج و داخل ایران خیلی کمک کنیم .

{ریادداشتهای تحقیق کتابخانه ای آرشیو "ر.گ.ج" :}

... "هاشمی رفسنجانی" که در جریان مبارزات خود، گاهی به خارج از کشور سفر می

کرد و به فعالیت می پرداخت، در خاطرات خود چنین می گوید :

"به کمک یک افسر از دوستان آقای "تولیت [سید ابوالفضل]" [توانستم گذرنامه بگیرم

و سفر اول را همراه همسرم با قطار از تهران به ترکیه رفتیم... از استانبول به بلژیک پرواز

کردیم... در فاصله ی دو سفر، با اتکا به اطلاعات جمع شده، امکاناتی برای نیازهای

مبارزه در خارج تهیه کردم و عازم شدم"

این سفر که دو ماه به طول می کشد و یک جهان گردی تمام عیار است بعید می نمایاند

بدون سرمایه و کمک "تولیت" امکانپذیر بوده باشد.

مشهور است "مصباح التولیه" در متن مبارزات علیه رژیم پهلوی حضور داشته و در

جریان کاپیتولاسیون در تهیه اخبار و اسنادی که به "هاشمی رفسنجانی" ارائه شد، نقش مهم

و اساسی داشته است و ثروت "مصباح التولیه" مهم ترین سرمایه مبارزه "هاشمی رفسنجانی"

علیه رژیم ستمشاهی بوده است .

"هاشمی رفسنجانی" درباره نیاز جریان مبارزات به سرمایه، خصوصاً برای تأمین

نیروهای خارج از کشور و آماده شدن "مصباح التولیه" جهت وقف همه ثروت خود به

دست خود می گوید:

"همان طور که پیش از این هم اشاره کردم، در سفر قبلی شناخت خوبی از امکانات و

نیازهای نیروها در آنجا داشتم که حالا با فراهم کردن امکاناتی، این سفر برای تأمین نیازها

انجام می شد .

نیازی که ما به نیروهای خارج داشتیم، این بود که به عنوان پایگاه هایی مطمئن صدای ما را به دنیا برسانند، نیروهایی را که امکان ماندن آنها در ایران نیست، جذب کنند و یا احیاناً نیروهایی را برای پاسخ به پاره ای نیازها به داخل بفرستند .

در برخی دیگر از مآخذ "هاشمی رفسنجانی" به چند فقره کمک های حداقل چند ده هزار دلاری به "یزدی" ها و "قطب زاده" ها و امثال ذلک! اشاراتی دارد.

هاشمی رفسنجانی در مطلبی می گوید : ایجاد چنین پایگاههایی در خارج، نیاز به سرمایه دارد که تأمین آن را نمی شد از نیروهایی که در خارج بودند، انتظار داشت. آنها یا دانشجویانی بودند نیازمند، یا کسانی که از ایران در جریان مبارزه فرار کرده بودند... کاری که ما بعد از آن سفر اول انجام دادیم، عمدتاً جلب حمایت آقای "تولیت [سید ابوالفضل]" بود. ایشان امکانات مالی زیادی داشت، بچه هم نداشت. فردی بود روشنفکر و از نظر اعتقادی هم بیشتر جریان مبارزه اسلامی را قبول داشت. او آماده شد که همه ثروت خود را وقف مبارزه بکند، به عنوان تأسیس حکومت اسلامی .

برای این منظور مؤسسه ای تأسیس کردیم، اساسنامه آن را نوشتیم و هیأت مدیره ای تعیین کردیم که من خودم عضو آن بودم. "تولیت" همه ثروت و اموالش را - به استثنای خانه تهران، خانه سالاریه قم و مقداری برای گذران زندگی شخصی - در اختیار گذاشت؛ به صورتی که انجام کارها از حضور و تصمیم خود ایشان بی نیاز بود. هیأت مدیره برای انجام هر اقدامی اختیارات کافی داشت .





به هر حال، پول زیادی - در مقیاس آن روز - از طریق فروش زمین و سایر مستغلات فراهم شد. پولی هم ایشان حواله کرده بود به خارج و خود "تولیت" هم سفری به خارج کرد که مصادف با همان سفر دوّم من به خارج از کشور بود و یکی از برنامه های این سفر من گفت و گو با ایشان بود و بعضی کارها را مشترکاً تنظیم کردیم .

با استفاده از این امکانات سعی شد که در خارج از کشور سرمایه گذاریهایی بشود که با تکیه بر درآمدهای آن، نیازهای نیروها و پایگاه های ما در لبنان، عراق، اروپا و امریکا تأمین شود و اگر در داخل کشور هم نیازهایی پیش آمد، به حل مشکلات داخل هم کمک شود .

مرحوم "تولیت" در قم زمینهای زیادی داشتند، برای استفاده مناسب از آنها و به کمک دوستان ما شرکتی به نام «دژساز» تأسیس شد. به سرعت قیمت زمینها بالا رفت که امکانات زیادی در اختیار هیأت مدیره خیریه قرار می داد. " } هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه جلد یکم {

شاید بتوان گفت که در این مرحله بعد از ثبت شرکت دژساز "هاشمی" موفق شده سرمایه خود را از موقوفات تولیت جدا نموده و درآمدی مستقل راه اندازی گردیده است! می توان نتیجه گرفت در واقع آشنایی با "تولیت" شروع رسمی تلاش "هاشمی" برای ورود به بخش مسکن است تلاشی که زندگی محقرانه "هاشمی رفسنجانی" را نیز به طرز شگرف انگیزی دگرگون نمود.

هاشمی در قسمتی به نام تکاپوی معاش ادامه می دهد: "در طول حدود ده سال، ده منزل و تعدادی مراکز تجاری ساختم و فروختم" ("هاشمی رفسنجانی" دوران مبارزه جلد یکم) طلبه ای که دست خالی به قم می آید و آنوقت به بیان خودش پیش از انقلاب یکصد قطعه زمین در محله های خوب قم، به نامش ثبت گردیده است ...

↳ به نقل از سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر: {

سازمان اطلاعات و امنیت کشور ستمشاهی ایران (ساواک) در بخشی از گزارش خود بنقل از منبع "۱۵۸۵" به تاریخ "۲۱ مرداد ۱۳۵۰" به شماره گزارش "۱۲۰۲۰/۱۰۷" می نویسد: "هاشمی رفسنجانی در حال حاضر با شرکت چند نفر از بازاریان تهران مشغول کارهای ساختمانی و خرید و فروش زمین و ساختمان می باشند."

↳ به نقل از گفتگوی "هاشمی رفسنجانی" با پایگاه اطلاع رسانی خودش ("هاشمی رفسنجانی" دات آی آر): {

چند منبع داشتیم. یک مقدارش از اموال خودم بود. زیرا زمانی که منبر من محدود شد، برای مبارزه پوششی لازم داشتم که به همین خاطر به سراغ ساخت مسکن و فروش آن رفتم که آن زمان شغل پرسودی بود. با توجه به اینکه خواهرزاده من بنا بود (هنوز هم هست) برای من کار آسانی بود. زمینه مساعدی درست می کردیم، زمینی می گرفتیم و چند خانه می ساختیم و می فروختیم. نصف یک پاساژ هم ساختیم. در سالهای آخر شرکت وسیعی به

نام البرز در قم ایجاد کردیم که کارهای وسیعی می‌کردیم و درآمد خوبی داشتیم. البته احتیاج زیادی به این درآمدها نداشتیم و معمولاً صرف همین کارها می‌کردیم. به همین خاطر کسانی هم که می‌خواستند کمک کنند، به من مراجعه می‌کردند. ما هم به جاهایی که لازم بود، کمک می‌کردیم.

افراد زیادی از طلبه‌ها در همان زمان ممنوع‌المنبر می‌شدند. منبعی هم غیر از منبر نداشتند. باید اینها را اداره می‌کردیم.

چند موضوع تحقیقی مطرح کردیم. یک موضوع راجع به زندگی ائمه، یک موضوع راجع به قرآن و یک موضوع راجع به نهج‌البلاغه بود و هر کدام از این آقایان روزی پنج الی شش ساعت برای ما کار می‌کردند و ساعتی ۵ تومان به آنها می‌دادیم که زندگی آنها کاملاً اداره می‌شد.

نهج‌البلاغه‌ای که آقای "معادیخواه" منتشر کرد، نتیجه همین حرکت بود. کارهای مربوط به تحقیق راجع به قرآن را خودم انجام دادم و زندگی ائمه را هم به دفتر تبلیغات دادیم که متأسفانه هنوز کامل نگردیده، ولی رویش کار می‌کنند و فکر کنم نتیجه آن، مجموعه بارزشی شود.

از طرفی اجازه سهم "امام" را هم داشتیم که در صورت لزوم از آن هم استفاده می‌کردیم. گاهی هم وجوهی به دستمان می‌رسید.

{به نقل از کتاب امام خمینی به روایت آیت الله "هاشمی رفسنجانی" منتشره ی

موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت "امام خمینی" (ره):}

..قضیه کاپیتولاسیون یک قضیه مهمی است که نباید از آن زود عبور کنیم. من به عنوان یکی از شاگردان "امام" جزء اولین آدمهایی بودم که خبر آن را آنهم از طریق رادیوهای بیگانه شنیدم، خدمت "امام" رفتم و خبر دادم. "امام" قدری تحقیق کردند و فرمودند: مسئله خطرناکی است. مرا مأمور کردند و من رفتم تهران...

خدمت آقایان "فلسفی"، "تولیت" و "سیدجعفر بهبهانی" پیام "امام" را رساندم و گفتم ما اخبار پشت پرده این جریان را هرچه بیشتر و دقیقتر می خواهیم. آقای "بهبهانی" از طریق یکی از نمایندگان مجلس سنا متن لایحه و اسناد مربوط را بدست آورد و به من داد. من دو روزی تهران ماندم و متن مذاکرات مجلس و جزوه کنوانسیون وین را تهیه کردم. اخباری را هم مرحوم آقای "تولیت" در اختیار من گذاشت که مجموعاً با اطلاعات کاملی به حضور "امام" بردم ...

{ریادداشتهای تحقیق کتابخانه ای آرشیو "ر.گ.ج":}

حجت الاسلام "هاشمی رفسنجانی" درباره گرایش "مصباح التولیه" به سمت نهضت آزادی و سرنوشت وی می گوید:

"پس از بازگشت من از اروپا و دستگیری و زندانی شدن، با استفاده از روابط صمیمانه آقایان "تولیت" و ("احمد) صدر حاج سید جوادی"، تغییراتی در هیأت مدیره به سود نهضت آزادی انجام شد. هر چند که حضور من محفوظ بود، اما دوستانی را که برای ما بیشتر مورد اعتماد بودند - مثل آقای "باهنر" - کنار گذاشتند. از جزئیات مسائل اطلاع دقیق ندارم، اجمالاً می دانم که مقداری پول به امریکا فرستادند که صرف پایگاهی شد، برای آقای ["ابراهیم] یزدی". بعدها تغییراتی پیش آمد.

در روزهایی که امام پاریس بودند، تولیت اموال خود را در اختیار ایشان گذاشته بود. "امام" هم اختیارات را به هیأتی سه نفره - مرکب از من و آقایان "منتظری" و "مطهری" - داده بودند که آقای "عراقی" مأمور شده بود این خبر را به ما برساند.

این در شرایطی بود که هیچ فرصتی برای این گونه مسائل نداشتیم و همه نیرو و توان ما صرف مسائل مهم مملکتی می شد؛ زیرا این پیغام در آستانه پیروزی انقلاب رسید، در شرایطی که همه جای کشور مسأله داشت.

حضور شخصی "تولیت" هم نیاز به دخالت فوری ما را کم می کرد. رفته رفته رنجشهایی برای او پیش آمد، توقعاتی {!؟} داشت که مورد توجه قرار نگرفت. در نتیجه، منعطف شده بود به سمت نهضت آزادی و وصیتی برایش تنظیم شده بود که همه اختیارات به خانم ایشان داده می شد

البته با واگذاری این اموال به امام و احاله اختیار از طرف امام به جمع ما، دیگر جای این تغییرات نبود و در زمان حیات "تولیت" هم من مطلع نشدم. {!؟}

اما بعد از مرگ "تولیت"، بهره برداری از این امکانات با مشکلی اساسی برخورد کرد. بخش عمده ای از این ثروت در یکی از بانکهای انگلیس بود که برای برداشت از آن اشکال قانون مطرح شد و مطالبه انحصار وراثت کردند.

در اینجا "موسی خان (امیر حسینی)" مدعی وراثت شد. او که از قضات است، پسر عمه "تولیت" بود. "تولیت" هم که وارث بلافضلی نداشت و اینها به عنوان طبقات بعدی وارث ادعایی داشتند.

با اعتراض ایشان، پولها در بانک لندن باقی ماند و زمینه ای شد برای مراجعه مجدد آقایان به ما و پیشنهاد کمک برای حل مشکل با حکمی از دستگاه قضایی.

با این مقدمات، زمینه دخالت آقای "منتظری" پیش آمد که ایشان حکم کردند که اموال "تولیت" تخمیس شود. خمس آن را خود ایشان برداشت و بقیه به جامعه الصادق - که ایشان هم از اعضای تصمیم گیرنده آن بودند - واگذار شد که فعلاً در اختیار دانشگاه امام صادق (ع) است.

آنچه از این اموال به مصرف نیازهای انقلاب، پیش از پیروزی، در خارج کشور رسید - جز آنچه در آن سفر خود من در حل مشکلاتی استفاده کردم - من از آن بی اطلاعم. در داخل هم استفاده هایی از آن شد؛ مثلاً در ایجاد پایگاهی مثل نشر فرهنگ اسلامی.

که به نقل از گفتگوی "هاشمی رفسنجانی" با پایگاه اطلاع‌رسانی خودش (هاشمی رفسنجانی دات آی آر):

وقتی امام در پاریس بودند، آقای "تولیت" با وجود اینکه هیئت مدیره داشت، باز هم خدمت امام رفته، ماجرا را گفته و اختیار را به امام داده بود. ایشان هم به آقای "منتظری"، "مهدی عراقی" و من واگذار کرده بودند. یعنی از طرف "امام" هم به همین مسئولیت رسیدیم.

بعد از اینکه ایشان فوت کرد، وارث دست چندمش فردی به نام "موسی‌خان" که اهل ساوه و قاضی دیوان عالی کشور بود، ادعای ارث کرد. با توجه به چیزهایی که آقای "تولیت" بخشیده بودند، دیگر ارثی باقی نمی‌ماند، اما او شکایت کرد و بانک لندن پرداخت پول را به ارائه تسویه حساب و انحصار وراثت موکول کرد.

سرانجام "امام" تصمیم‌گیری در مورد اموال "تولیت" را به آقای "منتظری" سپردند. ایشان هم خمس پول را گرفتند و بقیه را به دانشگاه امام صادق (ع) سپردند و پولها هم در بانک ماند تا چند سال قبل که خوشبختانه یکی از بازاریهای قدیمی وکالت گرفت و آقای "موسی‌خان" را راضی کرد که ۱۵ درصد را بگیرد و رضایت بدهد. در زمانی که دلار در ایران خیلی کم بود، این پولها به دانشگاه امام صادق (ع) آمد و دانشگاه ثروت زیادی پیدا کرد.

که به نقل از بی بی سی فارسی متن مکتوب موجود در آدرس

{: [www.mehrpouya.blogfa.com/8803.aspx](http://www.mehrpouya.blogfa.com/8803.aspx)}

بی بی سی {که به تعبیر آقای "هاشمی رفسنجانی" حرفه ای عمل می کند در گزارشی می آورد:} "مهدی هاشمی" دومین پسر "هاشمی رفسنجانی" در مصاحبه با خبرنگاران تاکید کرده است که "ما چیزی برای پنهان کردن نداریم، پدرم قبل از انقلاب در حدود دویست و یا سیصد قطعه زمین در قم داشت که آلان از آن بیست قطعه زمین باقی مانده است".



در مقدمه ی کتاب زندگی "هاشمی رفسنجانی" (دوران مبارزه نشر ذره سال ۱۳۷۶) درباره شکل گیری شخصیت وی نوشته شده: "شرایط دشوار زندگی، از هفت تا چهارده سالگی (که برای تحصیل به قم رفته است) تاثیر تعیین کننده ای در شخصیت مقاوم، صبور و چند بعدی وی داشت. مشارکت و کمک به خانواده در امور باغ، دام و طیور و کوشش در حفظ دستمایه معیشت روستائی زمینه آشنائی وی با واقعیت های زندگی بود."

"هاشمی رفسنجانی" خود در کتاب خاطراتش فاش ساخته که قبل از انقلاب تعدادی سهام کارخانه قند فریمان داشته که در دوران ریاست جمهوری مقداری از آن را به محرومان واگذار کرده است.

در مصاحبه ای دیگر در سال ۱۳۷۸ "هاشمی" از داشتن چند قطعه زمین در قم و روستای نوق زادگاه خود در رفسنجان سخن گفته بود که در مصاحبه روز سه شنبه "مهدی هاشمی" از آن به دویست - سیصد قطعه در قم و تعدادی باغ پسته سخن رفته است.

{به نقل از کتاب اوج دفاع (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵ "هاشمی رفسنجانی") منتشره ی دفتر نشر معارف انقلاب:}

آقای ["حسین] مهدیان" آمد و راجع به مسائل خیریه [مرحوم "ابوالفضل] تولیت\* و مشکلات دفتر نشر [فرهنگ اسلامی] مذاکره شد. "احمد آقا" {خمینی} آمد. راجع به کیفیت ظهور "امام" در روزهای آینده صحبت شد. به جایی نرسیدیم. قرار شد به آیت الله "منتظری" هم از حال "امام" اطلاع دهم. "فاطمی" و "فائزه" که در ایام عید سفر کرده بودند، آمدند. تلفنی با "عفت" {مرعشی} در هتل الفتح مکه صحبت کردیم.

{توضیحات پانوش کتاب:} مرحوم "ابوالفضل تولیت" در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، تولیت آستان مقدس حضرت "فاطمه معصومه" (س) در قم را عهده دار بود. آقای "هاشمی" در خاطرات دوران مبارزه از مرحوم "تولیت" چنین یاد می کند: «ایشان امکانات مالی زیادی داشت، بچه هم نداشت. فردی بود روشنفکر و از نظر اعتقادی هم بیشتر جریان

مبارزه اسلامی را قبول داشت. او آماده شد که اموال خود را وقف مبارزه بکند به عنوان تاسیس حکومت اسلامی. شرکت طاهر (طبق وصیت مرحوم "تولیت") برای حمایت از مبارزان اسلامی با اموال و امکانات مالی او تاسیس شده بود و تعدادی از اعضای نهضت آزادی و تعدادی از روحانیون از جمله آقای "هاشمی" در اداره ی این شرکت سهام بودند. ثروت مرحوم "تولیت" در تقویت نیروهای مبارز اسلامی در دوره پهلوی نقش ارزشمندی داشت .

{در صفحات دیگر این کتاب باز هم اشاراتی یافت میشود مثلاً:}

آقای ["حسین] مهدیان" آمد. راجع به خیریه [مرحوم "ابوالفضل] تولیت" و امور شخصی و شرکت نشر [فرهنگ اسلامی] گفت.

... آقای ["ابوالفضل] توگلی بینا" آمد و گزارشی از وضع مهندسی و ساختمان‌های سپاه داد و خواستار کمک در خانه‌سازی برای سپاهان در اراضی حظیره [شهرک شهید محلاتی] شد. سپاه این اراضی را اخیراً با پیشنهاد من و دستور "امام" از بنیاد مستضعفان گرفته‌است.

{به نقل از کتاب دفاع و سیاست (کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶ "هاشمی رفسنجانی")  
منتشره ی دفتر نشر معارف انقلاب:}

تا ساعت ده و نیم صبح، در منزل برای خطبه‌ها مطالعه نمودم... آقای ["حسین] مهدیان" آمد. اعتراف هیأت مدیره ی اموال مرحوم ["ابوالفضل] تولیت"، مبنی بر خیریه بودن تمام ماترک او را آورد که من هم تایید کنم؛ تایید کردم. بعد از مرگ مرحوم "تولیت"، این اموال تحت نفوذ نهضت آزادی مصرف می‌شود و "موسی خان امیر حسینی" به عنوان وارث رده سوّم شکایت کرده و چون سند معتبری برای خیریه بودن در دست ندارند، در دادگاه به مشکل برخورده‌اند و بانک‌های انگلیس هم به همین دلیل از دادن چند میلیون لیره که مرحوم "تولیت" آنجا داشته است، خودداری می‌کنند...

گُز به نقل از "هاشمی رفسنجانی" (کتاب انقلاب و پیروزی) کارنامه و خاطرات سالهای

{ ۱۳۵۷-۵۸ }

... { درباره ی کنجکاوی مردم برای فهمیدن اینکه چه میزان سرمایه دارد و چه اندازه باغ پسته پدری و یا فامیلی به او ارث رسیده می گوید: } اینها همه اش دروغ است، پدر من یک روحانی بود و یک کشاورز خیلی محدود و مختصری که به زحمت زندگی خود و فرزندانش اداره می کرد داشت .

من در نتیجه فعالیت های اقتصادی قبل از انقلاب، مقداری زمین و مستغلات در قم و کرج و تهران داشتم ام.

گُز نقل از نشریه ی شاهد شماره ۷ خرداد ۱۳۶۰ خاطرات "اکبر هاشمی رفسنجانی" از زبان

خودش: {

... در یک روستای دور افتاده در یکی از بخشهای رفسنجان بنام نوق که اسم آن دهستان است در ۱۳۱۳ متولد شدم. پدرم کشاورزی همانند خرده مالکان بود که با مقداری زمین و آب و ۲ الی ۳ کارگر (برزگر) یک زندگی متوسط یا کمتر از متوسط را می گذراند. در آن روستا به علت پایین بودن سطح زندگی خانواده ها تا حدودی زندگی ما مرفه بود و در ضمن خانواده ی پر جمعیتی هم بودیم... در همه ی آن بخش ها که عرض شد حدود ۱۰۰ الی ۱۲۰ روستا بود که سه مدرسه ی ابتدائی داشت و ما نمی توانستیم به مدرسه برویم و وسیله ی نقلیه هم نبود. بطور کلی اصلاً ماشینی در آن منطقه وجود نداشت. من تا سن چهارده سالگی شهر را ندیده بودم و ده ما دوازده فرسخ با شهر فاصله داشت ... در همان موقع {ها بود} که خانواده ام تصمیم گرفتند که مرا برای تحصیل علوم دینی به قم بیاورند که به اتفاق پدر و مادر و بستگان آمدیم.

برای اولین بار بود که من سوار ماشین می شدم. البته روستای خودمان ماشینی نبود. با الاغ {دقت بفرمائید!} آمدیم چند فرسخ آن طرف تر. جاده ی شوسه ای بود و ۲ الی ۳ ساعت هم آنجا ماندیم، تا یک کامیون باری {بار بر} رسید و ما را سوار کرد و آورد تا یزد و از آنجا روانه ی قم شدیم...

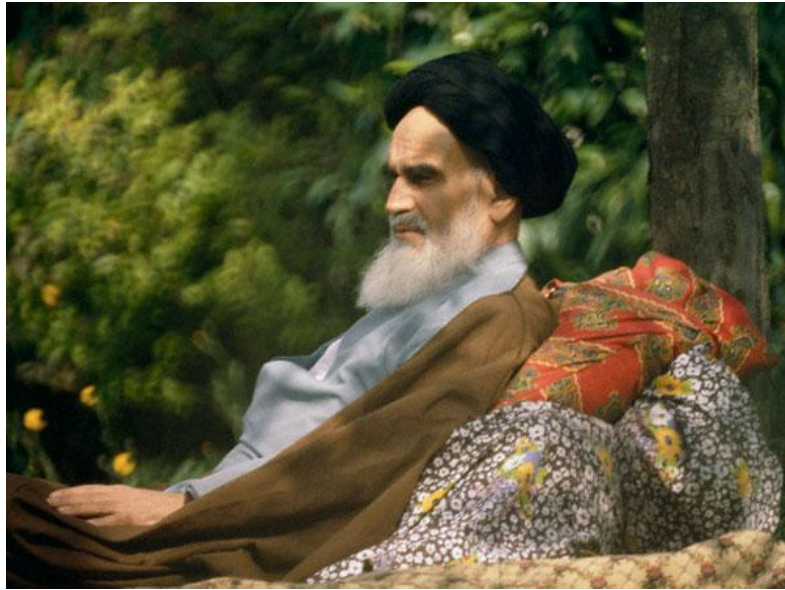
{یادداشت‌های تحقیق کتابخانه ای آرشیو "ر.گ.ج":}

با نشانه هایی که "هاشمی رفسنجانی" می دهد می توان دریافت که کلید واژه ی ثروت او گره خورده با استفاده از ثروت "ابوالفضل تولیت" است ...

### **با همه ی این طول و تفصیل انصافاً آنچه حقیقتاً موجب تعجب است اینک :**

{به نقل از خاطرات مرحوم حجت الاسلام و المسلمین "سید احمد خمینی" منتشره در کوثر - جلد یکم}

متولی آستانه مقدسه قم آقای حاج سید "ابو الفضل مصباح"، معروف به "تولیت" ... که از افراد متمول بود، در پاریس خدمت "امام" رسید و عرض کرد من ۸۶ میلیون تومان پول دارم و قصد دارم آن را به شما تقدیم کنم، چون آخر عمر من است. ظاهراً کسی او را تشویق به این کار کرده بود تا "امام" بتوانند میزان شهریه ی طلاب را افزایش دهند، این مبلغ در آن ایام بسیار قابل توجه و کارساز بود، ولی "امام" آن را پذیرفتند و از وی تشکر کردند.



من با تعجب به "امام" عرض کردم چرا نپذیرفتید؟ "امام" فرمودند: "ما که پولی از سرمایه دارها نگرفته ایم؛ ما و نهضت ما را متهم می کنند که اینها با پولدارها و زمیندارها مرتبطند، وای به وقتی که پولی از آنها گرفته شود!"... بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هر گاه فردی مبلغی قابل توجه می آورد "امام" نمی پذیرفتند و می فرمودند اینها وجوه شرعی (حقوق الله و حقوق الناس) خود را پرداخت نکرده اند و بدین وسیله می خواهند از حساب شرعی فرار کنند...

{یادداشت های تحقیق کتابخانه ای آرشیو "ر.گ.ج":}

... با اتمام این قسمت مجهولات موضوع دیگری نیز عملاً خود را می نمایاند و آن پیرامون ساپورت های شبکه ای و مالی "هاشمی رفسنجانی" از فعالان سیاسی خارج از کشور نظیر مثلث معروف به **بیق**! ("ابوالحسن بنی صدر"؛ "ابراهیم یزدی" و "صادق قطب زاده" ( و دیگر سرپل های مشابه در زمان طاغوت با اموال جناب "مصباح التولیه" است که در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی یکی بهتر از دیگری گلها می کاشتند!

به راستی اگر همه ی روایات "هاشمی رفسنجانی" کامل و یا حداقل صحیح بوده باشد چرا "امام خمینی" کوچک ترین اجازه ای جهت تولیت حرم مطهر حضرت "معصومه" (روحی لها الفدا) به مرحوم "تولیت" اعلام ننمود؟! و چراهای متعدد دیگر...!

\*موضوع دوّم پیرامون نقش "هاشمی رفسنجانی" در تهیه ی اسلحه و حکم شرعی ترور "حسنعلی منصور" با علم به مخالفت شدید و راهبردی "امام خمینی" با این مسأله.



{به نقل از کتاب خاطرات "توکلی بینا" - انتشارات سازمان اسناد انقلاب اسلامی (منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر):}



"ابوالفضل توکلی بینا" یکی از اعضای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی در مورد ترور "منصور" نخست وزیر وقت می گوید: پس از تبعید "امام" به ترکیه، جمعیت موتلفه نمی توانست ساکت بنشیند و کار مفیدی انجام ندهد. از این رو، روزی در منزل آقای "اعلاءمیر محمد صادقی" جلسه ای با حضور اعضای شورای مرکزی تشکیل شد که در آن جلسه همه به توافق رسیدند که دیگر صدور اعلامیه فایده چندانی ندارد و برای شکستن جوّ اختناق که در سراسر کشور به وجود آمده بود باید ضربه ای کاری به رژیم وارد ساخت.

پس از بحث های بسیار در نهایت اعضای شورا به این نتیجه رسیدند که شاه، "نعمت الله نصیری" (رئیس ساواک) و "حسنعلی منصور" (نخست وزیر) مفسد فی الارض هستند و باید از میان برداشته شوند. پس از تصویب این حکم، مجوز شرعی آن از آیت الله "میلانی" گرفته شد و اجرای حکم به شاخه ی نظامی جمعیت هیات های موتلفه اسلامی محول شد. در راس شاخه ی هیات های موتلفه "شهید عراقی"، "شهید" "حاج صادق امانی" قرار داشتند و در رده بعد، شهیدان "محمد بخارایی"، "صفار هرنندی"، "نیک نژاد" و "سید علی اندرزگو" بودند.

برای اولین عملیات "منصور" انتخاب شد. دلیل آن نیز این بود که "منصور" مجری اصلی به تصویب رساندن لایحه ی کاپتولاسیون در دو مجلس شورای ملی و سنا به شمار می رفت و ولی امر مسلمین (حضرت "امام خمینی") نیز به دستور او تبعید شده بود. به همین دلیل شورای مرکزی هیات موتلفه به این توافق رسیدند که ابتدا وی را به قتل برسانند که شهید "محمد بخارایی" (از اعضای شاخه نظامی هیات موتلفه) مامور اجرای آن شد. به این ترتیب که وقتی "منصور" طبق برنامه حدود ساعت ده و ده دقیقه صبح وارد میدان بهارستان، مقابل مجلس از اتومبیل پیاده شد، شهید "بخارایی" با نامه ای به دست به عنوان اینکه می خواهد عرض حالی به نخست وزیر بدهد به سوی او رفت و نزدیک او اسلحه اش را بالا آورد و شلیک کرد گلوله اول به شکم منصور اصابت کرد، گلوله دوم گلوی او را درید و اما گلوله سوم در لوله گیر کرد. شهید "بخارایی" نیز به سرعت گریخت و صحنه را ترک

کرد. پس از لحظاتی که ماموران به خود آمدند، به تعقیب "بخارایی" پرداختند و آن مرحوم نیز در حین فرار به دلیل پا گذاشتن روی قطعه‌ی یخی به زمین خورد و در نتیجه به چنگ ماموران افتاد. روی اسلحه‌ای که "بخارایی" به وسیله‌ی آن "منصور" را به قتل رساند شعارهایی نوشته شده بود که به خوبی هدف او و دوستانش را از این کار نشان می داد.



{ به نقل از یادداشت های پژوهشی آرشیو "ر.گ. چ": }

به درک واصل شدن "حسنعلی منصور" عنصر وطن فروش، مزدور و دست نشانده ی استعمار در جایگاه نخست وزیر "ستمشاه" که توسط جوانان غیرتمند و دیندار این مرز و بوم صورت پذیرفت محترم و ارزشمند بوده است. اما از آنجا که آقای "هاشمی رفسنجانی" در نگارش و بیان خاطرات تاریخی خود نقش ویژه ای به عنوان تبعیت بلکه راهنمایی و پشتیبانی از حضرت "امام خمینی" برای شخص خود می نمایاند؛ نباید از این واقعیات مسلم نیز چشم پوشید که مطابق اسناد و حتی مواضع خود او متأسفانه در پاره ای موارد بسیار حساس نوعی بی توجهی در شناخت مرزهای شأنیت و مرجعیت امام نیز وجود داشته که برای نمونه می توان به بررسی این نقش در ماجرای ترور "منصور" پرداخت:

{ به نقل از مقاله ی ماهنامه زمانه منتشره در [www.aftabir.com](http://www.aftabir.com) ۳۱ مرداد/۱۳۸۷: }

با سخنرانی "امام" درباره کاپیتولاسیون، ایشان به ترکیه تبعید شدند. از همان روز تبعید "آیت الله خمینی"، برنامه ترور {"حسنعلی منصور"} طرح ریزی شد. "بادامچیان" درباره ترور "منصور" چنین بیان کرده است: "ما خواستار آن بودیم که {"ستم شاه"} را اعدام کنیم، ولی به دلایلی امکان نداشت؛ لذا تصمیم به ترور "منصور" گرفته شد و روز عملیات را روز ۱۷ رمضان (اول بهمن ۱۳۴۳) که سالگرد غزوه بدر بود در نظر گرفتند و نام عملیات هم بدر گذاشته شد." ("اسدالله بادامچیان"، آشنایی با جمعیت مؤتلفه اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ اندیشه ناب)

"بخارایی" در وصیت خود عنوان کرده است که چون از طرف دستگاه به روحانیت اهانت شده بود و کاپیتولاسیون را تصویب کرده بودند و از طرف دیگر مبارزه منفی به نتیجه نرسیده بود، بنابراین ابتدا به کشتن "شاه" و سرلشکر "ایادی" و غیره تصمیم گرفتیم، ولی بعداً توافق روی "منصور" شد. (رسول جعفریان، جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، قم، نشر مورخ، چاپ ۷، ۱۳۸۶)

در نتیجه همین تصمیم، "بخارایی" و سه نفر دیگر خود را آماده کردند تا هر کدام زودتر به "منصور" رسید کار را تمام کند. "بخارایی"، "منصور" را در مقابل در ورودی مجلس در بهارستان ترور کرد، ولی دستگیر شد. در پیگیری های بعدی "رضا هرنندی" و "نیک نژاد" هم دستگیر شدند. آنها ابتدا کلیه مسئولیت ترور را به عهده گرفتند، ولی یکی از اعضا به رابطه خود با "حاج صادق امانی" و اطلاع ایشان از ترور اعتراف کرد. همین مسأله باعث شد اول برادرهای "حاج صادق" را بگیرند، و چمدان اسلحه ها و اعلامیه ها کشف گردد. پس از آن شهید {"مهدی"} عراقی" و بعد هم "حاج صادق امانی" دستگیر شدند و به دنبال آنها ۳۴ نفر از اعضای سازمان سیاسی بازداشت گردیدند. ("اسدالله بادامچیان"، همان)

با دستگیری اعضای مؤثر این گروه، فعالیت بیرونی مؤتلفه متوقف شد. (احسان رشیدی، «هیأت های مؤتلفه اسلامی»، شرق (ویژه نامه)، ش ۱۰)

پس از این دستگیری ها، مؤتلفه ای ها در سال ۱۳۴۹ در قالب همکاری با سازمان مجاهدین خلق فعالیت نمودند، و دیگر به نام مؤتلفه اسلامی فعالیت چندانی انجام نمی دادند. تا اینکه در دهه ۱۳۵۰ و به دنبال قضیه تجدید نظرهای ایدئولوژیک گروهی از اعضای سازمان، مجدداً اعضای مؤتلفه از جمله: "اسلامی"، "عسگر اولادی"، "عراقی"، و "بادامچیان" به فعالیت بر اساس ضوابط شرعی و انتشار اعلامیه هایی با شعار: "برقرار باد حکومت عدل الهی" تا چند سال قبل از پیروزی انقلاب ادامه دادند، بدون اینکه نامی بر خود بگذارند. (کاظم مقدم، خشونت قانونی: گزیده تاریخ معاصر ایران، تهران، محدث، ۱۳۸۰) "عسگر اولادی"، عضو دیگر مؤتلفه، با تأکید بر این نکته که در قضیه ترور "منصور" فتوای صریحی از "امام" نداشتیم و آقایان "بهشتی" و "مطهری" و چند تن دیگر، از تعدادی از آقایان اجازه گرفته بودند، گفته است: "پس از تبعید "امام" عمده نظرات بر این شده بود که اگر کاری انجام نشود، تمام زحمات هدر می رود... هیأت های مؤتلفه دو جا سراغ "شاه" رفتند، اما موفق نشدند و در یک جلسه ای تصمیم گرفتند بر روی مقامات رده دوم رژیم کار کنند که مردم مأیوس نشوند. یازده نفر را در نظر گرفتند که در رأس آنها "حسنعلی منصور" بود. شاید از روزی که تصمیم گرفتند تا روزی که ترور انجام شد پانزده روز طول نکشید." "حمید بصیرت منش"؛ "امام خمینی" و گروه های مسلح اسلامی"، حضور، ش ۲۸ (۱۳۸۲) برگرفته شده از سایت حوزه)

وی در جای دیگر بیان کرده است که "خاموشی" از طرف مؤتلفه به مشهد مقدس رفت و از محضر "آیت الله میلانی" مجوز اعدام انقلابی "منصور" را گرفت. (www.motalefeh.org)

با توجه به گفته اعضای اصلی مؤتلفه، فتوا و اجازه ای خاص از جانب "امام خمینی" در ترور "منصور" یا دیگر عوامل رژیم پهلوی وجود نداشت و به طور کلی ترور "منصور" پس از تبعید "امام" برنامه ریزی شده بود.

با توجه به پابندی اعضای جمعیت های مؤتلفه اسلامی به مرجعیت "امام خمینی" بدیهی است در صورت اخذ اجازه از "امام"، نیازی به تلاش برای اخذ چنین اجازه هایی از سایر علما نبود.

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که ... آیا جواز شرعی برای عملیات نظامی و ترور داشته است؟ در این باره دیدگاه های متفاوتی بیان شده است. به نوشته "بادامچیان"، مؤتلفه برای فعالیت مسلحانه مجوز شرعی کسب می کرد. ("اسدالله بادامچیان" همان) یادآوری این نکته ضروری است که نهی امام در ترور عوامل رژیم حداکثر اختلاف نظر داشتن با پیروانش در تاکتیک مبارزه تلقی می گردد. (حمید بصیرت منش همان جا)

{به نقل از کتاب تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (۵۷ - ۱۳۲۰)، تالیف "مجتبی مقصودی" تهران ۱۳۸۰:}

قتل "حسنعلی منصور"، بنابر برخی روایتها با حکم آیت الله "میلانی" صورت گرفت. "منصور" به خاطر کاپیتولاسیون، تبعید "امام خمینی" و حضور مستشاران آمریکایی، مفسد فی الارض شناخته شده بود.

البته نکته جالب این است که هیچ سندی را ارائه نکرده و در توجیه حرکات مسلحانه و ترور "منصور" استدلال کرده است: "در آن موقع صحبت از این بود که اگرچه فعلاً دسترسی به "امام" ممکن نیست ("امام" در تبعید بودند) اما ایشان که قبلاً فرموده بودند حالا موقع این کار نیست، پس منع از "اعدام" نکرده اند فقط زمان را مساعد ندانسته اند، بنابراین الان که "امام" به طور صریح فرموده اند اینها خائن به اسلام و قرآن و مملکت و ملت اند و دست نشاندۀ امریکا هستند... پس در حقیقت می توان همین نظریات را به عنوان حکم شرعی به حساب آورد. (همان)

لر به نقل از سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر: {

مرحوم حجت الاسلام "علی دوانی" علامه، محقق، پژوهشگر و نویسنده برجسته ایران اسلامی که... اثر ماندگار «نهضت روحانیون ایران» در ۱۰ جلد... برای اولین بار در سال ۱۳۵۸ به چاپ رسید... بخش هایی کوتاه از مجلد ۷ و ۸ این اثر ماندگار را که مرتبط با آقای "هاشمی رفسنجانی" است را با طلب غفران الهی برای روح آن مرحوم به خوانندگان تقدیم می نمائیم:

...قبل از اعدام "منصور"، در جلسه مرکزی تصمیم گرفته شد که ابتدا حکم قتل این ملعون ها را از مراجع بگیریم و به این جهت نامه ای به مرحوم آیت الله "میلانی" نوشته شد که خود من حامل آن بودم...

منزل آیت الله "میلانی" شلوغ بود و من نامه را میان مقداری سبزی و میوه به ایشان رساندم و ایشان در اثر آشنایی شان با اعضاء کادر مرکزی مثل آیت الله دکتر "بهشتی" و آقای "انواری" و مرحوم حاج "صادق امانی" و آقای "عسکراولادی" ما را پذیرفت و پس از تحویل نامه گفتند که بروید و فردا صبح زود مراجعه کنید... صبح زود جواب را گرفتیم... از جمله افرادی که مستقیماً در جریان اعدام "حسنعلی منصور" دست داشتند می توانم از تمام برادران "امانی"، آقای دکتر "بهشتی"، آقای "هاشمی رفسنجانی" و آقای دکتر "باهنر" و آقای "انواری" یاد کنم...

لر به نقل از منتخب صحبت های "هاشمی رفسنجانی" در مشهد مقدس ۱۴ آذر ۱۳۸۸

(سایت هاشمی رفسنجانی دات آی آر): {

بعد از ۱۵ خرداد که آن کشتار شد، خیلی ها به فکر مبارزه مسلحانه بودند. چون سرخورده شده بودند و رژیم پهلوی هم خیلی خشونت کرد و مردم را آن گونه قتل عام کرد. معلوم شد که رژیم حرفهای مردم را نمی پذیرد. تا آن روز مردم حرفهای خود را در تظاهرات می گفتند. هم در جریان تصویب نامه دولت و هم در جریان به اصطلاح اصول انقلاب سفید



شاه، با تظاهرات مردم علیه رژیم مواجه بودیم و فقط بیانیه می‌دادیم و مردم جمع می‌شدند. در مساجد و حسینیه‌ها اعتراض بود. پس از برخوردی که در ۱۵ خرداد با مردم شد، کسانی که در مبارزه جدی بودند، گفتند: این درست نیست که ما به عنوان اعتراض جمع شویم و آنها ما را بکشند، ما هم باید بکشیم. ولی "امام" (ره) نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: باید مردم را داشته باشیم که اگر داشته باشیم، بقیه مسایل در جای خود حل می‌شود. "امام" (ره) تبعید شدند و مبارزات مسلحانه شروع شد. البته چند سالی در کمون و خفی بود و از سال ۴۸ و ۴۹ خیلی علنی شد. البته قبل از آن مؤتلفه با ترور "منصور" اقدام کرد که همان اقدام باعث سرکوب شدید مؤتلفه شد و بعد از آن حزب ملل اسلامی با مشی مبارزه مسلحانه شکل گرفت و آقایان "کاظم بجنوردی" و "حجتی کرمانی" جزو آن گروه بودند که لو رفتند. گروه‌هایی هم بودند که لو نرفتند. از سال ۴۹ مبارزه مسلحانه علنی شد...

واقعاً مردم بودند که انقلاب را پیروز کردند. ما در زندان بودیم، اصلاً مایوس بودیم که روزی ما را آزاد کنند. دوره زندانی افراد تمام می‌شد، ولی می‌گفتند: باید آن قدر بمانید که زیر پاهایتان علف سبز شود یا موهای سرتان مثل دندانهایتان سفید شود. این تعبیرات را ساواکی‌ها خیلی بکار می‌بردند و دوران محکومیت خیلی‌ها تمام شده بود، ولی سال‌ها در زندان مانده بودند. به هر حال مردم آمدند و ما را از زندان‌ها بیرون آوردند.

کُبه نقل از خاطرات آیت‌الله سید "حسن طاهری خرم‌آبادی" جلد دوم - انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی - سال ۱۳۷۷ (منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر):

در پی قتل "منصور"، فشار بر مرتبطين با این ترور بسیار افزایش یافت، و آقای "هاشمی رفسنجانی" نیز در همین رابطه دستگیر و مورد آزار و شکنجه‌های زیادی قرار گرفت، شدت این شکنجه‌ها به حدی بود که عصب پای ایشان آسیب دید، اتهام "هاشمی رفسنجانی" مداخله در اخذ فتوای قتل "منصور" بود و به همین دلیل نیز شکنجه‌های زیادی را تحمل

کرد."

کُبه نقل از خاطرات آیت‌الله "محمدعلی گرامی" - انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی -  
سال ۱۳۸۱ (منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر):

یکی از اقدامات رژیم برای شکستن روحیه طلاب و مبارزان، موضوع سربازگیری بود. آنها پس از شروع مبارزات ناگهان هجوم آوردند که طلبه‌ها را به عنوان سرباز بگیرند. آقای "هاشمی رفسنجانی" از جمله آنها بود. ایشان را نیز به سربازخانه برده بودند و وی پس از مدتی برای امام نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه جای ما خوب است و خیلی خوب شد که به خدمت سربازی آمدم که گویا این نامه باعث خوشحالی امام شده بود. انصافاً آقای "هاشمی" و اکثر طلبه‌ها هر کجا که بودند، خدمت می‌کردند.

دستور این بود و اگر کسی بر خلاف دستور عمل می‌کرد، توبیخ می‌شد. در اکثر پادگان‌ها وضع بر این گونه بود. قاعدتاً، این کار برای شکستن روحیه سربازها بود که کاملاً تسلیم مافوق باشند، اما طلبه‌ها که سربازی رفتند، با بیان احکام جو را عوض کردند {؟!} و نسبت به اوضاع قم دیگران را روشن می‌کردند، لذا "امام" از این بابت خوشحال بود و گفته بود که چقدر خوب شد! بگذارید طلبه‌ها به سربازی بروند.

...هیاتهای موتلفه به گونه‌ای تشکیل شد که هیچ شباهتی به احزاب و سازمانهای متداول قبل و بعد از خود نداشت. در جلسات هیات بحثهای عقیدتی از سوی مرحوم شهید "مطهری" و "بهشتی" آغاز شد. پس از تبعید "امام"، شاخه‌ی نظامی آن هم تشکیل شد که "حسنعلی منصور" (نخست وزیر وقت) در تاریخ اول بهمن ۱۳۴۳ به وسیله همین گروه ترور شد.

از جمله کارهای بزرگ موتلفه، ترور "منصور" بود. کسانی که "حسنعلی منصور" را ترور کردند، کاملاً مذهبی بودند و بر اساس عرق دینی به این کار اقدام کردند. رابطین هیات موتلفه با مراجع و به خصوص با امام، آقایان مرحوم "بهشتی"، شهید "مطهری"، "هاشمی

رفسنجانی"، "انواری" بودند. که آقای انواری مدت ۱۲ سال به اتهام اینکه رابط فتوای ترور بوده و فتوا گرفته است، در زندان بود.

{ به نقل از حرفهای "هاشمی رفسنجانی" در کتاب "امام خمینی" به روایت آیت الله "هاشمی رفسنجانی" موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت "امام خمینی" منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر: }

قضیه کاپیتولاسیون یک قضیه مهمی است که نباید از آن زود عبور کنیم من به عنوان یکی از شاگردان امام جزء اولین آدمهایی بودم که خبر آن را آنهم از طریق رادیو های بیگانه شنیدم، خدمت "امام" رفتم و خبر دادم. "امام" قدری تحقیق کردند و فرمودند: « مسئله خطرناکی است مرا مأمور کردند و من رفتم تهران ...

... "امام" در همان زمان تصمیم جالبی مبنی بر خرید رادیو گرفتند. جالب از آن جهت که آن موقع در حوزه کسی رادیو نداشت. رسم نبود که طلبه ها رادیو داشته باشند. امام همان موقع به من فرمودند: "تو برو رادیو بخر و ترتیبی بده که همه اخبار به موقع به ما برسد. " "امام" وقتی که به اصل قضیه کاملاً و به خوبی واقف شدند آن حرکت عظیم ضد آمریکایی «مبارزه و لغو لایحه کاپیتولاسیون» را شروع کردند.

{ به نقل از خاطرات شهید "حاج مهدی عراقی" منتشره در کتاب ناگفته ها: }

"آقای {آیت الله العظمی "سید محمد هادی} میلانی" یکی از افرادی بود که وقتی آمد موضع خیلی خوبی داشت که واقعاً امیدوارکننده بود. ولی چند روزی نگذشت که آقای "شریعتمداری" هم آمد و نفس آقای "شریعتمداری" خورد به آقای "میلانی" و عین کوه یخ کرد؛ او را. یعنی همه فکریایی که ما می کردیم که اقلأ بعد از نبود آقای "خمینی" ما بتوانیم با آقای "میلانی" یک سری کارهایی انجام بدهیم ولی متأسفانه نشد...

که به نقل از یادداشتهای پژوهش کتابخانه ای "ر. گ. چ":

تقریباً در بسیاری از منابع آغاز حضور جدی "هاشمی رفسنجانی" در صحنه سیاسی و مبارزاتی ایران با شرکت در ترور "حسنعلی منصور" نخست وزیر رژیم طاغوت عنوان می شود.

برخی منابع حتی به مصاحبه ی آقای "هاشمی رفسنجانی" با شبکه یک تلویزیون جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ که در بزرگداشت سالگرد شهادت "نواب صفوی" از رهبران فدائیان اسلام انجام شده بود اشاره می کنند که در آنجا به چگونگی انتقال کلت کمری که "ستمشاه" به موزه استان قدس هدیه داده بود توسط روحانی مسئول موزه به فدائیان سخن گفت.

در برخی منابع نیز تأمین پول، امکانات و اسلحه ی گروه را نشان از عدم توجه "هاشمی رفسنجانی" به حکم راهبردی مخالفت و تحریم "امام خمینی" نسبت به اعمال تروریستی تجزیه و تحلیل می کنند که در صورت صحت تاریخی و استنادی؛ توجیه منطقی برای این بی اعتنایی در منابع پژوهشی نمی یابیم ... که با تمام پیگیری اینجانب موضع تأییدی تکذیبی و یا توضیحی و تکمیلی در این باره از آقای هاشمی رفسنجانی دست نیافتم و امیدوارم با طرح این مبحث و اظهار نظر ایشان در این زمینه به پژوهشگران یاری داده شود...

که به استناد صفحه ی ۳۱۸ کتاب "آیت الله العظمی میلانی" به روایت اسناد ساواک، جلد

دوم:

هیات های مؤتلفه اسلامی که "حسنعلی منصور" را به جرم تبعید "امام خمینی" ترور کردند، مستند شرعی خود برای ترور نخست وزیر شاه را فتوای "آیت الله میلانی" ذکر می کنند. هرچند در یکی از اسناد ساواک آمده که مرحوم "میلانی" از استناد ترور "منصور" به خود ناخرسند بوده و در نامه ای به مراجع تهران و قم این فتوا را تکذیب کرده است.

حساسیت ساواک روی "آیت‌الله میلانی" سبب شده بود که وی به شدت زیر نظر باشد و حتی گاهی نیز از سختگیری‌های شدید دستگاه‌های امنیتی شاکی شده است. {صفحه ی ۳۱۹ همان منبع}

{به نقل از خاطرات "آیت‌الله منتظری":}

"من در مدتی که تهران بودم مرتباً با "آیت‌الله میلانی" ملاقات داشتم ولی پس از اینکه "آیت‌الله خمینی" از زندان آزاد شدند و ما می‌خواستیم به اصفهان برگردیم، رفتیم با بعضی از علمایی که برای آزادی "آقای خمینی" به تهران مهاجرت کرده بودند و هنوز در تهران بودند، خداحافظی کنیم از جمله برای خداحافظی به منزل "آیت‌الله میلانی" رفتیم. هنگامی که ما بلند شدیم ایشان فرمودند من با شما یک کاری داشتم، گفتم بفرمایید. گفتند همین روزها یک حادثه و اتفاقاتی پیش می‌آید، شما مواظب استان اصفهان باشید، گویا می‌خواستند بگویند آن منطقه در اختیار شماست. ما این طور استنباط کردیم که ایشان از یک برنامه کودتا مطلع هستند و به این شکل دارند به ما توصیه می‌کنند که نظم آن منطقه را کنترل کنیم.

البته پس از مدتی به ما خبر رسید که سرلشکر "قرنی" و آقا "مرتضی جزایری" و "خبازان" را بازداشت کرده‌اند و بعداً شنیدیم که "پاکروان" رئیس ساواک به مشهد رفته و با "آیت‌الله میلانی" صحبت کرده در واقع از ایشان بازجویی کرده، بالاخره معلوم شد که برنامه‌ای بوده است که سرلشکر "ولی‌الله قرنی" کودتایی را ترتیب بدهد و "آیت‌الله میلانی" هم در جریان این کودتا بوده است و بنا بوده در صورت موفقیت از ایشان حمایت و پشتیبانی بکند که بعداً جریان این کودتا لو رفته است."

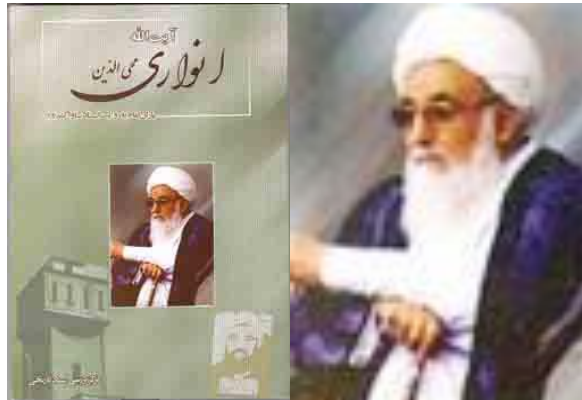
{به نقل از "رحیم روحبخش" (قابل مشاهده در [www.aftabir.com](http://www.aftabir.com)) روزنامه

اعتماد ملی ۲۷ دی ۱۳۸۶:}

در پی تصویب لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ایران با حمایت "حسنعلی منصور" نخست وزیر شدیدترین اعتراضات از سوی امام(ره) علیه شاه، دولت و به خصوص نمایندگان مجلس به عمل آمد که منجر به تبعید ایشان گردید. اما کمتر از سه ماه بعد، شاخه نظامی موتلفه اسلام می که "منصور" را بانی تصویب لایحه و تبعید امام(ره) می دانست، ترور کرد.

...اما برای اتخاذ این رویکرد نیاز به مجوز شرعی بود. موتلفه طی سه مرحله تلاش برای اخذ مجوز شرعی، درصدد اجرای عملیات ترور برآمد ...

"حبيب ا... عسگراولادی" از بانیان موتلفه نقل می کند: "بعد از ۱۵ خرداد، برادران به این نتیجه رسیدند که شاه و عمّالش غیر از زبان سلاح، هیچ زبان دیگری نمی فهمند از این رو "عراقی"، "صادق امانی"، "هاشم امانی" و "اندرزگو" اقداماتی را برای تهیه سلاح و آموزش های نظامی به عمل آوردند اما این کار به اخذ مجوز شرعی نیاز داشت...



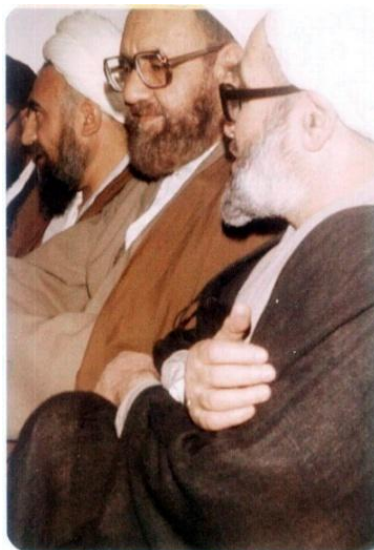
یکی از جدیدترین منابع در این خصوص خاطرات آیت ا... "محمی الدین انواری" می باشد. ایشان که یکی از اعضای موثر شورای مذکور بود طی گفت و گویی در سفر حج با حجت الاسلام "رسول جعفریان"، یادمانه های خود را از آن دوران نقل کرده است. "انواری" که خود بعدها به عنوان متهم تیم ترور دستگیر و به پانزده سال زندان محکوم شد نقل می کند: اصولاً عامل ارتباطی موتلفه و شورای روحانیت، یکی از اعضای اصلی شورای



مرکزی به نام "صادق اسلامی" بود. او معمولاً برای هماهنگی در مسائل مختلف با من (انواری) تماس می گرفت اما در موضوع اجرای ترور، صادق امانی به سراغ من آمد. زمان این دیدار به دوره نخست وزیری "اسدا... علم" مربوط می شد. "امانی" در این دیدار مدعی بود: دیگر با صدور اعلامیه کار درست نمی شود و اظهار نمود، تصمیم داریم "علم" را بکشیم. من گفتم اولاً این اقدام پیامدهای غیرقابل پیش بینی دارد، سپس افزودم: "شما افرادی برای انجام این عملیات دارید؟" ایشان تایید کرد. گفتم: "باعث امیدواری است" امانی همین جمله را دال بر موافقت من با ترور تلقی کرد و در بازجویی نیز گفته بود: انواری فتوای قتل "منصور" را داده!

مورد دوم نظر استاد "مطهری" بود. در یکی از منابع موثلفه به نقل از استاد آمده است: "لازم است چند نفر از این طاغوتی ها به زمین بیفتند تا روحیه مردم بازسازی شود." "امانی" و یارانش این سخن را "اذن اعدام شاه و مزدورانش" دانستند و چون حضرت امام در غیاب خودشان نظر برخی از جمله "مطهری" را تایید فرموده بودند، موثلفه حجت را تمام دانست.

در همین راستا حجت الا سلام "هاشمی رفسنجانی" در مراسمی به مناسبت سالگرد شهادت استاد "مطهری" خاطرنشان می سازد: "آیت الله "مطهری" در یک حرکت سرّی، فتوای ترور "منصور" را داده بودند و این خیلی سرّی بود.



من هم آن روز [اول بهمن ۱۳۴۳ = روز اجرای عملیات ترور "منصور"] به مدرسه مروی رفتم و قیافه آقای "مطهری" را دیدم. هیچگاه از ایشان این خوشحالی و خنده های بی اختیار را ندیده بودم، طوری که می دانست موفق بوده و کار اصیلی انجام شده است... اگر من حالت های مختلف ایشان را کنار هم بگذارم، حدس قوی می رود که آقای "مطهری" فتوای این ترور را داده است. "یک عالم دیگر که هر چند عضو شورای روحانیت موتلفه نبود ولی با عنایت به سابقه مبارزاتی و روحیه جهادی اش بسیار مورد توجه موتلفه ای ها قرار داشت. شیخ "جواد فومنی"، امام جماعت مسجد تهران نو بود.

"امانی" در بازجویی خود گفته بود: "در مورد ترور اشخاص با شیخ "جواد فومنی" نیز مشورت نمودیم، او با این عمل موافق بوده است."

یکی از نکات مورد مناقشه درباره ترور "منصور"، موضوع اخذ فتوای ترور از برخی مراجع از جمله "امام خمینی" و آیت الله "میلانی" می باشد. "امام" اصولاً به اعمال خشونت در مبارزه اعتقاد نداشت و طی یک دهه و نیم دوران نهضت نیروهای مبارز را از اتخاذ این رویه باز داشت. تکاپوهای دست اندرکاران موتلفه برای اخذ این دستور از "امام" نیز حکایتی شنیدنی دارد.

چنین به نظر می رسد که "عسگراولادی" با عنایت به ارتباطی که با "امام" داشت، به عنوان دومین فرد نماینده موتلفه برای گفت و گو و اخذ مجوز مذکور به دیدار "امام" در قم شتافت. ایشان در این خصوص نقل می کند: بعد از اتخاذ تصمیمات اولیه درباره لزوم ترور برخی مقامات حکومتی، توسط سران موتلفه، آنان ابتدا فردی را برای اخذ نظر "امام" به قم فرستادند. ایشان از "امام" پیغام آورد که "این راه به نتیجه نمی رسد"، تا اینکه بعد از مدتی برادران، من ["عسگراولادی"] را واسطه کردند.

من خدمت حضرت "امام" رسیدم و گفتم: برادران ما فکر می کنند باید چند نفر از اینها را به درک بفرستند. حضرت "امام" فرمودند: "شما به این کارها چه کار دارید، وظایف و تکلیف شما معلوم است" من هم آمدم و پاسخ حضرت "امام" را به برادران گفتم. برادران ما

از این حرف برداشت کردند که پاسخ "امام" خطاب به شخص من بوده لذا استنباط کردند که حضرت "امام" نهی خودشان را برداشته اند والا صریحا می فرمودند "نه جایز نیست." لذا گفتند چون حضرت "امام" نهی نکرده اند می توانیم از فقها و مراجع دیگر فتوا بگیریم. در همین گیرودار قضیه تبعید "امام" پیش آمد که دیگر ضرورت برخورد جدی تر با رژیم کاملا احساس شد. لذا موتلفه به دو بخش تقسیم شد. یک بخش کارهای سیاسی و فرهنگی و بخش دیگر به وجود آمد برای "کارهای حاد" که مراد علما اقدام مسلحانه بود.

نقل قول دیگر حاکی است که "امام" چند روز قبل از تبعید در پاسخ نماینده موتلفه گفت: "حالا موقع اش نیست" وقتی این خبر به "امانی" رسید، با لبخند گفت: "...امام" نهی را برداشتند.

صرف نظر از دیدار و گفت و گوی نامبردگان با "امام"، موتلفه ای ها بعد از گفت و گو با آیت ... "انواری" چنانچه گذشت او را نیز مامور کردند که نظر "امام" را در این خصوص کسب کند. نامبرده، در ادامه خاطراتش نقل می کند: وقتی به دیدار "امام" رفتم و این موضوع را مطرح کردم.

اولا ایشان هیچ سخنی یا مطلبی درباره دیدارهای قبلی اعضای موتلفه و مذاکره در این خصوص مطرح نکرد، دوم اینکه بعد از مدتی تامل در این باره گفت: "مبارزه ما تازه اول کار است آنها [هیات حاکمه] خواهند گفت: اینها منطبق ندارند، بگذارید آنها را به مردم بشناسانیم، بگوییم اینها فساد آورده اند و ادعای اصلاحات دارند، بعد مردم تکلیف خودشان را می دانند." سپس در ادامه با تاکید افزود: "مکلف هستی بروی تهران و به آنها [موتلفه ای ها] بگویی این کار را نکنند" من هم برگشتم و به "صادق امانی"، مطلب را گفتم. "انواری" در ادامه خاطراتش می افزاید: بعد از چندین ماه که از سقوط علم گذشت و "منصور" نخست وزیر شد و بالا خره "امام" تبعید گردید، من هم مثل بقیه مردم ناگهان خبر ترور "منصور" را از رسانه ها شنیدم.

ماحصل این گزارش در بند ۱ گزارش "اداره اطلاعات شهربانی کل کشور" از خلال بازجویی ها و اعترافات عاملین ترور "منصور" چنین آمده است: "محرکین و عاملین توطئه قتل "منصور" در بازجویی های خود اعتراف نموده اند... "حبیب... عسکراولادی" را که از مریدان خاص آقای "خمینی" و مسوول جمع آوری وجوه سهم "امام" می باشد به قم اعزام و نظر "خمینی" را در مورد ترور استعلام می فرمایند که مدعی هستند "خمینی" این عمل را صلاح ندانسته. سپس شیخ "محمی الدین انواری" از طرف عاملین توطئه در مورد اخذ فتوا به "خمینی" مراجعه و به وی نیز جواب رد داده می شود. مجدداً "حبیب الله عسکراولادی" به قم اعزام و به وی ماموریت می دهند از آقای "خمینی" چنین سوال کند: چنانچه اشخاصی قصد ترور اشخاص موثری از دولت را داشته باشند، آنان را منع بکنند یا نکنند؟ در این مدعی هستند که "خمینی" چنین پاسخ داده است: شما چکاره هستید که منع بکنید یا نکنید."

تا اینجای بحث چنین می توان نتیجه گرفت که اولاً؛ تصمیم موتلفه به ترور مقامات حکومتی به دوران نخست وزیری "علم" برمی گردد ولی از آنجا که در این دوره از اخذ مجوز از "امام" ناکام ماندند؛ ضمن تلاش برای کسب تایید به ایشان، به مراجع و علمای دیگر نیز روی آوردند و در همین راستا تلقی خود از نظر "امام" را نیز مبنا قرار دادند. گو اینکه "امام" اصولاً با اعمال خشونت مخالف بود و به آگاهی بخشی توده ها اعتقاد داشت...

مهمترین و در عین حال مناقشه انگیزترین مطلب، درباره ترور "منصور"، اخذ فتوای شرعی از "آیت الله میلانی" است: زیرا در این باره دو نظریه کاملاً متفاوت وجود دارد که به شرح ذیل مورد بازکاوی قرار می گیرد. اگر در نوع استنباط از نظر "امام" درباره ترور مقامات حکومتی اشکال وجود دارد. در مورد "آیت الله میلانی"، اصل موافقت یا مخالفت ایشان با ترور مورد ابهام است.

گفتنی است که نگارنده برای تبیین این موضوع، بارها و بارها، تمام اسناد و مدارک و خاطرات موجود را مورد بازکاوی قرار داد. در ضمن این بررسی ها برخلاف نظر رایج به نقش آیت الله "میلانی" در تشکیل و تداوم فعالیت های موتلفه اشاره شده بود. آیت ...

"انواری" که محور تبیین این پژوهش قرار گرفته است، نقل می کند: آیت ... "میلا نی" اصل موتلفه را درست کرد بعد "امام" اینها را تایید کرد ایشان اضافه می کند که هنگام دستگیری، وی نیز حامل نامه ای از آیت ... "میلا نی" در همین خصوص بود که با اقدام به موقع ایشان، ماموران به آن نامه دست نیافتند. جایگاه ویژه آیت ... "انواری" در موتلفه و نقش ایشان به عنوان حلقه وصل این تشکل با مراجع از جمله "امام" و آیت ... "میلا نی" بر کسی پوشیده نیست .

اگر عضویت ایشان در شورای روحانیت موتلفه و حبس طولانی مدت پانزده ساله زندان به اتهام همکاری با شاخه نظامی تیم ترور "منصور" را نیز به آن بیفزاییم، بدون تردید می توان از ایشان، به عنوان مرد شماره یک روحانی در نخستین سال های تشکیل و تداوم فعالیت موتلفه نام برد .

بر همین اساس، سخن وی درباره نقش آیت ... "میلا نی" در تشکیل موتلفه می تواند، بسیار مورد تامل قرار گیرد. سخنی که به جرات می توان گفت نخستین بار مطرح شده و در هیچ منبعی به خصوص خاطرات نیز نمی توان کوچکترین سرنخ و اشاره ای به نقش بانی "میلا نی" در ارتباط با موتلفه به دست آورد .

یک گزارش ساواک به تاریخ ۱۳۴۳/۷/۲۳ نیز در این مورد، حاکی از ارسال نامه هایی از سوی آیت ... "میلا نی" خطاب به آیت ا... حاج "ابوالحسن قزوینی" در تهران می باشد که : "در این نامه توصیه شده جمعیت ها را موتلفه کنید و ... دستجات ده نفری را آرایش بدهید"

{به نقل از مطالب بیاد شده ی "هاشمی رفسنجانی" در نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۶۰  
منتشره در سایت هاشمی رفسنجانی دات آی آر:}

... آن وقت می توانید بفهمید که چرا امام امت در همان روزهای بعد از پیروزی انقلاب، با این همه گرفتاری روز قدس اعلام می کند. عمق قضیه اینجاست! مادر همان روزهای اول

مبارزه در سال ۱۳۴۱، دومین شعارمان نجات فلسطین بود. با همه گرفتاریهای داخلی، برای فلسطین شعار می دادیم و با همه کمبودها پول جمع می کردیم و برای فلسطین می فرستادیم. در عراق، برادرم آقای {سید محمود} دعایی " واسطه رساندن این پولها بود و در لبنان برادران دیگر. بنده خودم که الان خدمت شما هستم، به خاطر ترجمه یک کتاب برای فلسطین در سال ۱۳۴۲ بدترین شکنجه آن روز ایران را دیدم. به خاطر ترجمه یک کتاب که کاملاً رسمی و قانونی بود و حتی نویسنده اش آن روز سفیر اردن در ایران بود و از کتاب حمایت می کرد.

به اسم همکاری با (فداییان اسلام) اعدام کنندگان "منصور"، مرا بازداشت کردند. {!؟} یک شب زمستانی از اول غروب تا چهار بعد از نصف شب، بیش از ۹ ساعت متوالی به شکلهای مختلف زجرم دادند؛ استخوان پایم را با شلاق شکستند و خرد کردند. این برخورد به خاطر من یا مبارزات ایران نبود، بلکه عمال صهیونیسم برای قضیه آن قدر اهمیت قایل بودند که باید به ترجمه این کتاب چنین پاداشی می دادند. من این مسأله را در مورد خودم نمی خواستم بگویم، واقعاً بدم می آمد که این را مطرح کنم، اما به خاطر این گفتم که بدانید در ایران چه سیاستی حاکم بوده و اهمیت قضیه کجاست.

\* موضوع سوّم پیرامون حمایتهای مالی دکتر "محمد مصدق السلطنه" و سفیر اردن در تهران از "هاشمی رفسنجانی" و حمایتهای مختلف و بویژه مالی "هاشمی رفسنجانی" از سازمان مجاهدین خلق قبل و بعد از جریان مارکسیت شدن بخش عمده ای از سازمان. {به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:}

در ایران فقط یک کتاب پیدا کردم (خطر جهود) که نوشته مرحوم "سعیدی" بود. "سعیدی" یکی از نویسندگان خوب دوره قبل بود...



فرزند "آیت الله کمره‌ای" ("ناصر کمره‌ای") که الان امام جماعت مسجد و استاد دانشگاه است، گفت: "اکرم زعیترا" کتابی به پدر من داده‌است که کتاب خوبی است. ... به فکر ترجمه کتاب افتادم. همان موقع با اعزام به سربازی مواجه شدم. دو ماه سرباز بودم و بعد فراری شدم. در دوران متواری بودن، به روستای خودمان بهرمان، نوق رفتم ... تابستان را آنجا ماندم .

...بعد از خواندن و ترجمه آن کتاب، کارشناس مسائل فلسطین شدم و اطلاعات زیادی از تاریخ و وضع موجود فلسطین و نقش دولتها دریافتم. ...مؤلف کتاب در آن زمان سفیر اردن در ایران بود. او هم می‌دید که بی‌خبری در مسائل فلسطین در ایران زیاد است و به خاطر ترجمه کتاب بسیار ممنون شد.

برای ترجمه کتاب چیزی جز اجازه از او درخواست نکردم. بعد از اینکه کتاب ترجمه شد، در کشور خیلی مورد توجه قرار گرفت. او هم از اتحادیه عرب بودجه‌ای گرفت و ۲۰۰۰ جلد از این کتابها را خرید که کمک بزرگی بود. تعدادی از این کتابها را پخش کرد و تعدادی را رایگان در اختیار ما قرار داد که کمک خوبی به ما شد.

برای اهداء به طلبه‌ها و دانشجویان و کتابخانه‌ها دکتر "مصدق" هم که در احمدآباد حبس خانگی بود توسط آقای حاج شیخ "مصطفی رهنما" پولی فرستاد که کتابها را رایگان منتشر کند...



مرحوم طالقانی بر مزار محمد مصدق السلطنه (فراماسون عضو لجنه ی آدمیت)

{به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:}

...گاهی که فرصتی پیش می آمد، مسایل را از طریق نامه خدمت ایشان می گفتیم. اتفاقاً یک بار به خاطر لو رفتن یکی از نامه هایم، زندانی شدم .  
...گویا نامه را در صندوق پستی آقای "قطب زاده" در خارج از کشور پیدا کرده بودند. معلوم شد سفارت روی صندوق او اشراف داشت. البته امضای من در نامه نبود و معلوم نبود چه کسی نامه را نوشته، ولی ساواک از خط و مضامین نامه حدس زده بود که نامه کار من می باشد. من هیچ گاه نپذیرفتم که نامه را من نوشتم. از آن به بعد مطالب را به طرق دیگری به ایشان می رساندیم. ایشان هم رهنمودهای خود را غیر مستقیم به ما می گفتند. بعد از آن "امام" به فرانسه رفتند و مسائل دیگری پیش آمد.

{به نقل از یادداشتهای پژوهشی آرشیو "ر. گ. چ.":}

با توجه به اسناد می توان نتیجه گرفت که آقای "هاشمی رفسنجانی" در دوران قبل از انقلاب، و از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۵۷ "هفت بار و مجموعاً ۴ سال و ۵ ماه به جرم فعالیت مخفیانه علیه رژیم "ستم شاه" به زندان افتاد...

در آن سالها او نزدیکترین فرد به آقای "منتظری" بوده و با سازمان مجاهدین {محرابین معروف به منافقین!} خلق هم در ارتباط مستقیم بوده است و همین ارتباط که بیشتر هم مربوط به جمع آوری کمک لجستیکی و مالی برای سازمان مجاهدین {محرابین} خلق بوده باعث دستگیری او میشود.

می توان دو رأس دیگر این مثلث دوستان آن دوران را ایت الله "منتظری" و ایت الله "لاهوری" دانست.

"تراب حق شناس" از سران منافقین در شماره ی ۷۷ نشریه ی پیکار عیناً آورده است :

...نامه مفصل "هاشمی رفسنجانی" به "امام"، درباره مجاهدین {! خلق} را من به عراق بردم... "آیت الله خمینی" هیچ جواب مثبتی به آن نامه ها نداد... "تراب حق شناس": "امام صریحا گفت که من با جنگ مسلحانه مخالفم" با این حال روحانیون مبارز داخل ایران هم چنان به سازمان کمک می کردند. "مهدوی کنی" در جایی از حمایتی که وی و آقایان "هاشمی" و "لاهوری" از مجاهدین می کردند یاد میکند و می گوید که برای مجاهدین خیلی کتک خوردند ولی احدی را لو ندادند" (یادنامه ابوذر زمان)



{آیت الله مهدوی کنی در کنار علی اکبر هاشمی رفسنجانی (که در خاطرات خود ادعا می کند):... سرانجام "امام" تصمیم گیری در مورد اموال "تولیت" را به آقای "منتظری" سپردند. ایشان (شیخ حسینعلی منتظری) هم خمس پول را گرفتند و بقیه را به دانشگاه امام صادق (ع) سپردند و پولها هم در بانک ماند تا چند سال قبل که خوشبختانه یکی از بازاریهای قدیمی وکالت گرفت و آقای "موسی خان" (ورثه ی "تولیت") را راضی کرد که ۱۵ درصد را بگیرد و رضایت بدهد. در زمانی که دلار در ایران خیلی کم بود، این پولها به دانشگاه امام صادق (ع) آمد و دانشگاه ثروت زیادی پیدا کرد...}

"هاشمی رفسنجانی" بعدها در خاطراتش از زندان "ستمشاه" گفت: سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و تشیع تشکیل یافت، ولی نه آنان سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند (به نظر می رسد منظور وی حضرت "امام خمینی"، "امام خامنه ای" و "آیت الله مصباح" است چون نظائر خودش هم حمایت

مالی کردند، هم به خاطرشان به زندان رفتند و هم برای حمایت از آنان به امام نامه‌ها نوشته اند) و قهراً کار به دست افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد و به انحراف کشیده شد. (خاطرات هاشمی، ج یکم ص ۳۹۰)

از جمله روحانیون شاخص دیگر تاریخ انقلاب اسلامی که به حمایت از سازمان محاربین {به اصطلاح مجاهدین} خلق! می پرداخت آیت الله "سید محمود علایی طالقانی" بود که در دیدگاهش "مصدق السلطنه" ی فراماسون را بلا تشبیه "موسی" (ع) گون! معرفی مینمود و ... تفسیرهای وی از قرآن که گاه رنگ و لعاب حمایت از مارکسیست ها را نیز به خود می گرفت، حتی با واکنش تند روحانیون زندانی هم مواجه می شد. (بعد ها انحرافات روش تفسیری اش توسط "محمد موسوی خوئینی" پدر معنوی فرقه ی فرقان در سلسله بحث های تفسیری مسجد جوزستان تجریش به اوج خود رسید.) از بی دقتی ها و انحرافات موجود در تفسیرهای "طالقانی" و قرینه ی غربزده ترش مهندس "بازرگان"؛ محاربین سازمان مثلا مجاهدین بیرون زد و از تفسیرهای تفنگی "خوئینی" ها! هم فرقه ی محارب فرقان!

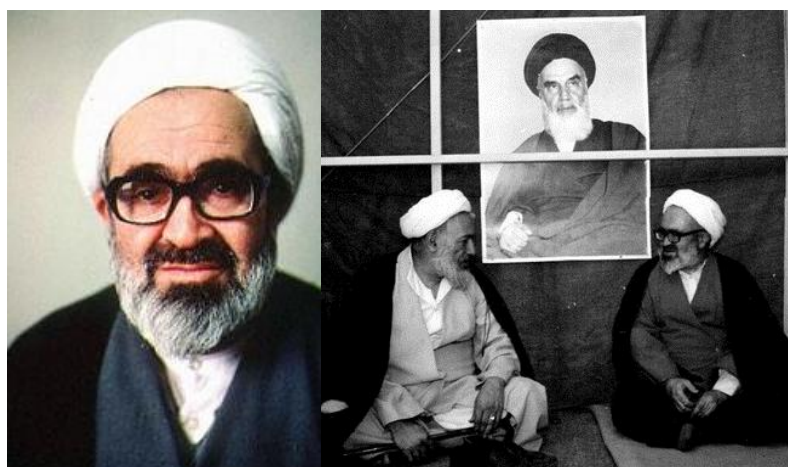
مبنا که ریشه ی مدافع ماتریالیسم و حمله کننده ی بی دلیل و از سر مرض به "مصباح" ها و "بهشتی" ها و "مفتح" ها و "مطهری" ها و "باهر" ها به انگ انقلابی نبودن! باشد؛ انقلابیگری شان هم در عمل چکمه لیزی "صدام حسین" ها و صهیونیستها خواهد شد

پرچمداران نهضت آزادیبخشان باند جانیان "مهدی هاشمی" معدوم و برادر فتنه گرش "هادی" جگرگوشه های "منتظری" میشوند.

سر بسته بماند که خود جناب "منتظری" حتی با آن همه وزن فقهی! و سوابق زندان و در بدری؛ در اوج خباثت و جنایات خروج سازمان یافته ی محاربین خلق در غرب کشور (سال ۱۳۶۷) به ابزار دست "باقر معین" و اربابانش در بی بی سی لندن در تطهیر "مسعود رجوی" و "مریم قجر عضدانلو" تبدیل شد.

فرقانشان "گودرزی" ها و "کشانی" ها و "عسگری" ها و جانوران بی منطق خشک مقدس خوارج مسلک نظیر آنها تحویل می داد و مجاهدینشان هم "رجوی" ها و "لاهوئی" ها و "علی تهرانی" (شیخ بغدادی!) ها بوده و خواهند بود!

بنده می فهمم "منتظری" مهم ترین شاگرد فقهی "امام خمینی" شمرده می شد. همانگونه که استاد "مرتضی مطهری" برجسته ترین شاگرد فلسفی حضرت "امام" بود. "امام خمینی" تنها درباره این دو شخصیت مهم علمی و سیاسی معاصر لقب **حاصل عمر** را به کار برده بودند که فراموش نکنیم برای آقای "هاشمی رفسنجانی" به کار برده نشد!



آنچه آقای "منتظری" را در اواخر عمر "امام" به این ورطه کشانید دفاع از قانون شکنان فتنه گر نظیر "مهدی هاشمی" و محاربان هماهنگ با خیمه ی فرماندهی دشمن بود. غفلت از شاخص تولی و تبری یعنی ولایت فقیه و شکسته شدن مرزبندی های اظهر من الشمس دوست و دشمن بود.



متأسفانه دیگر در نظر فقیه عالیقدر پاره ی تن "امام" امت ، تیر خلاصی زدن ها و فجایع تکان دهنده و جنایات اعضای سازمان خوک صفت محاربین خلق در غرب کشور که تحت عنوان کورسوی فروغ جاویدان به بغی و محاربه ی همه جانبه پرداخته بودند مهم جلوه نمیکرد بلکه اجرای احکام الهی برخورد با آنها و دفاع از شرف و استقلال و نظام منفی و موجب سلب اعتماد می نمود.

برای مثال جنایات آن هرزه زن محارب خلق که با تیم تحت امرش پس از ورود به بیمارستان اسلام آباد همه ی حاضران را به رگبار گلوله بستند و به تمام مجروحان بستری تیر خلاصی می زدند ، چون در رسانه های جهانی مدعی حقوق بشر آگراندیسمان نمی شد تا آقای "منتظری" آنرا از بی بی سی بشنود مهم نبود!

بی بی سی ها هیچ وقت نگفتند یکی از آن شرزه شیران بسیجی مجروح بستری در بیمارستان را کشان کشان از بیمارستان بیرون کشیده به رویش بنزین ریخته و در مقابل دیدگان حیرت زده ی مردم منطقه ی غرب زنده زنده سوزاندند. بی بی سی ها به گوش امثال ایشان نمی رساندند که صدها فقره کشتار و جنایت منافقین در حلق آویز کردن مردم عادی منطقه موجب فرار وحشت زدگان مستضعف به سمت داخل ایران شد که به لطف خدا مسیر جاده ی عبوری ستون محاربین را ساعت ها بسته نگاهداشت و عملاً سازماندهی مجدد نیروهای مردمی و ارتش و سپاه را در ایجاد خط پدافندی موجب گشت ...



وقتی شاخص التزام به چارچوب های ترسیمی ولایت فقیه به هر عنوان و بهانه ای تغییر کرد عاقبت سرنوشت انسان با هر سابقه ی درخشانی چیزی جز تبدیل شدن به ابزار دست دشمن نخواهد بود. "منتظری" های تاریخ شاید اگر می توانستند قاعده ی سنت خدا را دگرگون کرده و به سکوت خود در عدم محکومیت محاربین و منافقین ادامه میدادند امیدی به نجات و حسن عاقبت می بود حال آنکه دو چهرگی در اجرای شریعت و احکام نورانی انبیا و اولیای الهی در محک شاخص تولی و تبرا برای انسان راه سوّمی باقی نمی گذارد. دوستی همزمان انسان با اهل ایمان از یک سو و اهل کفر و فسوق و عصیان به حکم کلام همیشه جاوید حضرت حق جز جدایی از ایمان و رودر رو قرار گرفتن با آن عاقبتی ندارد...

خداوند به حق امام عصر (عج) عاقبت همه ی بندگان خود را ختم به خیر حق قرار دهد... علی ایحال قبل از پیروزی انقلاب تلاش روحانیون شاخصی چون "منتظری"، "طالقانی" و "هاشمی رفسنجانی" برای جلب حمایت "امام خمینی" از این سازمان ناکام ماند و "امام" به دلیل مخالفت هایی که با مشی فکری و مسلحانه این گروه داشت حاضر به حمایت از آن نشد ... "هاشمی رفسنجانی" که از فعال ترین روحانیون انقلابی دهه های چهل و پنجاه شمسی بود، بیشترین شکنجه ها و انفرادی های خود را به دلیل حمایت از مجاهدین خلق متحمل شد.

مرحوم "منتظری" نیز از حامیان مالی سازمان بود و حتی با مشی مسلحانه این سازمان نیز کمابیش موافق بود. او در این باره گفته است: "در آن وقت ما اجمالا با اصل مبارزه مسلحانه تحت شرایط خاصی مخالف نبودیم و با مجاهدین هم قبل از اینکه تغییر ایدئولوژی بدهند اجمالا مخالفتی نداشتیم. حتی وقتی بعضی از آنها به عناوین مختلف دستگیر می شدند ما به خانواده های آنها کمک می کردیم." (خاطرات آیت الله "منتظری")

آقای "منتظری" در ادامه خاطراتش می گوید که حتی همسرش به دلیل حمایت از خانواده های سران سازمان، مدتی در شهربانی قم بازداشت شده بود. با این حال وی در

خاطراتش به آزارهای روحی و تهدیدهای اعضای مجاهدین خلق در طول دوره زندان اشاره کرده و می گوید که به همین دلیل، پس از انقلاب نیز از دیدار با اعضای این سازمان اکراه داشته است.

{به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با نشریه ی مدیریت ارتباطات ۱۳۸۹/۵/۱۸:}

{سؤال:} شما خودتان از اینترنت استفاده میکنید؟ ... بی بی سی را می بینید؟  
بله، گاهی میبینم... بی بی سی در واقع برای نیل به اهدافی که دارد، حرفه ای عمل میکند.  
{سؤال:} در مورد شبکه بی بی سی فارسی صحبت میکنید؟

هم عربی و هم فارسی. اینها حرفه ای عمل میکنند. خبرنگاران و گوینده های ورزیده ای دارند و از لحاظ جامعه شناسی و روابط عمومی مطلعند. در خیلی از جاها خبرنگار دارند و با سیاستی که خودشان دارند، خبرها را انتخاب میکنند و به خورد مردم میدهند، یعنی از لحن و شیوه هایی که تجربه شده استفاده میکنند. حرفها را فشرده میزنند و سعی میکنند موزیانه اهداف خود را القا کنند...

{سؤال:} نظر شما به عنوان شخصیتی که هم تجربه اش را و هم مدیریتش را داشتید و همین الان هم در رأس بالاترین نهاد مشورتی نظام نشسته اید، چیست؟  
بالاخره میگویم که باید اولاً واقعیت محیط و مخاطب را بشناسیم. ثانیاً حرفهایی که مخاطب را فراری بدهد، نگوئیم و حرفهایی بزنیم که وجدان طرف را قانع کند. البته اگر کسی خودش عقیده های دارد، حرفهای خودش را هم در آن قالب میتواند در بیاورد. ما توقع نداریم بی بی سی بیاید سیاست کشور خودش را فراموش کند. سیاست آن کشور را در هر برنامه ای میبینید، حتی سیاست استعماری اش را. با شیوه های حرفهای خود را در مغز مردم جا میکند. ما باید با دانش روانشناسی، جامعه شناسی و پیش بینی آینده آشنا باشیم. الان خیلی چیزها در اطلاعاترسانی شرط است.

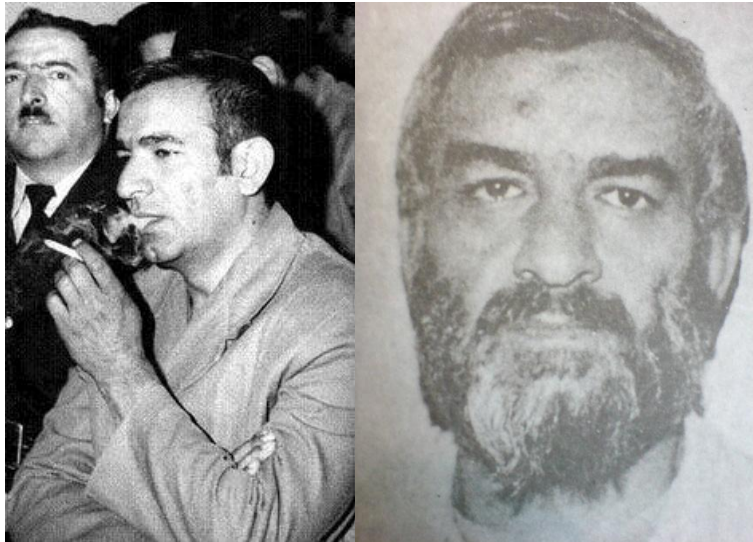
{سؤال:} فرض کنید آقای "مهاجرانی" به عنوان کسی که سالها معاون شما بوده، وقتی شما ایشان را در بی بی سی فارسی میبینید، چه احساسی به شما دست میدهد؟ مایل نیستم هیچ وقت از آن رسانه استفاده کنم. آنها خودشان میدانند و من نمیدانم چه دلیلی برای خودشان دارند. حرف خودم را هم نمیخواهم به آنها تحمیل کنم.

{به نقل از کتاب خاطرات "رفسنجانی" عبور از بحران، چهارشنبه ۳ تیر ۱۳۶۰:} "شب، مصاحبه آقای دادستان و حاکم شرع دادگاه انقلاب تهران (آقایان "اسدالله لاجوردی" و "محمدی گیلانی") درباره مبارزه با ضدانقلاب را از تلویزیون دیدم. جالب نبود. تند، کم محتوا و بی توجیه حرف زدند...

{به نقل از نامه "امام خمینی" به آقای "منتظری" منتشره در صحیفه ی نور جلد ۲۱:} ...جناب آقای "منتظری"

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه ای برایتان می نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می دانم؛ خدا را در نظر می گیرم و مسائلی را گوشزد می کنم.

از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال ها و از کانال آنها به منافقین می سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده اید. شما در اکثر نامه ها و صحبت ها و موضعگیری هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده ای برای جواب به آنها نمی دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می بینید که چه خدمت ارزنده ای به استکبار کرده اید.



در مساله "مهدی هاشمی" قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه "مهدی هاشمی" که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی باشید و به طلابی که پول برای شما می آورند بگویید به قم منزل آقای "پسندیده" و یا در تهران به جماران مراجعه کنند.

بحمد الله از این پس شما مساله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می شوید که آخرتتان را خراب تر می کند - ، با دلی شکسته و سینه ای گداخته از آتش بی مهری ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می کنم دیگر خود دانید:



{ "سید هادی هاشمی" داماد مرحوم شیخ "حسینعلی منتظری" }

۱ - سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه "مهدی هاشمی" و لیبرال‌ها نریزد.

۲ - از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳ - دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴ - نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید؛ ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام "امام زمان" - روحی له الفدا- و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند. و الله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. و الله قسم، من با نخست‌وزیری "بازرگان" مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. و الله قسم، من رای به ریاست جمهوری "بنی‌صدر" ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم: من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم؛ من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با

آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام؛ سعی کنند تحت تاثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شغف پخش می‌کنند نگردند.

از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او؛ از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام.

یکشنبه ۱۳۶۸ / ۱ / ۶

روح‌الله الموسوی الخمینی

لُر به نقل از متن پیام تسلیت حضرت "آیت الله خامنه ای" رهبر معظم انقلاب اسلامی جهت درگذشت آیت‌الله شیخ "حسینعلی منتظری" منتشره در سایت تابناک ۱۳۸۸/۹/۲۹: {  
...اطلاع یافتیم که فقیه بزرگوار آیت الله آقای حاج شیخ "حسینعلی منتظری" رحمه الله علیه دارفانی را وداع گفته و به سرای باقی شتافته اند.

ایشان فقیهی متبحّر و استادی برجسته بودند و شاگردان زیادی از ایشان بهره بردند. دورانی طولانی از زندگی آن مرحوم در خدمت نهضت "امام" راحل عظیم الشان گذشت و ایشان مجاهدات زیادی انجام داده و سختی‌های زیادی در این راه تحمل کردند.

**در اواخر دوران حیات مبارک امام راحل امتحانی دشوار و خطیر ، پیش آمد که از خداوند متعال می‌خواهم آن را با پوشش مغفرت و رحمت خویش بی‌پوشاند و ابتلائات دنیوی را کفاره ی آن قرار دهد.**

اینجانب درگذشت ایشان را به همه ی بازماندگان بویژه همسر مکرّمه و فرزندان محترم آن مرحوم تسلیت می‌گویم و رحمت و مغفرت الهی را برای وی مسألت می‌کنم...



کُبه نقل از متن تسلیت آقای "هاشمی رفسنجانی" برای درگذشت آیت‌الله "منتظری"  
منتشره در سایت تابناک ۱۳۸۸/۹/۳۰: {

...درگذشت حضرت آیت‌الله "منتظری" باعث تاسف و تالم خاطر گردید. فقدان این فقیه برجسته، نستوه و مبارز عالم و بزرگوار، ثلمه‌ای برای حوزه‌های علمیه و جامعه اسلامی است که ان‌شاءالله مجموعه آثار گرانقدر، خلاء وجودی ایشان را برای دوستداران، علما، فضلا، روحانیون و طلاب جبران می‌نماید. {!؟}

با تسلیت این مصیبت به آیات عظام و شاگردان ایشان و حوزه‌های علمیه، مقلدان و مردم شریف استان اصفهان و شهرستان نجف‌آباد و مخصوصا به بیت مکرم‌شان علو درجات آن فقید سعید را از درگاه احدیت خواستارم...

کُبه نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" روزنامه جمهوری اسلامی ۲ اردیبهشت ۱۳۶۱  
منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر: {

{سؤال: نظر خود را درباره بیانیه مدرسین حوزه علمیه قم در رابطه با آقای "شریعتمداری" بفرمایید .

{ "هاشمی": {این آقایانی که به نام جامعه مدرسین بیانیه می‌دهند، همه‌شان یا اکثریت قاطع آنان، مجتهد و اهل نظر و خبره هستند و در حوزه بوده‌اند و جریانات را هم خوب می‌شناسند. نظر اینها نظر محکمی است، یعنی نمی‌توان از نظر اینها گذشت و قطعاً هم مطلب درست است؛ یعنی ایشان (آقای "شریعتمداری") با صراحت گفته است که «من اطلاع داشتم».

من آمدم گفتم که قبول کنیم که همکاری ایشان در همین حد بوده است و بیش از اطلاع نبوده است. البته آقای "قطب‌زاده" گفته است که ایشان قول تأیید داده بودند، و پانصد هزار تومان هم پول پرداخت کرده‌اند. مطلب دیگری اگر باشد ما هنوز پی نبرده‌ایم .

اگر فرض کنیم که در همین حد باشد که خود آقای "شریعتمداری" گفته است؛ یعنی ایشان فقط اطلاع داشته‌اند، باز هم جرم ایشان کم نیست. اگر کودتا پا می‌گرفت، حداقل عده‌ای از مردم کشته می‌شدند. البته آنها به هدفشان نمی‌رسیدند، ولی تلفات و خرابی‌هایی به بار می‌آمد.

به فرض اینکه ایشان می‌گویند من جمهوری اسلامی را قبول دارم، اگر قبول دارند چرا برای جلوگیری از کودتا فکری نکردند. اگر عواقب این خطر را درک نمی‌کرد، دلیل ضعف درک ایشان است، و ضعف درک، صلاحیت مرجعیت را از مجتهد سلب می‌کند. اگر کسی این مقدار درک نداشته باشد، صلاحیت مرجعیت هم ندارد و اگر درک کرده و خطر را تشخیص داده و در عین حال نادیده گرفته است، این هم یک نوع بی‌تقوایی است، چطور می‌شود که مردی این خطر را برای مردم و حکومت و جامعه اسلامی ببیند و فکری برای جلوگیری از آن نکند. یک مرجع نمی‌تواند تا این حد، بی‌درک و بی‌تقوا باشد. به نظر می‌رسد این جریان‌ها، با اعتراف صریحی که خود ایشان کرده و مطلب را روشن کرده است، دلیلی است برای آنهایی که ایشان را صالح می‌دانستند، -البته ما قبلاً هم ایشان را صالح نمی‌دانستیم - با این بیان راهی دیگر برایشان باقی نمانده است.

این نکته هم قابل توجه است که قبل از کشف توطئه اخیر، رادیوهای بیگانه، از جمله رادیوی عراق، سلسله درسها و گفتارهایی راجع به حرمت آقای "شریعتمداری" پخش می‌کرده‌اند.

{سؤال:} شما چه رابطه‌ای بین رژیم عراق و توطئه کودتا می‌بینید؟  
{ "هاشمی":} تا آن حدی که به من اطلاع داده‌اند، در تحقیقات نقطه معینی روشن نشده است و رابطه مشخصی را به نظر نرسیده است. اما براساس محاسبات، حدس می‌زنیم که تمام مراکز ضد انقلاب در عراق، پاریس، آمریکا، و شاید کشور عربستان سعودی نیز در این کودتا دست داشته‌اند.

از جمله مطالبی که در این اظهارات به دست آمده، این است که قرار بوده در آن روزی که اینها در ایران کار را شروع می‌کنند، یکی از کشورهای مرتجع منطقه نیز، در عراق اقدامی داشته باشد. لابد آمریکا هم در این برنامه دخیل بوده است؛ از سخنان آقای "ریشه‌ری" در توضیح این جریان، روشن می‌شود که سر نخ آن به دست آمریکا بوده است. طبعاً کشوری مانند عراق که امروز به آلت دست آمریکا تبدیل شده، نمی‌تواند در حادثه‌ای، این چنین بی‌اطلاع باشد و قاعدتاً مطلع بوده است. این حرفها اگر پیش از کشف توطئه مطرح بوده، بعد از کشف آن، صریح‌تر و بیشتر شده است. امروز تقریباً همه رادیوهای بیگانه، مسأله را به صورت خاصی مطرح می‌کنند.

چهره‌هایی مانند "بختیار"، "ازهاری"، "بنی‌صدر"، "امینی"، "رجوی"، "رضا پهلوی" و رادیوهای آمریکا، بی‌بی‌سی، کلن، اسرائیل و ... همه مسأله را به عنوان جریانی وانمود کردند که در ایران می‌تواند بخشی از مردم را تحریک کند. و آن قدر اظهار اندوه و غصه می‌کنند و می‌گویند که منزل آقای "شریعتمداری" را پاسدارها محاصره کرده‌اند.

خود آقای "شریعتمداری" می‌خواهند که پاسدارها در حول و حوش منزلشان باشند، زیرا ایشان از مردم می‌ترسند و ترس هم دارد. البته ما از مردم می‌خواهیم که اقدامی نکنند. مبادا یک وقت به منزل ایشان نزدیک شوند، چون مسؤولان قضائی و امنیتی وظیفه خود را انجام می‌دهند و پاسدارها هم از آنجا محافظت می‌کنند و حتی از پشت‌بام خانه ایشان هم مواظبت می‌شود که کسی عملیاتی ایزدایی نکند. این سرو صداها را آنها به راه می‌اندازند و من فکر می‌کنم غیر از ملت ایران و دوستان ما، بقیه به سروصدا افتاده‌اند و ریاکارانه اظهار اندوه می‌کنند...

پایان فراز چهارم از ۵

این مطلب ادامه دارد...



مجموعه طرح بحث های پژوهشی رضا گلپور (فراز پنجم و پایانی)

## قطره و دریا ...

پنج مقاله در نقد رفسنجانی (علی اکبر هاشمی بهرمانی نوقی)

{سهل انگاری در مبانی نظری؛ دوگانگی در میدانهای عمل}

طرح بحثی در بررسی روش شناسی مدیریت نظام سلطه در  
به انحراف کشاندن نظری و سپس عملی دولتمردان جمهوری اسلامی  
از راهبردهای ترسیمی ولایت فقیه



کلیدپرسش بحث : چرا و چگونه گروههای برآمده از استقلال طلبی و استکبارستیزی  
توده های عزتمدار مردم کشورمان در عرصه ی اجرایی استدراجاً به چرخش ۱۸۰ درجه ای  
مواضع دچار می شوند؟

همانطور که عرض شد در مطالعات و پیگیری های خود در رفتار شناسی مدل سیاسی "هاشمی رفسنجانی" به پرسش هایی بر خورده ام که بدلیل اهمیت و حساسیت پاسخ ها نخواستم به تحلیل یا استنتاج غیر مستقیم یا ذهنی (ولو با قرابت زیاد منطقی) پردازم. اگر چه پرسشهای مشابه دیگری نیز جای طرح دارد اما در این مرحله به عنوان فراز پنجم و آخر این عنوان پژوهشی به طرح سه موضوع دیگر (با امید بیان پاسخ صاحب نظران جهت تنویر افکار عمومی و تصحیح مسیر روایات و مستندات غیر قابل انکار پژوهشگران تاریخ معاصر) به این رفتارشناسی می پردازم:

موضوع چهارم اینکه کدام روایت از ولایت "امام" پذیرفتنی تر است؟ روایت خارج شده از فحوای پردازش بیان "هاشمی رفسنجانی" که "امام" در عرض و یا حتی مدیون او قرار میگیرد یا روایت آشکار عقل و تاریخ!؟



{به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با نشریه ی مدیریت ارتباطات ۱۳۸۹/۵/۱۸: { "هاشمی": "من خودم وقتی میخواستم کارم را در حوزه های اجتماعی در کنار درس خواندن شروع کنم، احساسم این بود که طلبه های آن زمان حوزه خیلی با واقعیت های جامعه



فاصله دارند، چون سیاسی نبودند، روزنامه و مجله نمی خواندند و در حوزه رادیو نبود .  
...اوایل که میگفتند حرام است و داشتن رادیو لاقبل برای یک روحانی عیب بود .وقتی وارد  
مبارزه شدیم و دیدیم نیازهای سیاسی داریم، "امام" به من دستور دادند یک رادیو بخرم و  
نصف پولش را هم دادند .

... سال ۱۳۴۲ بود؛ آن زمانی که قرار بود کاپیتولاسیون اتفاق بیافتد. یک دفعه خبری را از  
جایی گرفتم و مطلع شدم که بناست در مقابل تصویب کاپیتولاسیون ۲۰۰ میلیون دلار وام به  
ایران بدهند. این خبر را به امام دادم و گفتم چنین خبری است و در مجلس نیز در حال  
تصویب است. "امام" گفت: «ما این چیزها را نمیدانیم». همانجا ۲۰۰ تومان به من دادند و  
گفتند: «برو یک رادیو بخر» مغازه ای در خیابان حرم قم به نام «الکترولوکس» بود. من رفتم  
یک رادیو «ارسر» به قیمت ۴۰۰ تومان خریدم. ۲۰۰ تومان را دادم و بقیه اش را هم قسطی  
پرداخت کردم که اقساطش را خودم میدادم.

{سوال:} بعداً پولش را از "امام" گرفتید یا نه؟

{ "هاشمی": } نه، دیگر نگرفتم. قسطی بود. آن رادیو را الان در موزه ام {؟!} در رفسنجان  
گذاشته ام. چون آن رادیو برای من وسیله اطلاعرسانی و استفاده از ابزار بود .همان موقع  
"امام" مرا مأمور کردند که به تهران بیایم تا خبر این مسأله را به طور مستند ببرم. من هم به  
تهران آمدم و با کمک آقای "فلسفی"، آقای "تولیت" و آقای "بهبهانی" آن مصوبه مجلس  
و مصوبه مجلس سنا و اسناد پیمان وین را که مبنای این کار بود، گرفتم و خدمت امام بردم  
که امام سخترانی نیرومندی علیه کاپیتولاسیون کردند و بعد هم تبعید شدند .

ما ۵ یا ۶ سال قبل از آن در حوزه برای اینکه طلبه ها مطلع شوند، مجله ای را راه انداختیم  
که سالنامه مکتب تشیع و فصلنامه مکتب تشیع بود. ۷-۸ سال هم منتشر شد و خیلی هم موفق  
بود. با نویسندگان بزرگ کار میکردیم. آن نشریه واقعاً حوزه را بیدار کرد، چون مقالات  
بسیار سنگین از شخصیت‌های بزرگ کشور میگرفتیم. آن موقع تیراژ کتابها ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ و در  
همین حد بود. اولین نشریه ما ۱۰ هزار نسخه تیراژ داشت و فوری چاپ دوم خورد و ۵ هزار

نسخه دیگر چاپ کردیم. حوزه و محافل مذهبی با آن کار - چون به سراسر کشور ارسال کردیم - هوشیار شد و حوزه ها وارد سیاست شدند. این مربوط به قبل از مبارزات، یعنی سال ۳۶ - ۱۳۳۵ بود که این کار را کردیم .

{سوال:} پس مجله قبل از قضیه ی رادیو بود؟

{ "هاشمی": } بله، ۷ سال قبل از رادیو بود. کار اجتماعی ام را با مطبوعات شروع کردم. من، آقای "باهنر"، آقای "مهدوی" و آقای "صالحی"، ۴ نفر طلبه ی کرمانی بودیم که این کار را می‌کردیم و محور ما هم حضرت امام بود. مجله مکتب اسلام هم بود که محورش آقای "شریعتمداری" بود. هنوز هم به آن صورت سیاسی نشده بودیم.

اصلاً زندگی من از کار اجتماعی و کار آموزشی و ارتباطی اینچینی و استفاده از ابزارهای اطلاع‌رسانی آغاز شد و تا الان هم همیشه همین بوده است ...

{فرازی دیگر از همان مصاحبه:}

{ "هاشمی": } ... اصولاً جامعه ما به خاطر سنتی بودنش و گرفتار خشک مقدسها و متعصبین بودنش همیشه چند گام از دانش و علم عقب بوده است. البته اسلام برعکس است. اسلام در یک دنیای جاهلی صرف آمد و موتور توسعه و علم و دانش شد که حتی بعداً اروپا و مناطق دیگر را احیاء کرد. ما درست برعکس شدیم. الان دنیای اسلام تقریباً عمدتاً به این صورت است و در ایران ما هم همین وضع است. مثلاً همین که می‌گوید رادیو، رادیو وقتی که شروع شد، بعضیها تحریم کرده بودند. روزنامه هم همینطور.



{سؤال:} آن موقع فقط امام راديو را تحریم نکرده بودند؟

قبلش را نمیدانم که امام چه فتوایی داشتند. اینکه من میگویم، مربوط به دوره‌های است که خیلی زمان از ورود راديو گذشته بود و در دوران مبارزه به این حرفها رسیدیم. روزنامه‌ها را در کیوسکها میگذاشتند و ما میرفتیم آنجا و گاهی تیرها را میخواندیم. در روزنامهنگاری هم حوزه عقب بود، اما کمکم پیشرفت کردند. ...

{فرازی دیگر از همان مصاحبه:}

{سؤال:} کتاب به عنوان یکی از ابزارهای ارتباطی تلقی میشود و شما هم کتاب خاطرات زیادی دارید. انگیزه شما از خاطره نویسی و انتشار این خاطره‌ها چیست؟  
{ "هاشمی":} در جوانی خاطرات بعضی از شخصیت‌های قدیم مثلاً **سلاطین** یا وزرا را میخواندم و میدیدم که استفاده میکنم. این خاطرات واقعیات آن زمان را ( نمیتوان گفت همه اش راست است) خیلی خوب نشان میدهد. بعد از انقلاب خودم به این فکر افتادم که مرتب خاطراتم را بنویسم، به این منظور که بر من یک روز چه میگذرد؟

{فرازی دیگر از همان مصاحبه:}

{سؤال:} آقای "هاشمی"! چرا این خاطرات پراکنده منتشر میشود؟ شما فرمودید بعد از انقلاب شروع به خاطره نویسی کردید اما خاطرات چند سال اول انقلاب منتشر نشده است.  
{ "هاشمی":} منتشر شده است. من از سال ۶۰ خاطرات را نوشتم. قبل از انقلاب از ترس اینکه زندگی ما دست ساواک بیافتد، چیزی یادداشت نمیکردیم. اول انقلاب هم مباحث شورای انقلاب را که مسائل مهمی داشت، ثبت نکردیم. همینطوری حرف زدیم. البته آقای شیبانی چیزهای مختصری نوشته که گاهی منتشر میشود. من از سال ۶۰ شروع به نوشتن کردم. ولی آن دو، سه سالی که شما میگویید، نوشته شد. از اول که وارد مبارزه شدم، از بچگی تا سال ۶۰ را نوشتم. از ۶۰ تا امروز هم در تقویمی وجود دارد و سال به سال منتشر میشود...

{سؤال:} پس کار تدوین کتابهایتان را به خاطر همین به خانواده، فرزندان و نوه ها میسپارید که اگر احیاناً مطلبی هست که قرار است حذف یا اضافه شود، انجام شود؟ {هاشمی:} اضافه که نمیکنیم. اگر اضافه کنیم، در پاورقی یا پرانتز اضافه میکنیم یا در مورد اسمی توضیح میدهیم. متن اصلی من دست نمیخورد. مثلاً خاطرات روزهای جنگ را نوشتم. میبینم هنوز با عراق صلح نکردیم و بعضی از مطالب سرّی را نوشتم که نباید آن منتشر شود. البته آن موقع هم مسائل سرّی را مینوشتم، ولی گاهی پیش میآید که خیلی کم است. همان موقعی که داشتم مینوشتم، توجه داشتم که اسراری که ممکن است یک روزی فاش شود و مصلحت نباشد، نویسم و جز با اشاره چیزی مینوشتم .

{سؤال:} پس اسرار را نمی نویسید.

{هاشمی:} نه، منتها به گونه ای مینویسم که بعداً اگر خواستم در زمان خودش توضیح بدهم، امکان توضیحش باشد .

{سؤال:} عده ای به خاطرات شما انتقاد میکنند و میگویند در خاطرات قبل از انقلاب که بعد از انقلاب منتشر شد، شما یک راوی هستید و وقایع نگاری میکنید، اما در خاطرات دهه ۶۰ به بعد که نگارش کردید، تنها یک راوی نیستید و در مقام دفاع از حقانیت دیدگاهها و عملکرد خودتان خاطره نویسی میکنید. پاسخ شما به این انتقاد چیست؟ {هاشمی:} خاطرات قبل از انقلاب مصاحبه است. دو مصاحبه با من شد. یکی مصاحبه آقای "زیارتی" {حجت الاسلام والمسلمین "سید حمید روحانی"} است که آن موقع تاریخ مینوشت و آمد و مصاحبه کرد و یکی هم آقای "معادیخواه" برای بنیاد تاریخ انجام داد. هر چه سؤال کردند، جواب دادم. جواب تحلیلی هم میخواستند و من هم آنگونه گفتم. اگر بنا باشد کسی مصاحبه کند، همینجور میشود. از آن به بعد مصاحبه نیست .

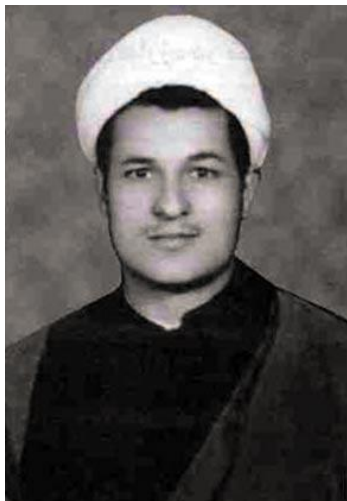
{به نقل از خاطرات "هاشمی رفسنجانی" در گفتگو با پایگاه "هاشمی رفسنجانی" دات

آی آر:}

{ "هاشمی": } من ۱۴ ساله بودم که به قم آمدم و در منزل اخوان "مرعشی" ساکن شدیم. اخوان "مرعشی" خانه‌ای روبه‌روی خانه "امام" (ره) در کوچه یخچال قاضی خریدند که آن خانه هنوز هست. طبیعتاً چون روبروی خانه "امام" بودیم، ایشان را گاهی در مسیر درس و حرم می‌دیدیم. من در آن مدت وصف "امام" را زیاد شنیده بودم. کم‌کم در مسیر به دنبال ایشان می‌رفتم و سؤالاتم را مطرح می‌کردم. مدتی ارتباط ما به این شکل بود.



بعداً به مقطعی رسیدیم که توانستیم در کلاس درس ایشان حضور یابیم. درس ایشان، از درس‌های ممتاز در حوزه بود. ما هم از شاگردانی بودیم که اگر در درس ابهامی برایمان پیش می‌آمد، سؤال می‌کردیم و این باعث آشنایی بیشتر ما شد. بعد یک نشریه به نام مکتب تشیع منتشر کردیم که بعد از نشریه مکتب اسلام بود. محور نشریه مکتب اسلام آیت‌الله "شریعتمداری" بود و بزرگانی که از ما جلوتر بودند، آن را اداره می‌کردند.



ما چهار نفر بودیم و می خواستیم محور کارهایمان "امام" باشد. امام محوریت را نپذیرفتند، اما پذیرفتند که به ما درباره مطالب و نویسنده‌ها مشورت بدهند. ایشان با توجه به نظر خودشان افرادی را معرفی یا مطلبی را عنوان می کردند. تا این زمان روابط ما در همین حد بود.

قبل از شروع مبارزه به این فکر افتادیم که چرا شخصیت‌های پایین تر از "امام" (ره) رساله داده‌اند، ولی ایشان رساله نمی نویسند؟ من و آقای ربانی املشی، آقای شیخ حسن صانعی و چند نفر دیگر خدمت ایشان رفتیم. امام خیلی بنا به ملاحظاتی در جمع حاضر نمی شدند و در اعیاد در خانه نمی نشستند، در حالی که مراجع دیگر در خانه می ماندند تا مردم برای دیدارشان بروند. خیلی اصرار کردیم تا امام (ره) در خانه ماندند و مردم و طلبه‌ها برای دیدار با امام هجوم آوردند. خواهش کردیم که ایشان هم رساله بنویسند. ایشان قبول نمی کردند. کم کم قانع شدند. با شروع مبارزه ارتباط ما به تدریج عملیاتی شد و جزو اولین‌ها بودیم که خدمت امام رسیدیم .

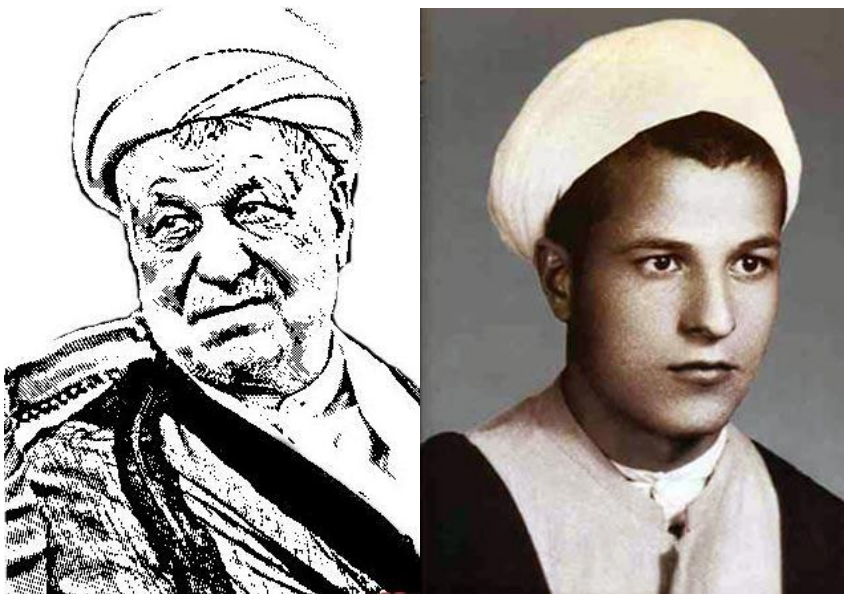
البته توجه داشته باشید که امام در زمان آیت‌الله بروجردی به دلایل خاصی که برخاسته از ادب و احترام ایشان بود، زیاد در مسائل وارد نمی شدند. از طرف دیگر عدم حضور مقطعی امام (ره) در جمع در حوزه هم به خاطر وجود بعضی از تفکرات افراطی و تفریطی در عدم تمایل امام بی تأثیر نبود.

ما گروهی از طلبه‌ها به عنوان شاگردان حلقه اول درس ایشان اصرار می کردیم که ایشان وارد مسایل شوند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی خود ایشان هم کم کم وارد میدان شدند و وقتی رساله خویش را نوشتند، با استقبال کم نظیری روبرو شد. حوادث سیاسی کشور به تدریج امام را علاوه بر یک مرجع مذهبی، به عنوان یک رهبر سیاسی مطرح کرد که با نخستین اعلامیه‌ها شروع شد. در این برهه زمانی نیز ما طلبه‌ها در نوشتن، تکثیر و پخش اعلامیه‌ها دخالت داشتیم و این کار با روحیه جوانی ما نیز سازگار بود. حتی در زمان حیات



"آیت‌الله بروجردی"، با همه علاقه‌ای که به ایشان داشتیم، سکوت و مدارای ایشان را نمی‌پسندیدیم و بعدها متوجه شدیم که همان سکوت پایه‌گذار انقلاب اسلامی بود. چون ایشان با تقویت بنیان حوزه علمیه قم که در زمان "رضا" خان ویران شده بود، به پرورش طلبه‌هایی پرداختند که بعدها مبارزان اصلی علیه پهلوی بودند. حداقل امام اعلامیه که می‌دادند ما در چاپ آن خیلی موثر بودیم. بازارها هم وارد شدند و گروه کاری ما بهتر شد. در زمان مبارزه روابط خیلی نزدیک می‌شد. زیرا اسرار و خطر و مشورتهای سیاسی زیاد بود. آن زمان امام اسرار سیاسی را بیشتر به ما می‌گفتند. فکر می‌کنم نقطه جهش ارتباط ما با امام در مبارزه بود. آن زمان من مجذوب امام بودم و برای سؤال کردن از کوچه یخچال قاضی تا حرم دنبال ایشان می‌رفتم. سؤال بهانه بود، دلم می‌خواست ایشان را ببینم. کم‌کم تبادل مسائل سرّی سیاسی در مبارزه بین ما ایجاد شد که باعث گسترش روابط ما شد. این وضع تا زمانی که امام در ایران بودند، ادامه داشت.

زمانی که ایشان به ترکیه تبعید شدند، حدود یک سال جز چند باری که خانواده ایشان به ایران رفت و آمد داشتند، اطلاع دیگری از ایشان نداشتیم. به عراق که رفتند، ارتباطات قوی‌تر شد. ایشان متوجه شدند که ما اجازه نداده‌ایم تا پرچم مبارزه ایشان زمین بماند. البته آقای منتظری از ما قوی‌تر و به‌تر و پناهگاه بودند، اما ما عملیاتی‌تر بودیم.



زمانی که متوجه شدند در طول تبعید ایشان، این شعله خاموش نشده، رضایتشان جلب شد. می دانستند که چه کسی این کارها را کرده، البته ما نمی خواستیم این مسائل در جامعه علنی شود. زمانی که کمی از مسائل علنی می شد، بازداشت می شدیم .

ارتباط ما با امام در عراق از طریق حاج آقا "مصطفی"، حاج "احمد آقا" و آقای "دعایی" بود. بعضی از طلبه ها به طور مخفی امکان رفت و آمد داشتند. حساسیت زیادی روی آنها نبود. ما مسائل ایران را از این طریق برای امام می فرستادیم. در زمانی که امام در عراق تبعید بودند، مبارزه از حوزه فراتر رفت و گروههای خاصی از دانشگاهیان و تحصیل کرده ها و بازاریان و متدینین نیز وارد بستر مبارزاتی شدند. وجود گروههای متعدد و اختلافات سلیقه در مقطعی باعث رکود مبارزه شده بود....

بعد از آزادی من از زندان، اولین کاری که حضرت امام به من ارجاع دادند، عضویت در هیئت رفع مشکل سوخت مردم کشور بود. کارکنان شرکت نفت در جنوب، مخصوصاً در پالایشگاه آبادان اعتصاب کرده بودند و مصرف داخلی مشکل پیدا کرده بود. ما به آنجا رفتیم و این مشکل را حل کردیم. آقای مهندس بازرگان رئیس بودند و دکتر سبحانی هم بودند. امام قبل از مراجعتشان پنج نفر را برای تشکیل شورای انقلاب تعیین کردند. بعد از تبعید امام به فرانسه به پاریس نرفتم. احمد آقا می گفتند که امام می پرسند «شما چرا نمی آید؟» گفتم: «با توجه به اینکه پس از آزادی من از زندان، آن قدر کار برای ایجاد شده که در صورت آمدن، خیلی از کارها عقب می ماند. به ایشان سلام برسانید و بگویید به وقت خودش ان شاء الله زیارتشان می کنیم.»

بعد از بازگشت ایشان هم در شورای انقلاب بودیم و به خاطر تصمیمات اساسی کشور که در آنجا می گرفتیم، به صورت مرتب با ایشان روابط داشتیم، زیرا باید کارها را با ایشان مطرح می کردیم. با توجه به اینکه در دهه فجر قرار داریم، خوب است خاطره ای در این باره بگویم. روزی که امام به کشور برگشت، من، آیت الله بهشتی، دکتر باهنر و آیت الله موسوی اردبیلی به فرودگاه رفتیم، اما انبوه جمعیت نمی گذاشت به ایشان نزدیک شویم. امام به سوی

بهشت زهرا رفتند و ما هم به دلیل حجم زیاد کارها، به منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی در حوالی میدان توحید رفتیم و مسائل را با تلفن پیگیری می‌کردیم.

بعد از سخنرانی امام در بهشت زهرا، خبر آوردند که امام را با هلی‌کوپتر بردند و از ایشان خبری نیست. خیلی نگران شدیم. چون همه‌گونه احتمال وجود داشت. پس از پرس‌وجوهای فراوان معلوم شد که در منزل یکی از بستگان خویش در «دروس» هستند و همان شب به مدرسه رفاه در خیابان ایران رفتند. آقای ناطق نوری که در هلی‌کوپتر همراه ایشان بودند بعد ماجرا را تعریف کردند. در مدرسه رفاه خدمت ایشان رفتم و با دیدن من با لحنی که آمیخته به گلایه و محبت بود، فرمودند: «معلوم است، کجایی؟ گفتم: «مشغول کارها بودم و انشاءالله در فرصت‌های بعدی خدمت می‌رسم». فکر می‌کنم همان روز یا فردای آن روز بود که وقتی خدمت ایشان بودیم، ظاهراً از اخبار و موسیقی‌ها و سرودهایی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد، ابراز ناراحتی کردند و به من و شهید مطهری گفتند: به آنجا بروید و سروسامان بدهید.

{ به نقل از یادداشتهای پژوهشی آرشیو "ر.گ.ج": }

...نویسنده‌ی متعهد سایت باز باران به زیبایی تعارض گوئی‌های ناشی از توهم خود را در عرض فقیه دیدن "هاشمی" را مورد اشاره قرار داده است :

"هاشمی رفسنجانی": "بله بعضی افراد در بحث ولایت فقیه می‌گفتند که ولیّ فقیه را خدا تعیین کرده است و اکنون هم بعضی‌ها این اعتقاد را دارند این عده معتقدند مشروعیت ولیّ فقیه به رأی مردم نیست و ولیّ فقیه هر تصمیمی که بخواهد می‌تواند بگیرد... (به نقل از مصاحبه "هاشمی" با ایسنا منتشره در ۱۱ بهمن ۱۳۸۳)

"هاشمی رفسنجانی": "ما از همان روز اول به پدیده قدرت نگاه زمینی و واقع بینانه داشتیم... از همان ابتدا "امام خمینی" هم همین را می‌گفت. شما حرفهای ایشان را ببینید که مشروعیت را به مردم می‌دهد. این چالش نیست و دردسری هم به وجود نمی‌آورد، البته اگر

تعصبات بیجا برداشته شود(به نقل از حرفهای "هاشمی رفسنجانی" .منتشره در روزنامه اعتماد، (ویژه سیاست‌نامه) ۲۷ آبان ۱۳۸۱)



شاید این حرفهای مهم را "امام" (ره) فقط در گوش او گفته‌اند (البته این هم درست نیست چون می‌گوید: "شما حرفهای امام را ببینید که) و گرنه در هیچ جایی که طبق معیار خود "امام"، قابل استناد به ایشان باشد، اثری از این ادعاها نیست. بلکه آنچه در سرتاسر سخن و سیره "امام" موج می‌زند کاملاً در جهت عکس ادعاهای یاد شده است:

اگر فقیه در کار نباشد طاغوت است، یا خدا یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور اگر با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد طاغوت است، طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب شود. شما نترسید از اینکه ۴ نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است! نمی‌فهمند فقیه چه است و نمی‌فهمند ولایت فقیه یعنی چه! آنها خیال می‌کنند که یک فاجعه است به جامعه... " (صحیفه نور جلد نهم صفحه ی ۲۵۳)

...فدایی ولایت: کسانی در این وادیند که به درک بسیجیان و شهید "صدر"، بزرگ‌فدایی ولایت فقیه، رسیده‌اند که فرمود: "ذوبوا فی الخمینی کما هو ذاب فی الإسلام" اینان عشقشان "امام خمینی" و "خامنه‌ای" است و ترنم‌شان از دوست یک اشارت از ما به سر دویدن است. مدعیان عشق به ولی خدا بگویند چه کسانی بر خلاف نظر "امام خمینی" در دهه پنجاه

میلیونها تومان از وجوهات سهم "امام" و آبروی اسلام و "امام زمان" را در حلقوم منافقین ریختند؟ بخاطرشان شکنجه شدند و به زندان افتادند و حالا طلبکارند!...

کُره نقل از صحبت های "هاشمی رفسنجانی" در مشهد ۱۴ آذر ۱۳۸۸ منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:

واقعاً مردم بودند که انقلاب را پیروز کردند. ما در زندان بودیم، اصلاً مأیوس بودیم که روزی ما را آزاد کنند. دوره زندانی افراد تمام می شد، ولی می گفتند: باید آن قدر بمانید که زیر پاهایتان علف سبز شود یا موهای سرتان مثل دندانهایتان سفید شود. این تعبیرات را ساواکی ها خیلی بکار می بردند و دوران محکومیت خیلی ها تمام شده بود، ولی سال ها در زندان مانده بودند. به هر حال مردم آمدند و ما را از زندان ها بیرون آوردند...

\* موضوع پنجم پیرامون سفرهای قبل از انقلاب "هاشمی رفسنجانی" به خارج از ایران بویژه بلژیک و ایالات متحده ی آمریکا و نقش کلیدی باجناق مقیم بلژیک ایشان که در تمام منابع رسمی خاطرات از افشای هویت او گریزانند. (در برخی منابع قابل توجه از او با نام "رضا امینیان" نام برده شده است.)

کُره نقل از حرف های "هاشمی رفسنجانی" در گفتگو با پایگاه "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:

در جوانی، در حدود سال ۱۳۳۱ یا ۳۲ به همراه پدر و مادرم به سفر مکه رفتم تا چون عربی بلد بودم، کمکشان کنم. بعد از آن هم سفری با آنها به کربلا داشتم که باعث شناخت خوبی از عراق شد. سفری هم با جمعی از دوستان طلبه از جمله "آیت الله خامنه ای" به عراق رفتیم و مدتی در نجف ماندیم برای دیدن درسهای علمای بزرگ نجف، البته قبل از انقلاب آقای "برقعی" مشاور وزیر آموزش و پرورش بودند و آقای "باهنر" هم برای کتب درسی کمک می کردند.



آنها مأموریتی یک ماهه به ژاپن داشتند که ما هم از موقعیت استفاده کردیم و به ژاپن رفتیم. آن سفر وضع خاصی داشت. در مسیر به پاکستان آمدیم. پاکستان یکی از هجرت گاههای نیروهای فراری ما بود. در همان سفر به سوریه و لبنان رفتم که آنجا هم یکی از جایگاه های نیروهای فراری بود. و به کشور های اروپایی هم برای آشنایی با انجمن های اسلامی دانشجویان مبارز رفتم.

یک بار آقای "رجایی" مأموریتی از طرف جمع ما پیدا کرد و به فرانسه برای ایجاد شبکه رفت که کارهای بسیار خوبی هم انجام دادند. بعد از آن بود که مدرسه رفاه را تأسیس کرده بودیم.

سفری هم بعداً رفتیم. این دفعه به آمریکا رفتم. دانشجویان در آمریکا برنامه خوبی داشتند. اخوی "محمد" آنجا را اداره می کرد. در بازگشت از آن سفر خدمت "امام" رفتم، کلاً این سفرها و آشنایی با پیشرفتهای علمی و صنعتی آن کشورها، تأثیر زیادی بر اندیشه من قبل از پیروزی انقلاب گذاشت.

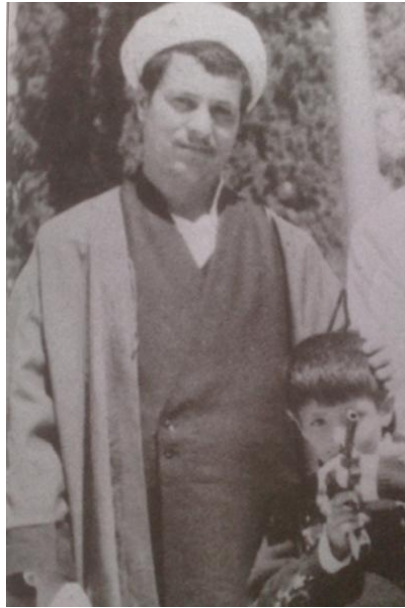


...در سال ۱۳۵۳ - ۵۴ به بهانه سفر، از کشور خارج شدم و در لبنان، اروپا و آمریکا با دانشجویان مبارز مثل "قطب‌زاده"، "حیبی"، "بنی‌صدر" و "یزدی" و دیگران صحبت کردم و پس از حصول نتایج با همکاری شهید "محمد منتظری" که در لبنان بود، تذکره‌ای تهیه شد و با هواپیما به عراق رفتم. به کمک آقای {"سید محمود} دعایی "از فرودگاه بغداد به کربلا و سپس نجف اشرف رفتم و پس از زیارت، به دیدار "امام" رفتم.

... به هر حال در آن دیدار گزارش کارهای داخل کشور و اختلافات مبارزان در خارج از کشور را خدمت ایشان ارائه کردم و برای ادامه مبارزه و چند و چون آن رهنمود گرفتم. هم تجدید عهدی شد و هم مسائلی را که لازم بود، رودررو به ایشان گفتم. بعد از آن ما به زندان افتادیم و ارتباط ما با "امام" قطع شد.

{به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" در گفتگو با پایگاه اطلاع‌رسانی "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر:}

...از ویژگیهای منحصر به فرد "هاشمی" ... سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ... وی ... توانست ... گام به سفر به کشورهای نظیر ژاپن، بلژیک، ترکیه، انگلستان، آلمان، سوریه و لبنان {و البته ایالات متحده ی آمریکا! که اینجا از قلم انداخته شده است} گذاشته و مشاهدات خود را از ساختارهای تشکیلاتی و سیاسی آن کشورها ارتقاء ببخشد هر چند که در بازگشت دوباره دستگیر و به زندان رفت.



"در این زمینه من دو سفر نسبتاً طولانی کردم: یکی در سال ۱۳۵۳ و یکی در سال ۵۴. هر دو سفر تقریباً یک هدف را تعقیب می کرد که تقویت مبارزه در داخل کشور بود با استفاده از امکانات خارج. انگیزه دیگری هم شخصاً داشتم که عبارت بود از شناخت و آشنایی بیشتر و از نزدیک با غرب ...

کاری که ما بعد از آن سفر اول انجام دادیم، عمدتاً جلب حمایت آقای "تولیت" (سید ابوالفضل") بود. ایشان امکانات مالی زیادی داشت، بچه هم نداشت. فردی بود روشنفکر و از نظر اعتقادی هم بیشتر جریان مبارزه اسلامی را قبول داشت؛ او آماده شد که همه ثروت خود را وقف مبارزه بکند، به عنوان تاسیس حکومت اسلامی...

{به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با نشریه ی مدیریت ارتباطات ۱۳۱۹/۵/۱۸: {  
"هاشمی": "... ما که انقلاب کردیم، تونل مترو به صورت روباز از خیابان میرداماد تا حوالی عباس آباد حفاری شده بود. ولی بعد از انقلاب بخشی از نیروهای انقلابی گفتند که این کار لوکس است و وابستگی غربی میآورد. شرکت را منحل کردند. زمان دولت آقای "بازرگان" بود. گرفتار ترافیک شدیم. من هم سابقه مسافرت به خارج و کشورهای فرانسه، انگلیس و آمریکا را داشتم و دیده بودم چقدر مترو در این کشورها مؤثر است و تحت تأثیر

قرار گرفته بودم، در نماز جمعه یک خطبه خواندم که معروف به خطبه ی مترو شده است. اما خیلیها حتی آقای "منتظری" و دیگران مخالفت میکردند .

باید در خطبه ها مسائل اساسی که نیاز جامعه بود، میگفتم و قدری به روزتر صحبت میکردم. به هر حال توضیحاتی دادم. گفتم این مترو چقدر موجب صرفه جویی در وقت میشود، در سلامت مردم مؤثر است، چقدر موجب صرفه جویی در سوخت میشود، زیر زمین است و فضای بیرون را اشغال نمیکند، چقدر اشتغال ایجاد میکند و ... خیلی چیزها گفتم، چیزهایی که میدانستم، گفتم. عدد و رقم هم در آورده بودم. عدّه ای مخالفت میکردند و میگفتند یک کار لوکس است. مثلاً میگفتند: این همه خاک که از زیر زمین در میآورید، کجا میرید؟ {!؟} یکی از سؤالات اساسیشان این بود و ما توضیح میدادیم. اینها را در نماز جمعه گفتیم، چون نماز جمعه را همه میگرفتند و بهترین وسیله ارتباطی ما آن موقع {دقت در مفهوم کلام!} همین نماز جمعه بود. گاهی خطبه های طولانی یکی، دو ساعته میخواندم. قانون مترو منحل شده بود. به دولت رفتم و مباحثهای با دولت کردم. من دو ساعت در دولت آقای مهندس "موسوی" بحث کردم تا بالاخره اکثریت ضعیفی درست شد. ... اینها همه با اطلاع‌رسانی اتفاق افتاد. چیزهایی در ذهن مردم بود که همه چیز را راکد کرده بود. خطبه های نماز جمعه این قضیه را باز کرد. بعد گرفتار مجلس شدیم. مجلس حاضر نبود به تهران بودجه بدهد. اصولاً در مجلس اول روحیه ای حاکم بود که میگفتند تهران که آباد است و ما باید روستاها و شهرهای دیگر را آباد کنیم. از طرفی درست هم میگفتند. ولی گفتم به تهران هم باید رسیدگی کرد، اگر نه فردا در ترافیک خفه میشویم. بالاخره بودجه ندادند. من که رئیس مجلس بودم، نتوانستم آنها را قانع کنم. بعدها بودجه های فرعی درست کردیم که داستانهای عجیب و غریبی دارد. ساختمانش را راه انداختیم تا به تجهیزات و وسایل برسد. بعد که رئیس جمهور شدم کار مترو روی ریل افتاد...

لر به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با شبکه ی France24 منتشره در سایت "هاشمی رفسنجانی" دات آی آر ۱۳۸۸/۱۰/۲۸: {

FRANCE24: برای اینکه در واقع از این مصاحبه یک نتیجه گیری داشته باشیم، نظر شما راجع به بهبود روابط ایران و فرانسه و کاری که باید برای بهبود روابط انجام شود چیست؟ "هاشمی رفسنجانی": ما معتقدیم باید با فرانسه روابطمان خوب باشد. من در دوران مسئولیت اجرایی خود خیلی تلاش کردم و پیشرفت هم کردیم، روابط را با آقای "شیراک" و دیگر آقایان بهتر کردیم. حالا هم اگر فرانسوی ها مایل باشند ما آماده هستیم روابطمان را حسنه کنیم. البته ما گله های زیادی از نشیب و فراز رفتار فرانسه در این ۳۰ سال داریم، ولی اگر آنها بخواهند صفحه جدیدی باز کنند، ایران استقبال می کند. من شخصاً از زمان "دوگل" به فرانسه علاقه مند شدم. آن زمان تصمیم خوبی راجع به الجزایر گرفت.

FRANCE24: منظورتان کدام موضع آقای "دوگل" است؟

"هاشمی رفسنجانی": تصمیم مهمی ایشان گرفت که مسئله فرانسه و الجزایر به نفع الجزایر حل شد. در مورد فلسطین هم موضع بهتری نسبت به دیگران اتخاذ کرد. من آن موقع می خواستم برای اولین بار در ایران ماشین بخرم. به خاطر "دوگل" یک ماشین پژو دست دوّم خریدم {!؟}...



لر به نقل از مصاحبه ی "هاشمی رفسنجانی" با نشریه ی مدیریت ارتباطات ۱۳۸۹/۵/۱۸: { یکی از کارهایی که میخواستم بعد از ریاست جمهوری بکنم و نتوانستم انجام دهم، این بود

که در سفرهای خارجی که میرفتم، خیلی جاها را نشان کردم که بعداً بروم بینم و جهانگردی کنم که نشد. اگر بخواهم به سفر داخلی هم بروم، برایم دشوار است، چون اگر بخواهم به جایی بروم، باید جمع زیادی از پاسداران همراه من باشند و آنجا هم که میرویم، شورای تأمین نیرو میآورند و همیشه زحمت دارد. برای همین سفرهایم را کم کردم.

\* موضوع ششم پیرامون هماهنگی و رابطه‌ی سوابق و عملکردهای انحرافی برخی اعضای خانواده آقای "هاشمی رفسنجانی" با او!

کُر به نقل از روزنامه‌ی عصر آزادگان ۱۳/۱۰/۱۳۷۸:

"اکبر هاشمی رفسنجانی" که به قم آمد؛ با قراری میان پدرش و برادران ("اکبر" و "سید کاظم) مرعشی" میهمان آنان شد و هر ماه پنجاه تومان به عنوان هدیه زندگی به آنها می پرداخت. آنان به زودی خانه‌ای جدید (استیجاری) تهیه کردند که روبه روی منزل "حاج آقا روح الله" (امام خمینی) بود و از همین جا روابط سیاسی در خانواده "هاشمی" زاده شد...



با مروری گذرا در سایت هایی که به دفاع از انحرافات برخی از اعضای خانواده‌ی "هاشمی رفسنجانی" می پردازند چه سایت‌های زرد و چه پایگاه‌های ضد انقلاب می توان به وفور بازتاب رفتار های دشمن شاد کن فرزندان و خانواده‌ی "هاشمی رفسنجانی" را که توسط مزدوران و وامدارانشان در عرصه‌ی جنگ نرم استفاده میشود مشاهده کرد. در ابتدای

این مبحث به خلاصه ای بیوگرافیک از مختصر مشخصات هویتی اعضای اعلام شده ی خانواده ی او اشاراتی خواهم نمود تا مخاطب علاقمند در جمع بندی مطالب دچار سردرگمی روابط دو خاندان "اکبرهاشمی رفسنجانی" و "عفت مرعشی" نگردد: {



برادران "اکبرهاشمی (نوقی ، بهرمانی یا رفسنجانی)":  
 \* "محمد هاشمی" (همسر خانم "وجیهه نظری" و پدر "علی هاشمی" (همسر خانم "جوادی (آملی" می باشد).  
 "محمد هاشمی رفسنجانی" فارغ التحصیل از کشور آمریکا بوده و ریاست سازمان صدا و سیما را بر عهده داشته است.  
 \* "احمد هاشمی" ...

\* "قاسم هاشمی" (مرحوم شده سال ۱۳۵۴) پدر "علی هاشمی" (دوست "سبزوار (محسن) رضایی میرقائد" است. این "علی هاشمی" (معروف به "اسکندری") که در اسناد افشا شده ی آمریکائی ها [در مباحث ایران کنترا به عنوان برادرزاده "نیو آو رفسنجانی" (nephew) ؛] نقطه ی تماس (کانکت) کانال دوّم آمریکائیها با آقای "هاشمی رفسنجانی" بود به همراهی "فریدون وردی نژاد" بانام مستعار "مهدی نژاد" در مرآوده با کاخ



سفید آمریکا قرار داشت. "علی هاشمی" برادر زاده شیخ اکبر سال ها (ظاهراً از زمانی که ۲۵ سال بیش تر نداشت) در مقام معاون وزارت نفت بر فروش نفت کشور نظارت داشت. مرحوم "قاسم" همچنین پدر "فرشته هاشمی" بوده که همسر "مهدی هاشمی" پسر فراری "شیخ اکبر" است.

\* "محمود هاشمی" بخشدار کهک قم در دوران طاغوت و فرماندار قم پس از انقلاب و از مسئولان ارتباطات وزارت خارجه و امور خاورمیانه و... بوده است .



برادران و خواهران خانم "عفت مرعشی":

\* رضا \* اقدس \* عدرا \* حسین \* اشرف \* قدس \* نصرت \* کاظم \* فرخنده \* علی  
 \* "عدرا مرعشی" ( همسر "عبدالکریم سالاری" و مادر "مهین سالاری" و "محمود سالاری" می باشد. ) "مهین سالاری" ، همسر "علی هاشم پور" و مادر "اعظم هاشم پور" است. "اعظم هاشم پور" همسر "محسن هاشمی" (پسر "شیخ اکبر" ) می باشد. "محمود سالاری" نیز پدر "مریم سالاری" است که همسر "یاسر هاشمی" (پسر دیگر "شیخ اکبر") است.



"فاطمه هاشمی" فرزند ارشد "هاشمی" است، همسر "سعید لاهوتی" شد تا عروس آیت الله "لاهورتی" گردد. "سارا" دختر "فاطمه" (و "لیلا" و "مریم" دختر "سارا") هستند. "فاطمه" رئیس بنیاد امور بیماریهای خاص بوده. "سارا لاهوتی" چندی برای در اختیار قرار دادن خاطرات "هاشمی" با هفته نامه شهروند همکاری کرده و در گردآوری خاطرات "هاشمی" نقشی داشته است. "محسن هاشمی" ریاست دفتر تشخیص مصلحت نظام را در کارنامه دارد اما از آن مهم تر مرد اول پروژه مترو تهران است. او پسر ارشد "هاشمی" است و گردآوری خاطرات پدر وابسته به "محسن" است.



همان روزهایی که گفته شد "هاشمی" توسط گروه فرقان مورد حمله قرار گرفت "محسن" روانه بلژیک می شود تا هم در خانه خاله ی عزیز خود درس را به اتمام رساند هم جانش در امان باشد.

کانادا مقصد بعدی "محسن" جهت ادامه تحصیل در رشته مکانیک است .  
همسر او "اعظم هاشم پور" است ("اعظم" نوه خاله ی "محسن" است.)  
"محسن" برعکس "فاطمه" که سه دختر و دخترزاده دارد سه پسر را در شناسنامه خود می  
بیند: "عماد"، "احسان" و "علیرضا" که از این سه تن "عماد" در گردآوری خاطرات  
"هاشمی" نقش عمده ای داشته است حضور "عماد" بیشتر از سایرین در دفتر نشر معارف  
انقلاب که به مدیریت "محسن" می باشد حضور دارد.



حذف "فائزه" از لیست منتخبان مجلس ششم یکی از جمله هزینه هایی بوده که در راه  
پدر پرداخت کرده است.

"فائزه" در عین حال تنها فرزند "هاشمی" است که در حوادث فتنه ی سبز بارها مقام  
معظم رهبری را با دریدگی و گستاخی بدون هیچ لقبی "خامنه ای" خطاب می کرده است.

"فائزه" همسر "حمید لاهوتی" است. او هم چون "فاطمه" عروس آیت الله "لاهورتی"  
معروف می باشد که قبل از فوتش از بزرگترین حامیان "بنی صدر" بوده است.



"فائزه" دختری به نام "مونا" و پسری به نام "حسن" دارد. این سه تن در یک نکته مشترکند تنها اعضای خاندان "هاشمی" هستند که هر سه چند ساعتی در بازداشت بوده‌اند. "مهدی هاشمی" دکترای خود را از دانشگاه آزاد گرفته است پس اکیداً عضو هیئت امنای این دانشگاه بودن چندان تضادی در مشاغل "مهدی" ندارد.

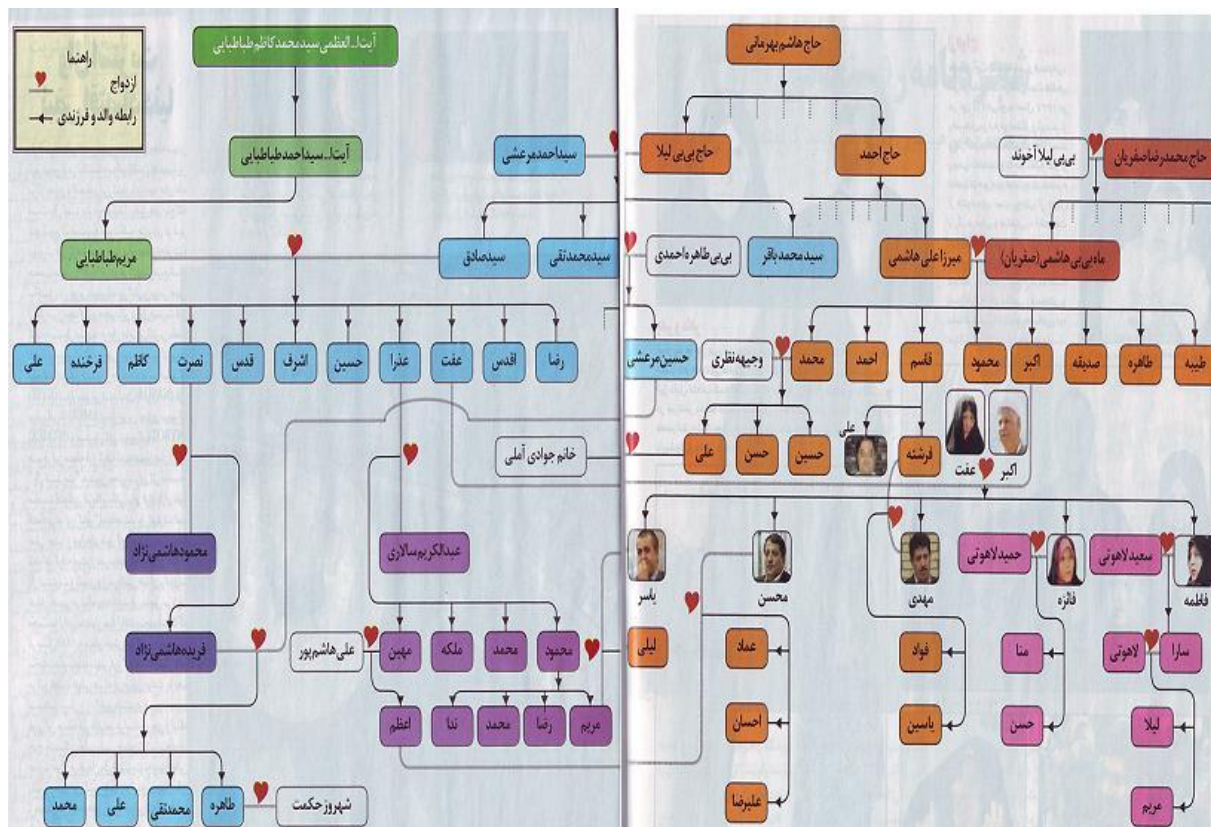


"مهدی" دخترعموی خود یعنی "فرشته هاشمی" که فرزند "قاسم" است را به همسری برگزیده است. "فواد" و "یاسین" حاصل این ازدواج هستند. "مهدی"، قائم مقام "حسین مرعشی" در کمیته راهبردی ستاد حامیان "میرحسین موسوی" بوده است. او رسانه ای ترین فرزند "هاشمی" در حمایت از "موسوی" است دامنه انتقادات "مهدی" حتی زبان کنایه "کروبی" را هم باز کرده بود. چه طیف حامیان "کروبی" و چه طیف حامیان "احمدی نژاد" او را گرداننده سایت جمهوریت می‌دانند سایتی که همان اندازه بر "احمدی نژاد" می‌تاخت گاهی فراموش می‌کرد "مهدی کروبی" یک ارادتمند قدیمی پدرش است. "مهدی هاشمی" علاوه بر اینکه در وزارت نفت حضور داشته ریاست بهینه سازی مصرف سوخت را هم داشته است. از میان فرزندان "هاشمی"؛ "مهدی" پتانسیل زیادی برای به میان آوردن نیروهای دموکراسی خواه دارد. گفته می‌شود در انتخابات نهم قول داده بود اگر "هاشمی" رخت ریاست بر تن کند همه دیگران را به محاق خواهد فرستاد.



"ياسرهاشمی" فرزند کوچک "هاشمی" و ظاهراً غیر سیاسی ترین این خاندان سیاسی نیز است.

فعالیت در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت در کارنامه اوست. همسر او "مریم سالاری"، دختر دایی "اعظم هاشم پور" (همسر "محسن") است، نام تک فرزندشان "لیلی" است.



www.ourpresident.ir

{به نقل از گفتگوی "هاشمی رفسنجانی" با پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی دات آی آر:}

{سؤال:} از نقش خانواده و زحماتی که همسر شما، سرکار خانم "عفت مرعشی" در دوره مبارزه جنابعالی متحمل شده‌اند، شرایط بچه‌ها و پدری که معلوم نبود هر خداحافظی ایشان سلامی در پی داشته باشد، دستگیری حاج خانم در قم و فشارهایی که در مدرسه به بچه‌ها وارد می‌شد، اگر نکته‌ای است بفرمایید:

...از وقتی که من وارد مبارزه شدم تا زمانی که شناخته شدم و پایم به سربازی و زندان رسید، بچه‌های مان در اضطراب زندگی می‌کردند، زیرا یا در زندان و یا مورد سوءظن ساواک بودم. با یک نوشته و سخنرانی ما را احضار می‌کردند. معمولاً زمانی که منتظر مهمان نبودیم و درب خانه را می‌زدند، فکر می‌کردند که پلیس است. پنج فرزند داشتیم که همسرمان باید آنها را در هر شرایطی حفظ می‌کردند. دوران سختی بود.

البته هیچ وقت مزیقه مالی پیدا نمی‌کردند، چون خودشان داشتند. زندگی ما عمدتاً روی همان درآمد حاصل از ارث ما و مادر بچه‌ها بود و اگر کمبودی پیدا می‌کردند، می‌توانستند خودشان را تأمین کنند. ولی تا پیروزی انقلاب همیشه در اضطراب بودند.

آن سالها به این شکل گذشت، ولی صبورانه تحمل کردند و مزاحم من نمی‌شدند. پایه زندگی ما روی دارایی‌هایی بود که از پدرمان داشتیم. ولی به اندازه کافی نبود. من هم کار می‌کردم و وضع ما خوب بود. زمانی هم که کار نمی‌کردم، از امکاناتی که داشتیم، استفاده می‌کردیم.

بعد از انقلاب هم به تدریج هر کدام از بچه‌ها به دنبال علاقه خود وارد خدمات کشوری شدند. "مهدی" بیشتر دنبال تکنولوژی ساخت صنایع دریایی بود، آن زمان وضع کشور در این زمینه بد بود و او می‌خواست جبران کند {!؟}



"یاسر" به دنبال صنایع جنبی لبنیات رفت و عمده کارهایش با وزارت در جهاد {سازندگی} بود. آنها از زمانی که به ۱۶ سالگی رسیدند، دائماً در جنگ بودند.



فاطمه وارد بنیاد امور بیماریهای خاص شد و عمرش را در این راه صرف می کند .  
 فائزه هم به دنبال سیاست و ورزش زنان رفت. اینکه در کشور به زنها میدان نمی دهند،  
 یک نقص است، او رفت و تابویی را شکست و هنوز هم در امور ورزش زنان در کشورهای  
 اسلامی فعال است.



"محسن" زمانی که به دانشگاه رسید، در شرایط ناامنی، اول انقلاب می گفتند در دانشگاه  
 برایش محافظ بگذارید. او قبول نمی کرد. بد هم بود که در دانشگاه برایش محافظ بگذاریم.  
 به همین خاطر برای تحصیل به خارج از کشور رفت، ما در موشک سازی به تخصص او نیاز  
 پیدا کردیم. تحصیل در مقطع دکترا را رها کرد و به ایران آمد و در صنایع موشکی کمک  
 زیادی کرد. بعد هم در دفتر من و بعد در مترو به کار مشغول است...

کُبه نقل از افاضات همسر شیخ "اکبر هاشمی فسنجانی" منتشره در پایگاه سحر  
 {۱۳۸۸/۳/۲۲}

دعوت همسر "هاشمی" به اغتشاش در صورت رأی نیاوردن "موسوی"؟!  
 همسر آیت الله "هاشمی فسنجانی" پس از اینکه با حضور در حسینیه جماران رای خود را  
 به صندوق انداخت، خطاب به مردم و خبرنگاران گفت: " شما شاهد هستید که من در رای  
 خود نام "میر حسین موسوی را نوشتم و امیدوارم که قلبی صورت نگیرد که اگر این اتفاق  
 بیافتد من در پل صراط از آنها نخواهم گذشت."

به گزارش خبرنگار سیاسی آفتاب، خانم "عفت مرعشی"، در حالی که از رفتار روزهای اخیر حامیان دولت به شدت متأثر و اشک از چشمانش جاری بود، ادامه داد: "اینها به فرزندان، همسر و خانواده ما توهین کرده و آنها را متهم می کنند"

... "عفت مرعشی" همچنین در پاسخ به سوال فردی که می پرسید اگر تقلب شود چه اتفاقی می افتد، گفت: "اگر تقلب شود از مردم می خواهم با حضور در خیابانها واکنش نشان دهند. اما در صورتی که تقلب انجام نشود مطمئن هستم که "میرحسین موسوی" رای خواهد آورد."

گفتنی است آیت الله "هاشمی رفسنجانی" نیز صبح امروز رای خود را به صندوق انداخت و در جمع خبرنگاران سخن گفت.

رُبه نقل از حرف های "هاشمی رفسنجانی" در مصاحبه با نشریه ی مدیریت ارتباطات  
۱۳۸۹/۵/۱۸: {

{سؤال:} با این حساب حاج خانم همیشه تنها هستند.

نه، خیلی در خانه هستم. معمولاً قبل از نماز مغرب به خانه میرسم، صبح هم ساعت ۸ بیرون میآیم. بیش از نصفی از وقتم را در منزل هستم. معمولاً آقایان اینقدر در خانه نیستند. به علاوه خانم الان کلی بچه و نوه و دوست و قوم و خویش دارند که بیشتر از من مشغول هستند. کار خانه را دارد، چون خودش کار میکند و مستخدم نداریم .

{سؤال:} اما قبلاً داشتید.

بله. قبل از انقلاب معمولاً دو مستخدم در منزل داشتیم، ولی اخیراً ماهانه یا هفتگی افرادی میآیند که در کار خانه کمک میکنند. بقیه کارها را خودش انجام میدهد .

{در گفتگوی "فائزه هاشمی" با نشریه ی عصر نو منتشره ی ۳ اردیبهشت ۱۳۸۹:}

- به نظر شما شروطی که برای تعدد زوجات در لایحه‌ی حمایت از خانواده مطرح شده، قابل اجراست؟

\* فائزه هاشمی: بستگی دارد که موضوع را چگونه ببینید؛ اگر عدالت را فقط عدالت اقتصادی و مالی یا تقسیم زمانی در نظر بگیرید، بله؛ ولی اگر منظور از عدالت، عدالت عاطفی، اجتماعی و روانی باشد، نه. به طور طبیعی اگر عشق و علاقه به زن اول هم چنان محکم و پا بر جا باشد، اصلاً چه دلیلی برای ازدواج دوم و سوم می‌تواند وجود داشته باشد؛ البته بایستی یک سری استثنائات و یا شرایط خاصی که بسیار اندک هستند را کنار گذاشت. بعید می‌دانم در اسلام هم، عدالت از نوع اول که ذکر کردم، مورد نظر باشد. فکر می‌کنم همین که در باطن و دل انسان، علاقه به یکی بیش از دیگری باشد به این معنی است که عدالت، وجود ندارد.



- اساساً نظرتان راجع به تعدد "شرکای جنسی" یا به عبارتی "تعدد زوجات" چیست؟

\* فائزه هاشمی: به نظر نمی‌رسد این رفتار با نظرات انسانی و یا اصول اسلامی و عدالت، سازگار باشد. آیا مردها تحمل چنین چیزی را در مورد همسران شان دارند؟ پس چه طور می‌شود انتظار داشت که زنان، بتوانند چنین چیزی را قبول کنند!

- به نظر شما "تعددزوجات" برای مردان، اگر با اجازه‌ی زن اول باشد، جایز و انسانی است؟

\* فائزه هاشمی: خیر! حتی اگر با اجازه‌ی زن اول هم باشد، غیرانسانی است. مگر کم هستند مردانی که آن قدر فشار بر همسر خود آورده و او را به تنگ می آورند تا موافقت همسر اول را برای ازدواج دوم خود بگیرند؛ به عبارت دیگر زن، چنین اجازه‌ای را از روی اجبار، اکراه، و ترس داده است، نه از روی میل و اراده.

به نظر می رسد دو بند این لایحه، بیش تر لایحه‌ی حمایت از مردان است تا حمایت از خانواده. این لایحه از تضعیف حقوق بیش تر زنان در مقابل قانون، تسلط بیش تر مردان و تقویت فرهنگ مرد سالاری حمایت می کند؛ چرا که اکثریت ازدواج‌های مجدداً اتفاقاً به تزلزل و خدشه بر نظام خانواده انجامیده است تا استحکام خانواده و لذا هر چه انجام آن راحت تر شود، خانواده‌های بیش تری متلاشی می شوند. این قانون، قانون جامعی نیست و مشکلات عدیده‌ای را برای خانواده‌ها ایجاد کرده و می کند. متأسفانه حرکت در همه‌ی زمینه‌ها به سمتی است که بایستی مرتب، افسوس گذشته را خورد. من این حرکت را غیرمتمدنانه، غیراخلاقی و در جهت تضییع حقوق زنان می دانم.

- تحلیل شما از عمل کرد فقه شیعه در ارتباط با مسائل زنان، در سال‌های اخیر چیست؟

\* فائزه هاشمی: اگر فقه شیعه نتواند جوابگوی مسایل روز، در کلیه حیطه‌ها باشد، عدالت و جامع و مانع بودن خود را به تدریج از دست می دهد و در طول زمان دچار آسیب می شود. وظیفه‌ی عالمان دینی و مجتهدین در این زمینه بسیار سنگین است. حرف نو براساس آموزه‌های اسلامی زدن به خصوص در جامعه‌ی امروزی که زنان نقش بسیار اساسی در زمینه‌ها و قلمروهای گوناگون دارند، بسیار مهم است. برداشت رادیکالی و آمیخته به خرافات از دین داشتن، بیش از هر چیز دین را آسیب پذیر می کند. امیدوارم که فقه شیعه بتواند، همیشه پیشرو باشد و تعارضات و تناقضات را حل کند. چه طور است که زن می تواند در بیرون از خانه مدیر، وکیل، وزیر، استاد دانشگاه و... باشد و بخش مهمی از یک جامعه را اداره کند،

اما در خانواده عملا در قبال مرد صغیر است و جنس دوم. پایان نامه ی فوق لیسانس من در این زمینه بود در موضوعاتی که کار کردم آیه ای نیافتم که چنین تبعیضی را در خانه، بین زن و مرد بیان کرده باشد.



{به نقل از نامه "مهدی هاشمی رفسنجانی" به "عزت ضرغامی" منتشره در پایگاه نواندیش نیوز ۱۳۸۸/۶/۳:}

... "مهدی هاشمی رفسنجانی" در نامه ای به "عزت اله ضرغامی" رئیس صدا و سیما خواستار انتشار تکذیبیه اش پیرامون اتهامات نسبت داده شده در رسانه ملی به وی شده است. پس از آنکه در چهارمین دادگاه متهمان اغتشاشات اخیر، یکی از متهمان برخی اتهامات را به "مهدی هاشمی" در خصوص هزینه های انتخاباتی و مواردی از این دست نسبت داد و این اظهارات عیناً در صداوسیما پخش شد، "مهدی هاشمی" در نامه به "عزت اله ضرغامی" رئیس سازمان صدا و سیما خواستار انتشار تکذیبیه اش در صدا و سیما شد...

بسم الله القاصم الجبارین {!؟} ریاست محترم صداوسیما با سلام

پیرو اظهاراتی که آقای "حمزه کرمی" یکی از متهمین جریانات اخیر که بیش از هفتاد روز در سلول انفرادی بوده و بدون وکیل وکیل روز سه شنبه ۱۳۸۸/۶/۳ در دادگاه حاضر شد و برخلاف تبصره ۱ ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر می دارد خبرنگارهای رسانه ها می توانند با حضور در دادگاه از جریان رسیدگی گزارش مکتوب تهیه کرده و بدوم

ذکر نام و یا مشخصاتی که معرف هویت فردی یا موقعیت اداری و اجتماعی شاکی یا مشتکی عنه باشد، منتشر نماید. {تخلف از حکم قسمت اخیر این تبصره در حکم افترا است} ضمن درخواست وقت پاسخگویی طبق مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مطالب زیر جهت اعلام در اولین برنامه صداوسیما ارسال می گردد.

اینجانب "مهدی هاشمی" هرگز اعتقادی به هزینه تبلیغات انتخاباتی از محل بودجه بیت المال نداشته‌ام و اظهارات آقای "کرمی" کذب محض است.

سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت سازمان دولتی است و هزینه اعتبارات در این سازمان طی مراحل محاسبات از جمله تشخیص، تسجیل، تخصیص، تامین اعتبار و انجام هزینه انجام می گیرد که همه این اقدامات توسط ذیحساب و مدیرمالی منصوب از طرف وزارت امور اقتصاد و دارایی انجام و اسناد آن توسط سازمان‌های نظارتی بررسی و تفریق بودجه انجام می گیرد و طرح ادعاهای واهی و سندسازی خلاف واقع بوده و قبل از اثبات در مراجع قضایی جرم و قابل تعقیب است و در طول چهار سال گذشته که این جانب از سازمان منفصل شده، اسناد هزینه‌های انجام شده توسط سازمان‌های نظارتی بارها بارها مورد رسیدگی قرار گرفته است.

کل هزینه تبلیغات در بودجه سازمان بهینه‌سازی در سال ۸۴ مشخص است و بخش عمده این اعتبارات نیز برای انجام تبلیغات به صدا و سیما واگذار شده و انجام دو میلیارد تومانی از این بودجه با سندسازی با وجود دستگاه‌های نظارتی مختلف محال و ممتنع است.

حال که پرونده انتخابات سال ۸۴ باز شده برای تنویر افکار عمومی خوب است که دو میلیارد تومان ادعایی در دادگاه فرمایشی همراه با ۳۴۰ میلیارد تومانی که از شهرداری مفقود شده و بارها توسط شهردار وقت و شورای شهر و سازمان بازرسی کل کشور مورد سوال قرار گرفته، یک جا بررسی شود. (تا رسوا؟! شود در او غش باشد) {این هم نمونه ی ادب و فضل این آقا زاده ی دکتر یا مهندس یا ...!}



در ارتباط با سایت جمهوریت، اینجانب هیچ ارتباط ارگانیکی با سایت مزبور نداشتیم و هیچ مسئولیتی در آن سایت نداشتیم.

و نکته قابل توجه اینکه این اقدام فرمایشی درست پس از آن انجام گرفته که شکایت خانواده آیت الله "هاشمی رفسنجانی" از آقای "احمدی نژاد" برای قوه قضاییه ارسال شده است.

"مهدی هاشمی"

رئیس دفتر هیات امنای دانشگاه آزاد اسلامی {!؟}

{آنچه در حکایت فرار "مهدی هاشمی" عبرت انگیز است ائتلاف اپوزیسیون سلطنت طلب راست تا جمهوری خواهان سکولار چپ برای جلوه سازی و نشان دادن هاشمی در جایگاه باج خواهی از نظام در حمایت از فتنه ی سبز بود. با مرور بر چکیده ی محتوای سایت های ضد انقلاب لندن محور و لس آنجلس نشین تا برخی مزدوران داخلی ایشان که همزمان با خروج "مهدی هاشمی" از ایران نهایت سوء استفاده ی خود را با چراغ سبز ناشی از سکوت و حمایت ضمنی شخص آقای "هاشمی رفسنجانی" و دیگر اعضای خانواده اش در سناریویی مرحله به مرحله اجرا می گردید می نمودند می توان اشاره نمود از این مسیر سعی در فضا سازی برای به خیابان کشاندن آشوب طلبان فتنه ی سبز و امید دادن به وطن فروشان فتنه گر مخملی و اراذل و اوباش حقوق بگیر قانون شکنشان داشتند :



... "مهدی هاشمی" دومین پسر آیت الله که در اصل مسئول سازمان اطلاعات بیت شخصی خود هاشمی {!؟} نامیده می شود ید طولائی در اسرار پدر دارد و تاریکخانه های اسرار نظام را در چمدانی آهنین با خود حمل می نماید که بیشتر از ۴۵ سال اسناد و رازهای مگوی پدر را در سینه و چمدان خود در خارج از کشور انباشه و با کوله باری از اسرار نظام جمهوری اسلامی و اسناد دست نویس های پدرش درباره ی امام خمینی و بالاترین اسرار زیر زمینی رژیم به دستور پدر برای محافظت از کودتا علیه بیت "هاشمی" و حذف او از عرصه ی سیاست همانند قربانیان قبلی نظیر "منتظری" داشته باشند روانه خارج ساخته تا اگر آن شود که در فکرش بودند تمام این اسناد برای جهانیان فاش گردد تا دنیا بداند در پشت این دیو مهیب انقلاب چه ها بوده و سر از کجا در آورده است.

اطلاعاتی کاملا موثق و انکار نشدنی در دست است که "مهدی هاشمی" برای یک ماموریت به خارج از کشور فرستاده شده ، این اطلاعات نشانگر این است که عده ای سعی در برگرداندن او به هر نحوی به ایران دارند تا نتواند ماموریت پدر را به سر منزل مقصود برساند. او که دارای ماموریتی از سوی پدر می باشد در صورت هر گونه تعرض به بیت پدر و اطرافیان منجمله "خاتمی" ، "موسوی" و "کروبی" کلیه اسناد را افشاء خواهد نمود و یکی از همین اسناد برای نشان دادن عدم شوخی در این امر معرفی سایت اتمی قم بود که بوسیله دادن گزارش سفر مدیر آن سایت اتمی به عربستان بسیار ماهرانه لو داده شد ، ولی در اصل

پیام "هاشمی رفسنجانی" داده شد که اگر این دیگ برای من و اطرافیانم... {به دلیل سخافت قلم تازه حامیان ضد انقلاب خانواده ی "هاشمی" از بیان بقیه ی مطالب معذورم اما واقعاً با علم به همه ی اینها جا نداشته و یا حتی اکنون ندارد که آقای "هاشمی رفسنجانی" همراه دیرین با امام مرز بندی خود را در این نمونه موضوعات با دشمنان قسم خورده ی امام و ولایت مشخص تر نماید؟!}



{به نقل از شبکه ایران ۱۳۸۹/۸/۳۰ منتشره در پایگاه تابناک:}

"مهدی هاشمی رفسنجانی" در اقدامی عجیب، نامه‌ای سرگشاده خطاب به دادستان کل کشور نوشته و برای بازگشت خود از انگلیس به ایران و همچنین حضور در جلسه محاکمه در دادگاه، برای قوه قضاییه "شرط" تعیین کرده است!

پسر آقای "هاشمی" در حالی که مدت‌ها از صدور حکم جلب او توسط وزارت اطلاعات و دستگاه قضا می‌گذرد، ضمن تایید شایعات مربوط به بازگشت خود از لندن، واکنش افکار عمومی نسبت به این مساله را "اوج گیری شانتاژها" نامیده است.

"مهدی هاشمی" در این نامه، برای بازگشت خود شرط تعیین کرده و خطاب به "محسنی اژه‌ای" نوشته است: مطمئناً جناب عالی و همکاران می‌دانید رسماً اعلام کرده‌ام علی‌رغم مسئولیت نظارت بر دانشگاه‌های آزاد خارج از کشور؛ مشغول تحصیل در دانشگاه آکسفورد هم هستم که برای تهیه پایان‌نامه دکترایم می‌باشد، آماده حضور در محکمه می‌باشم و

شرط‌های من را هم می‌دانید که هیچ درخواست غیرقانونی در آن نیست؛ مهمترین آنها دادگاه مستقل و مصون از تحمیل‌های نیروهای امنیتی است با همه حقوق دادگاه و متهم و نیز توجه به شکایات متهم.

پسر رئیس مجمع تشخیص مصلحت در ادامه این نامه، خواست مردمی برای بازگشت خود به کشور و حضور در دادگاه و پاسخگویی به اتهامات را نقشه‌ای برای "پدر مظلوم" خود دانسته و مدعی شده است: "بی‌شک هدف این‌ها شخص اینجانب نیست؛ بلکه هدف پدر مظلوم من است و خودشان می‌دانند که آسیب این ظلم‌ها دامن انقلاب را هم می‌گیرد." به گزارش شبکه ایران، "مهدی هاشمی رفسنجانی" همچنین پیشاپیش برای قاضی پرونده خود هم تعیین تکلیف کرده و اعلام کرده که "مطمئنم یک دادگاه عادل منع تعقیب صادر خواهد کرد".

شبکه ایران پیش از این درباره این سناریو مطلب تحلیلی جامعی را منتشر کرده بود. وی در پایان نامه هم خودش را "جان‌باز شیمیایی" و "خادم صنایع نفتی ایران" نامیده است؛ مساله‌ای که فعالان سیاسی با توجه به سابقه نامعلوم او در پرونده رشوه استات اوایل، مورد تشکیک قرار داده‌اند.

"اگر تقلب نشه؛ موسوی اول میشه" این شعاری بود که در روزهای منتهی به ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و درست زمانی که نظرسنجی‌های سراسری از موقعیت نامطلوب "میرحسین موسوی" در بین مردم حکایت می‌کرد، در برخی خیابان‌های تهران توسط حامیان آقای "موسوی" سر داده می‌شد؛ شعاری که از ابتدا بنا را بر آن گذاشته بود که اگر نام "میرحسین موسوی" به عنوان پیروز انتخابات از صندوق‌های رای بیرون نیاید، یعنی تقلب!

البته پشت پرده این شعار بعداً و توسط سردمداران کودتای مخملی افشا و مشخص شد که هدف از طرح این شعار و دیگر زمینه‌سازی‌ها برای القای ادعای تقلب، تحقق پروژه "براندازی" بوده است.

گزارش اخیر سایت منتسب به "محسن هاشمی" هم قطعه ای از پازل را به دست تحلیلگران سیاسی داده که بر اساس آن احتمال می رود وقوع سناریویی مشابه تقلب، درباره دادگاه "مهدی هاشمی" هم وجود داشته باشد.

به گزارش شبکه ایران، در واقع در حالی که هنوز پسر جنجال ساز آقای "هاشمی" به ایران برنگشته و دادگاه و قاضی رسیدگی به اتهامات او مشخص نشده است، آقای "هاشمی" بخشی از دادگاه ها و قضات قوه قضائیه را به داشتن وابستگی سیاسی و بی عدالتی متهم کرده است.

به همین دلیل این تحلیلگران معتقدند که طرح چنین اتهاماتی ممکن است مبنایی برای نپذیرفتن و زیر سوال بردن رای احتمالی محکومیت "مهدی هاشمی" و متهم کردن قاضی به بی عدالتی و تاثیرپذیری از فشارهای بیرونی قرار بگیرد؛ هر چند که روند دادگاه و صدور حکم بر پایه عدالت و قانون پیش رفته باشد.

کُره نقل از سایت های خبری ۳۰ و ۱۳۸۹/۸/۲۹ قسمتهای جالب و خواندنی نامه ی فوق جهت تحلیل دقیق تردیدگاه خود برترینانه ی "مهدی هاشمی":

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای "محسنی اژه ای"

با سلام. اظهارات مکرر مقامات قضائی و اطلاعاتی و شخص حضرت عالی به گونه ای به مردم اطلاع می دهد که دستگاه قضائی احضاریه ای برای من فرستاده و اینجانب در وقت مقرر در دادگاه حضور نیافته ام؛ ولی لطفاً به نکات زیر توجه فرمایید: مطمئناً جناب عالی و همکاران می دانید رسماً اعلام کرده ام علی رغم مسئولیت نظارت بر دانشگاه های آزاد خارج از کشور؛ مشغول تحصیل در دانشگاه آکسفورد هم هستم که برای تهیه پایان نامه دکترایم می باشد، آماده حضور در محکمه می باشم و شرط های من را هم می دانید که هیچ درخواست غیرقانونی در آن نیست...

خودتان می‌دانید که احضاریه مورد اشاره شما همان‌گونه که وکیل اینجانب اعلان کرده؛ قانونی صادر نشده، گویا فقط برای اعلان و انجام وظیفه بوده. زیرا در آن اسم متهم و اسم پدر غلط نوشته شده. اگر منظور شما احضار اینجانب بوده و ثانیاً اتهام ذکر نشده و ثالثاً احضاریه به شعبه‌ای بازپرسی در گلوبندگ صادر شده که وجود ندارد... هر بار که احتمال مراجعت اینجانب قوی شده است، شاهد اوج این شانتاژها بوده‌ایم و این خود نشان این است که این جریان دستش خالی است و مایل به برقراری این محکمه نیست و بی‌شک هدف اینها شخص اینجانب نیست، بلکه هدف پدر مظلوم من است و خودشان می‌دانند که آسیب این ظلم‌ها دامن انقلاب را هم می‌گیرد.



گویا این گروه اگر بتوانند به فکر عملی ساختن طنز تاریخی **صنم‌تار** هستند؛ ولی خداوند به آنها چنین مهلتی نخواهد داد. نمی‌دانم چگونه در تریبون نماز جمعه همراه تهدید نمایندگان از مطالبه اجرای قانون در مورد متهمان مورد بازداشت و تحقیق و محاکمه انتقاد می‌کنند! ... با همه اینها هر زمان که لازم می‌بینند که اینجانب در محکمه‌ای حاضر باشم، احضاریه‌ای در فرم قانونی توسط وکلای اینجانب ابلاغ کنند و من در وقت قانونی حضور خواهم داشت. چون مطمئنم یک دادگاه عادل منع تعقیب صادر خواهد کرد و تهمت‌زنان رسوا خواهند شد. ... من در این نامه وقت شما را درباره خدمات خود و خانواده‌ام به انقلاب نمی‌گیرم و گرنه از حضور در نقاط خطرناک جبهه و جانباز شیمیایی شدن و تأسیس صنایع استراتژیک دریایی و پایه‌گذاری برنامه مهم بهینه‌سازی و پارس جنوبی و عسلویه و غیره مطالب زیادی دارم که در موقع خود مطرح خواهد شد. همین قدر بدانید که از زمانی که چشم باز کرده‌ایم تا امروز در



معرض آسیب‌های ناشی از مبارزات خانواده و آثار تصمیمات دشمن‌شکن بوده‌ایم و خداوند را بر این همه نعمت شکر می‌کنیم!}



{جهت آگاهی بیشتر و تذکر خوانندگان هوشیار این مقاله؛ ضمیمه‌ی ذیل را نیز باهدف مرور بر نظرات محوری و صریح "امام خامنه‌ای" که شاخص اصلی تعریف دوست و دشمن و عمل به دو محور اساسی تولی و تبری است تقدیم عزیزان میدارم:}

ضمیمه‌ی مهم

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار کارگزاران نظام بیست و هفتم مرداد ۱۳۸۹:}

... بنده به شما عرض میکنم و بیشتر از همه کس من میدانم؛ در دوره‌ی به نظرم ریاست جمهوری "کلینتون" بود که تهدید نظامی به قدری شدید بود که رئیس‌جمهور محترم آن روز به من غالباً این را میگفت که مثلاً بیائیم فکری بکنیم، کاری بکنیم؛ حیف است که بیایند حمله کنند، کارهایی را که انجام دادیم، ساخت و سازهایی را که انجام دادیم، بزنند از بین ببرند؛ یعنی احتمال حمله کم نبود؛ تهدید میکردند و میگفتند...

در همین دوره‌ی ریاست جمهوری قبل از دوره‌ی نهم، تهدیدهای نظامی گاهی به قدری شدید میشد و تکرار میشد از طرف دشمن که حسابی دست‌اندرکاران داخلی را دچار رعب میکرد. جلساتی وجود داشت که حالا فراوان خاطراتی از آن وقت ما داریم؛ من از آن وقت یادداشتهایی دارم. تهدید نظامی همیشه بود؛ اینجور نبود که وجود نداشته باشد.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت هشتم شهریور ۱۳۸۹:}

...در آن سالهای دهه‌ی ۶۰ که آقایان همین طور به سمت روزبه‌روز غلیظتر کردن اقتصاد دولتی میرفتند، من مثال می‌زدم و میگفتم فرض کنید یک موتور است که میتواند این بار سنگین را برساند و شما هم در کنار موتور راه می‌روید، یا خودتان پشت فرمان می‌نشینید و هدایتش میکنید. شما این موتور را کنار گذاشتید و همه‌ی باری را که توی این وانت است، خودتان روی دوش گرفتید، هن و هن دارید جلو می‌روید؛ هم نمیرسید، هم خسته میشوید، هم همه‌ی بار حمل نمیشود، هم این موتور اینجا بیکار میماند. این موتور، بخش خصوصی است. این را آن زمان به آنها میگفتیم، اثر هم نمیکرد. امام هم هرچه میگفتند به مردم بدهید، اینها میگفتند مراد از مردم، بخش خصوصی نیست - مراد نظر امام را توجیه میکردند! - مردم یعنی توده‌ی مردم. به توده‌ی مردم چه جوری میشود کمک کرد؟ دولت اقتصاد را در دست بگیرد، به توده‌ی مردم کمک کند. فرمایش امام را اینجوری معنا میکردند! خوب، این توجیه، غلط بود.

الان فضا، فضای دیگری است. همان کسانی که آن زمان آنجور حرف می‌زدند، حالا صد و هشتاد درجه برگشته‌اند؛ یعنی باز هم در حد تعادل قرار ندارند، خط وسط نیستند. آن افراط بود، این طرف هم همانها دارند تفریط میکنند.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری بیست و پنج شهریور ۱۳۸۹:}

... حرفهای امام، امروز حرفهای رائج است؛ سکه‌ی رائج است. کسانی که میخواهند در بین مردم سری بلند کنند، حرفهای امام را تکرار میکنند؛ خودشان را مستند به امام نشان میدهند. یک روز خلاف این بود؛ یک روزی که چندان دور نیست از ما، کسانی بودند که تظاهر میکردند به مخالفت با امام؛ رفتند گفتند انقلاب دهن شد! صریحاً اعلام کردند. عده‌ای گفتند که بایستی مردم را از خدا جدا کرد! اینها را صریح پشت بلندگو آن روز میگفتند. امروز جرأت نمیکند اینها را بگویند. امروز آن کسانی که با مردم میتوانند حرف بزنند، تربیون دارند - یا از هر وسیله‌ای استفاده میکنند - دم از امام و دم از انقلاب و دم از شعارهای امام میزنند؛ حالا با شیوه‌های خاص.

... البته گفتیم مردم ایستادند، آخرین نمونه‌اش هم همین فتنه‌ی سال ۸۸ بود؛ مردم ایستادند. همان کسانی که به کسان دیگری غیر از منتخب رأی داده بودند، همانها هم در مقابل آنها ایستادند. لذا دیدید در ۹ دی، در ۲۲ بهمن، همه شرکت کردند؛ همه آمدند. این نشان‌دهنده‌ی این است که فتنه‌گران و فتنه‌انگیزان یک اقلیت معدودند؛ منتها دروغ گفتند، خواستند مردم را دنبال خودشان بکشانند. اول کار موفق هم شدند؛ بعد که چهره‌شان آشکار شد، نقابشان در خلال حرفها و کارهای گوناگون افتاد، مردم از اینها رو برگرداندند. بنابراین، مردم ایستاده‌اند. خب، این یک نکته است در وضع کشور.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در اجتماع بزرگ مردم قم بیست و هفتم مهر ۱۳۸۹:}

... بعد از اهانتی که در روز عاشورای سال ۸۸ به وسیله‌ی یک عده تحریک شده نسبت به امام حسین انجام گرفت، دو روز فاصله نشد که مردم در روز ۹ دی توی خیابانها آمدند و موضع صریح خودشان را علنی ابراز کردند. دستهای دشمن و تبلیغات دشمن نه فقط نتوانسته مردم را از احساسات دینی عقب بنشانند، بلکه روزه‌روز این احساسات تندتر و این معرفت عمیق‌تر شده است. بدون تردید دشمن در جدا کردن مردم از نظام اسلامی شکست خورده است. سال گذشته در انتخابات، چهل میلیون مردم کشور پای صندوقهای رأی رفتند. در واقع

یک نفراندوم چهل میلیونی به نفع نظام جمهوری اسلامی و به نفع انتخابات انجام گرفت؛ همین بود که دشمن را عصبانی کرد. خواستند با فتنه اثر آن را از بین ببرند، اما این را هم نتوانستند انجام دهند. مردم در مقابل فتنه هم ایستادند. فتنه‌ی سال ۸۸ کشور را واکسینه کرد؛ مردم را بر ضد میکروبهای سیاسی و اجتماعی‌ای که میتواند اثر بگذارد، مجهز کرد؛ بصیرت مردم را بیشتر کرد.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم دوّم آبان ۱۳۸۹:}

یا در زمینه‌ی سیاست خارجی، سیاست بین‌المللی، در بعضی از همین مطبوعات خودمان هم شما دیدید؛ در اظهارات سال گذشته‌ی بعضی از اصحاب فتنه هم مشاهده کردید؛ هی تکرار میکردند که آقا ما در دنیا ذلیل شدیم، جمهوری اسلامی در دنیا بی‌آبرو شده، بی‌ارزش شده، چه شده، چه شده. امروز وقتی به واقعیت نگاه میکنیم، می‌بینیم روزبه‌روز آبروی جمهوری اسلامی در میان ملتهای گوناگون دنیا - مسلمان و غیر مسلمان - افزایش پیدا کرده است. دشمنان ملت ایران این را میدانند، می‌فهمند، احساس میکنند؛ البته کتمان میکنند.

{بیانات "امام خامنه‌ای" در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم چهارم آبان ۱۳۸۹:}

توجه بکنید؛ از سالهای آخر دهه‌ی اول انقلاب به بعد، دشمنان انقلاب و جبهه‌ی دشمن با استفاده از کارشناسهای ایرانی یک سیاستی را طراحی کردند - چون غیر کارشناسهای ایرانی به این نکته توجه پیدا نمی‌کردند؛ کسانی که طرف مشورتشان قرار میگرفتند، ایرانی بودند - و آن سیاست این بود که از قم آنتی‌ترانقلاب درست کنند. همان طور که انقلاب از قم جوشید، یک ضد انقلاب هم از قم به وجود بیاورند. قم حوزه‌ی روحانیت است. حوزه‌ی علمیه ظاهراً در قم است، اما این جمع حوزوی در معنا در همه‌ی کشور منتشر است. این طلبه‌ی قمی که در قم ساکن است، در شهر خود، در روستای خود صاحب نفوذ است. از

سرتاسر کشور در اینجا جمعند. آن روزی که افراد این حوزه برای تعطیلی یا برای کاری به منازل خود میروند، معنایش این است که حوزه در سرتاسر کشور منتشر میشود. پس هر فکری در اینجا است، هر ایده‌ای در اینجا است، هر عزم و اراده‌ای در اینجا است، هر حرکت و جهتگیری‌ای در اینجا است؛ در واقع در سرتاسر کشور یک امتدادی دارد؛ این را بیگانه‌ها نمیفهمیدند؛ آمریکائی‌ها نمیتوانستند این حقیقت را تحلیل کنند؛ این را یک خودی، یک ایرانی، یک آشنا به طبیعت روحانیت میتوانست بفهمد؛ این را به آنها یاد دادند؛ لذا سعی کردند در قم زمینه‌ی فتنه را فراهم کنند. من چون نمیخواهم از کسی اسم بیاورم، اسم نمی‌آورم و عبور میکنم. در همان سال ۵۸ و ۵۹، هم مردم قم، هم مردم تبریز حماسه آفریدند؛ نه فقط حماسه‌ی آمدن توی میدان و مشت گره کردن، بلکه حماسه‌ی معنوی، حماسه‌ی شعور، حماسه‌ی تحلیل درست. بعد از رحلت امام هم به شکل دیگری همین اتفاق در قم افتاد. اینجا هم مخالفین و دشمنان - عمدتاً دشمنان بیرون مرز؛ اصل آنها - طراحی کرده بودند که بتوانند این آنتی‌تز را در اینجا به وجود بیاورند. اگر قمی‌ها غافل بودند، اگر جوانهای قم از تحلیل عاجز بودند، اگر آن هوشمندی لازم را نمیداشتند، مشکلات بیش از اینها میشد؛ این حقیقت امر است، این بیان واقع نسبت به مجموعه‌ی جوان در قم است. ... من در همین فتنه‌ی ۸۸ به بعضی دوستان قرائن و شواهد را نشان دادم؛ حداقل از ده سال، پانزده سال قبل از آن، برنامه‌ریزی وجود داشت. از بعد از رحلت امام برنامه‌ریزی وجود داشت؛ اثر آن برنامه‌ریزی در سال ۷۸ ظاهر شد؛ مسائل کوی دانشگاه و آن قضایائی که اغلب یادتان هست، بعضی هم شاید درست یادشان نباشد. قضایائی که سال گذشته پیش آمد، یک تجدید حیاتی بود برای آن برنامه‌ریزی‌ها. البته سعی کردند با ملاحظه‌ی وقت و جوانب گوناگون، این کار را انجام دهند؛ که خوب، بحمدلله شکست خوردند، باید هم شکست می‌خوردند. پس جبهه‌ی دشمن برنامه‌ی بلندمدت دارد. آنها مایوس نمیشوند که ببینند حالا امروز شکست خوردند، دست بردارند؛ نه، طراحی میکنند برای ده سال دیگر، بیست سال دیگر، چهل سال دیگر. باید آماده باشید.

گربیانات "امام خامنه ای" در دیدار مسئولان اجرائی استان قم پنجم آبان ۱۳۸۹:

برای قم برنامه ریزی کردند. همان طوری که دیروز هم در یک جلسه ای در اینجا گفتم، تصمیم جبهه ی دشمن این بود که همچنان که قم پایگاه عظمت اسلام و برافراشته شدن پرچم انقلاب بود، در همین قم آنتی ترانقلاب را به وجود بیاورند؛ اینجا را بکنند پایگاه ضدیت با انقلاب؛ برای این تلاش کردند، برای این برنامه ریزی کردند. از انواع و اقسام شیوه ها استفاده کردند؛ از جمله کار کردن روی فکر مردم قم، روی احساسات مردم قم، شاید بتوانند این احساسات را خاموش کنند یا کمرنگ کنند. بنابراین در این سالها خیلی کار شده است.

گربیانات "امام خامنه ای" در دیدار دانش آموزان در آستانه ۱۳ آبان دوازده آبان ۱۳۸۹:

حالا شما یک تأملی بکنید؛ سال گذشته - سال ۸۸ - در روز سیزده آبان یک جمعیت محدود نگونبختی آمدند توی خیابانهای تهران، علیه سیزده آبان شعار دادند، برای اینکه شاید بتوانند این مناسبت بزرگ را به لجن بکشند. البته آنها شکست خوردند، معلوم هم بود شکست میخورند - این واضح بود - اما ببینید پشت سر حرکت آنها چی بود؟ آنها با چی داشتند مقابله میکردند؟ با این نماد که پشت سر آن این مفاهیم بزرگ هست، مقابله میکردند. در واقع آنها با این مفاهیم مقابله میکردند. میخواستند هیمنه ی آمریکائی را بار دیگر زنده کنند. آنها میخواستند بر روی سلطه طلبی و دخالت طلبی آمریکا پرده بکشند. آنها میخواستند حرکت عظیم ملت ایران را در مقابل آن ظلم بزرگ زیر سؤال ببرند.

وقتی انسان میفهمد معنای سیزده آبان چیست، میفهمد آن کسانی که به خیال خودشان میخواستند سیزده آبان را خراب کنند، کی اند، چی اند و هدفهایشان چیست. این بصیرتی که ما تکرار میکنیم، تأکید میکنیم، این است. باید تأمل کرد، دقت کرد.



{بیانات "امام خامنه ای" در دیدار مردم اصفهان در روز عید قربان بیست و ششم آبان ۱۳۸۹:}

با نشستن و خوردن و خوابیدن و تکیه‌ی به بیگانه کردن و هوی و هوس را در زندگی حاکم کردن، هیچ ملتی به جایی نخواهد رسید. کسانی که وقتی صحبت دفاع مقدس میشود، منفی‌بافی میکنند؛ وقتی صحبت شهادت میشود، نیش‌زنی میکنند؛ وقتی بحث جانباز و ایثارگر پیش می‌آید، چهره در هم میکشند؛ وقتی بحث پیشرفتهای علمی و شکستن مرزهای علم پیش می‌آید، لبخند تمسخر میزنند؛ وقتی بحث سانتریفیوژهای مجموعه‌ی غنی‌سازی هسته‌ای پیش می‌آید، سر تکان میدهند و میگویند امکان ندارد، اینها از حرکت یک ملت چیزی نمیفهمند. تربیت‌شده‌های تربیت غلط و اخلاق فاسد طاغوتی چیزی از تأثیر ایمان و حرکت و جهاد نمیفهمند.

همه باید مراقب ایجاد شکاف، ایجاد فتنه، ایجاد بدبینی نسبت به دستگاه باشند. اینهایی که می‌بینید گوشه و کنار، بدون هیچ قیدوبندی، بدون هیچ ملاحظه‌ای، نظام اسلامی را، دستگاه جمهوری اسلامی را متهم میکنند؛ هرچه از دهنشان در می‌آید، به نیابت از دشمن میگویند؛ برای اینکه اگر صدای دستگاه‌های تبلیغاتی جبهه‌ی ضد اسلام و صهیونیستها و آمریکائی‌ها به گوش کسی نرسید، اینها جبران کنند و همان حرفهای آنها را به گوش مردم برسانند، اینها به ملت خیانت میکنند؛ این در حقیقت یک خیانت واضح است. مردم را نسبت به یکدیگر، نسبت به مسئولین، نسبت به خدمتگزاران بدبین کردن، فضای یأس‌آلود به وجود آوردن، یکی از این راههاست.

پایان



نمونه پوستره‌های حمل شده در خروش خودجوش مردم قهرمان ایران اسلامی بویژه در نهم دی ۱۳۸۸  
(جهت دقت و ثبت در حافظه‌ی تاریخی)



رضا گلپور

پژوهشگر و خبرنگار آزاد

تهران ص.پ ۱۸۷۱۵/۳۴۵

[rgolpour@gmail.com](mailto:rgolpour@gmail.com)

۰۰۹۶۱/۷۱۱۹۴۸۴۸

۰۰۹۸/۹۱۲۱۳۸۸۶۴۶

والحمد لله رب العالمین.